



Ketabton.com

اختصاصی از وقایع

مهم هفته

طیاره عامل بنامغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم و همراهان شان در راه مسافرت به عراق ساعت ۳ و ۲ دقیقه بعد از ظهر ۲۵ حوت به میدان بین المللی کندهار فرود آمد . در نزدیک طیاره از بنامغلی رئیس دولت و صدراعظم بنامغلی سید عبدالاله وزیر مالیه ، بنامغلی سلطان محمود غازی رئیس عمومی هوایی ملکی و توریزم ، بنامغلی محمد ایوب عزیزوالی و دیگر جنرال محمد نعیم قوماندان قول اردو ، بناروال و عده از صاحب منصبان عالیرتبه استقبال گردیدند .

بنامغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت ۳ بعد از ظهر ۲۵ حوت بزیارت خرقه مبارکه درکنند هزار اشرف گردیده و پرروح حضرت سرور کربنات درود فرستادند .

کلید طلایی شهر بغداد از طرف بنامغلی ابراهیم محمد اسماعیل بناروال بغداد در حالیکه بنامغلی احمد حسن البکر نیز حاضر بود به بنامغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بقسم نشانه دوستی بین دو کشور تسلیم داده شد . بنامغلی رئیس دولت و صدراعظم هنگام تسلیم شدن کلید شهر بغداد این امر را به حیث علامه دوستی بین هر دو کشور با تشکر مقابله نمودند .

بنامغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم و همراهان شان برای یک مسافرت رسمی و دوستانه ساعت سه بعد از ظهر روز ۲۶ حوت وارد بغداد شدند .

بنامغلی احمد حسن البکر رئیس جمهور ، اعضای کابینه ، والی بغداد ، بناروال بغداد ، مامورین عالیرتبه دولتی عراق ، استاد خلیل الله خلیلی سفیر کبیر دولت جمهوری افغانستان در بغداد و اعضای سفارت کبیرای افغانی بنامغلی ناصر عبدالقادر الحدیثی سفیر کبیر عراق مقیم کابل و کور دیپلوما تیک مقیم بغداد در میدان هوایی از بنامغلی رئیس دولت و صدراعظم و همراهان شان پذیرایی نمودند .

۲۲ حوت :

بنامغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم با هیات معنی شان در دعوت جا شتی اشتراک کردند که از طرف رئیس پوهنتون پنجاب بافتخار شان در افتخار گورنر پنجاب در چند دیگر ترتیب شده بود . بعد از صرف طعام بنا علی زالسنگ وزیراعلی ایالت پنجاب شمشیری را به بنامغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم اهداء نمودند .

پوهنتون پنجاب درجه دوکتورای افتخار حقوق را به بنامغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم اعطا نمودند .

۲۳ حوت :

بنامغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ضیافتی بافتخار بنامغلی فخرالدین علی احمد رئیس جمهور هند در هتل آشوکار ترتیب داده بودند .

بنامغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم با هیات معنی شان در حالیکه وزیر دولت در کابینه هند نیز با ایشان همراه بود از موسسه علوم طبی گل هند دیدن کردند .

۲۵ حوت :

بنامغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بنابه دعوت شیخ مجیب الرحمن رئیس جمهور بنگله دیش وارد داکه گردیدند . و هنگام مواصلت در داکه مورد استقبال گرم و پر حرارت زعما و مردم بنگله دیش قرار گرفتند .

بنامغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم در حالیکه بنامغلی شیخ مجیب الرحمن رئیس جمهور با ایشان همراه بودند آن جاست رادر عرشه کشتی مخصوص در دریای بری گنگا صرف نمودند .

بنامغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم در حالیکه رئیس جمهور بنگله دیش با ایشان همراه بود به سوالات یک عده ژورنالیستان بنگله دیش جواب گفتند .

بنامغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم مذاکرات رسمی و دوستانه با بنامغلی شیخ مجیب الرحمن رئیس جمهور بنگله دیش انجام دادند .

یک موافقتنامه همکاری کلتوری و فرهنگی بتاريخ ۲۵ حوت ۱۳۵۳ بین افغانستان و بنگله دیش امضاء شد .



از بالا به پائین :

بنا علی رئیس دولت و صدراعظم در خرقه مبارک برای سعادت افغانستان دعا می نمایند .

بنا علی رئیس دولت و صدراعظم هنگام ایراد بیانات شان در ضیافتی که از طرف رئیس جمهور بنگله دیش به افتخار شان در مهمان خانه دولتی داکه ترتیب شده بود ، زن و مرد کندهار از بنامغلی رئیس دولت و صدراعظم با حرارت زاهد الوصفی پذیرایی کردند .



حضرت شریف دختر شایسته در
تعلیم پیراسته دخترهای زیبا.

سرزمین که در بهار از سبزه و گل
جوش میزند.

در پرتو نظام نوین بهار زندگی
زبان در کشور مامی شگفت.

هنگامی که بهار میرقصد

یاد می آید از بلخ

زمنی هنر لاهم بخیلی بخوانی لا ری
روان دی

نوبهار بلخ یا ناواوبهارا

در وصف بهار

افسانه جلیل سیستان دختر صابر
شاه و پسر کمال خان

زینارویان اروپا شیفته قره قل
افغانی

سازبان درهاله فراموش

سرزمین گل و بلبل

وقتی هنر به مردم شناسانده شد آن
را خود، در خدمت اجتماع قرار میدهند.

در تحلیل اوضاع جوی ۵۰ ستیشین
در افغانستان فعالیت میکند.

کرد.

امروز که هفتصدمین سال تبارز عرفانی
امیر خسرو بلخی مشهور به دهلوی تجلیل
بعمل میاوریم به جنبه های عرفانی ثقافت
باستانی خویش در آثار پرارزش این
شاعر متصوف دقیق می شویم و سلسله
پنهاور معارف اسلامی را که از سنائی-
غزنوی تا جلال الدین بلخی آفاق بیکرا ن
را طی کرد دنبال می نماییم. امیر خسرو
شاعر متصوف، عالم متفکر و عارف کامل
بود.

ما یاد بود این دانشمند گرامی را با
اظهار حق شناسی بی پایان در برابر
دانش و پیشوی احترام و تجلیل می
نمائیم.

در پیام یناغلی رئیس دولت علا و
شده است:

توسط این پیام سخن مختصری به نسل
های امروز و فردا می سپاریم و آن اینکه
بزرگترین راز بقای ملتها در بسطی
حفظ میراث گرانبهای فرهنگی شان،
شنا سایی کامل واقعیت هایست که قانون
تکامل اجتماعی آنها در جلو شان قرارداده
است و مردم ما خوب می شنند که با درک این
واقعیت بزرگ غنای فرهنگی خود را از
نسلی به نسلی به شکل تکامل آن تسلیم
نموده و با وصلت گذشته با حال

ساختمان زندگی فردای خود را با تضمین
و امید واری تکامل وی ریزی نمایند.
این ترتیب سیمینار تجلیل از مقام عرفانی
امیر خسرو فرزند بلخ که در عرفان و
نصوف و در شاعری و سخن بر داری از
مشاهیر نامور عرصات دانش و فرهنگ و
در موسیقی که زبان گویای مشاعر احسا-
سات و عواطف لطیف و رقیق آدمی است
استاد نوا آفرین است در پایان سالی که
ساعتی بعد بر یک نوبی بر دفتر زمانه می-
افزاید نیز از خاطراتی است که نقش سال ۵۳
و نمود خدمات معنوی نظام نوین ما را
فراموش نشدنی و جاویدان به نسل های
آینده انتقال میدهد.

با ملاحظه آنچه از تحقیق و تدقیق ارباب
دانش و سخن فهان که در مجالس تجلیل
یاد بود امیر بلخی ایراد و اظهار گردیده در
سهمگیری این تجلیل از فرزند نامور بلخ
باین مختصر اکتفا می کنیم که:

خوشتر آن باشد که سرد لیران
گفته آید در حدیث دیگر آن
امید داریم این آخرین شماره در پایا ن
سال نشراتی زوندون تداعی کننده خاطراتی
باشد که در جریان سالیکه گذشت بمنظور
خدمت بوطن و هموطنان و حرکت
بهوا زات مناسیر و اهداف نظام انقلابی
ما سعی ما متوجه آن بوده است.

پیک شزندون

«از بیانات رئیس دولت»

بزرگترین راز بقایی ملتها در بسطی
شنا سایی کامل واقعیت هایست که قانون تکامل اجتماعی آنها در جلو شان قرارداده
است و مردم ما خوب می شنند که با درک این واقعیت بزرگ غنای فرهنگی خود را از
نسلی به نسلی به شکل تکامل آن تسلیم نموده و با وصلت گذشته با حال
ساختمان زندگی فردای خود را با تضمین و امیدواری تکامل وی ریزی نمایند.

هفتصدسال قبل دیده بدنیا گشود و نام بلخ
کهن ام البلاد عالم را پر آوازه تر ساخت
یکبار دیگر عظمیر این واقعیت میشود که
دولت جمهوری ما اهداف گرا نبهای خود را
در ساحات استواری بنیاد معنوی کشور از
طریق تجدید خاطرات و تقدیر از مقام
معنوی و احیای مفاخر و تداعی خاطرات
مورثت فرهنگ و دانش کشور نیز با
کمال موفقیت و صمیمیت دنبال می نماید و
عما نظوریکه در جبهات حیات مادی و
اقتصادی کشور منویات عالی نظام نوین
مصدر خدمات رو بار تقاضا و پیوسته متکشف
میکردد در زمینه های فرهنگی و معنوی
تلاشهای را تنظیم و به ثمر میرسانند
تا سر مایه ها و دارایی های معنوی و فکری
ما از تطاول زمان و یغمای نیت سوء د
امان بماند.

یناغلی رئیس دولت در قسمتی از پیام
شان این حقیقت را چنین تبارز داداند:
« دو ماه قبل در جلسات علمی و تحقیقی
یاد بودو تجلیل یکی از مدافعان سر سخت
آزادی و تمامیت وطن ما با یزید روشا ن
توسط دانشمندان افغانی و کشور های
دوست تدکار بعمل آمد و در تجلیل احوال
و آثارش يك صفحه از تاریخ مبارزات آزاد-
بخواهی مردم ما در برابر تجاوزات بیگانه
درانظار مردم جهان جلوه خود را تجدید

با نشر این شماره آخرین برگ از درخت
کهن سال ۵۳ از کف مارها می شود، فردا
سال دیگر جوانه می زند و ما در آستانه
مکلفیت ها و کار های نو و آرزو های نو
قرار میگیریم.

با تجدید سال شمسی، مجله زوندون
یعنی نشریه خدمتکار شما نیز از سال نوی
استقبال میکند که آرزو مندیم پیرامون آن
در نخستین شماره که هفته آینده تقدیم
خواهد شد صحبت کنیم.

درین شماره سعی ما آن بوده بگوئیم تا
با خوانندگان به گرمی وداع کرده و با
امید دیدار آینده، مطالب خواندنی و صحافت
بیشتر همراه این شماره باشد.

از مطالبی که در اینجا با خوانندگان
عزیزدر میان باید گذاشت باز هم نگاه می
است بروز های رفته هفته ای که پشت
سر گذاشتیم، آنچه درین هفته گفتگواراجع
به آن و مطالعه تکرار آن برای زوندون
بیشتر موافق مرام و طبع است یاد آوری
از برگذاری محفل یاد بود هفتصدمین سال
تبارز عرفانی امیر خسرو فرزند بلخ نامی
است که به مساعی وزارت اطلاعات و
کلتور جلسه افتتاحیه آن در تالار کلتور
نسپای رادیو افغانستان بتاريخ چارشنبه
۲۱ حوت دایر گردید.

پیامی که رئیس دولت بمناسبت تجلیل
معنوی از يك شخصیت عرفانی کشور که

مشاور مفید و رفیق صدیق

بقلم ع. ك. رها

از امتحان کانکور مایوس بر گشته بود سایه اندوه و دردیکه بر دل و خاطرش سنگینی میکرد چهره اش را خاسف و خاسف تر جلوه میداد... فکر میکرد دنیا بساااو سرناساز گاری گرفته و بخت و طالع از یاری او سر کشید. میگفت زحمت از این بیش نمی شود، شب ها رنج بیدار خوا بسی کشیدم و روز عابه درد نا قراری واضطراب ساختم در طول یکی دو ماه اخیر همه فکر و اندیشه ام جز بیک محور، محور شمول در پوهنتون و ادامه تحصیل نمی چرخید، مگر آنرا که نامرادی در کمین باشد و ستاره اقبالش نتواند از جرم نحوست فرار کند سر نوشتی جز تیره روزی و نصیبی غیر از غم و ملال در پیش نخواهد بود!

فهمیدم براهه میرود و از حقیقت و انصاف بدور می اندیشد گفتمش غرض از ادامه تحصیل اگر تامین معیشت و تدارک کسب و کاری باشد تو هم اکنون که سند فراغت از دوره ثانوی را داری میتوانی به دفتر ودیوانی پذیرفته شوی و یا شغل و کاری آزاد اختیار کنی که در آن بتوانی به کمک دانش و سر مایه دوازده سال نوشت و خوان موفقیتی بهم رسانی.

چنانکه انگشت بر، ریش دردمنندی گذاشته شود و محل زخم را آزرده تر سازد از حرفهایم عذاب و آزارش بیشتر شد و گفت:

میگفتند حرف مفت، مسوو گیتی ندارد ولی نشنیده بودم و آن که از غمی نتالیده و دردی نچشیده باشد از حال درد مند و غم رسیده ای نا آشنا و بیگانه خواهد بسود، ندیده بودم، مگر اکنون که از تو می بینم و می شنوم این راز بر من فاش شده است که میگویند زمینی میدانند که بر آن آتش می سوزد و دل و خیالی که در اندوه و سودایی آشفته و نالان است. برو که از تو بر انصاف ترو بی عاطفه تر بیگانه را ندیدم چه رسد به آنکه ترا دعوی دوستی و مروت بامن در میان هست...!

گفتم، درست فکر نمیکنی تو خود بحال خود بی انصاف تر از هر کس دیگری که نتوانسته و یا نخوانسته ای از حدود تفکرات محدود بقودت فراتر بروی و در جهانی بدین عظمت و بزرگی غیر از ناکامی و نومیدی به چیز دیگری، براهی گه کامیابی میاورد و سر فرازی میسازد، بندیشی.

آنکه چون جغد اسیر ویرانه های خیال و تفکرات خود باشد از روشنی و لطفی که در نور آفتاب میسازد چه میداند و جز تاریکی درانتظار چه خواهد بود؟...

گفت: این جفای دیگر از تو که مرا می شناسی و تمنیاتم از تو پوشیده نیست. بار ها برایت گفته ام که غبار حسادت و همچشمی دیگران بار خاطر مرا سنگین تر می سازد، دو، سه پسر کاکایم گه نردبان تحصیلات عالی را پیموده و به مدارج عالیتر رسیده اندا همه چشم و گوش شان متوجه حال و احوال امروز و فردای من است، چگونه میتوانم قناعت کنم که در همسری با آنان کفایتی ندارم؟

از اینجا درد اصلی و علت زبونسی او آشکار شد و فهمیدم چرا از آزمون نا کام بر گشته است.

گفتم: دوست عزیز خوب شد که خود، مرا تبرئه کردی و از تهمت بی انصافی وارستم... اکنون معلوم شد منظور که فکر میکردم هم درد پیش تو است و هم درمان دراختیارت...

برسید، چطور و چنین حکمی، بساز چرا؟

گفتم: درس و تحصیلی که بغاظر، آموختن و افزودن بر ذخیره دماغ و احراز تدریجی مقام دانشمندی و کمال نباشد اصلا بدر نمی خورد و اگر مدارج تعلیمی را پیمودن، هدف آن باشد که سند و دست آویزی بدست انسان برسد تا موجب مباحثاتی گردد که دیگران بگویند و از ما تعریف کنند که فلان تا فلان مرتبه تعلیمی را حایز گردیده است، در واقع مابه خطا رفته

و عمری را در طریق خود فریبی و عسوام فریبی ضایع کرده ایم، دل خوش داشتن به چنین امری مانند ملمعی است بر روی زیورات قلبی و یا آرایشی است تصنعی که آرایشگران بر سرو صورت عروس زشترو می بندند تالی المجلس عیبی را بیوشند، بر چشم بی مزه، خنجر مصنوعی بزنند، رخساری را گلگون و لبی را یاقوت فام جلوه بدهند که چون چشم و لب دلشکان روی ستیز برای ساعتی تماشایی را اغفال کند، ولی وقتی محک حقیقت بمیان آید و آبی بر چنین سرو رو ریخته شود، آبرویی نماند که این رسوایی را وقایه کند.

فکر تو هم در طلب تحصیل، محصور چنین فریب کاری بوده اگر درس و مضمون را بغاظر یاد گرفتن و دماغ خود را ساختن دنبال میکردی، آنوقت مغزت متوجه فراموشی علم و کمال میشد و از تو انسانی ساخته میشد که بسی پروا از کانکور و آزمون موفق بگذرد زیرا در دماغت علمی و دانشی می بود که ترا در محضر استاد و امتحان یاری کند مگر وقتی از هدف بغضا رفتی، و رقابت و هم چشمی جای واقعیت را گرفت از تحصیل واقعی باز ماندی، دیگر خود قضاوت کن آنرا که علم واقعی نباشد ظلم نیست اگر آزمون موفق بگذرد؟

خموش بود و مبهوتانه می نگریست سایه مهیم تصمیم و رضا در چهره اش افتاده و نگاه کنجکاوش در مان میخواست...

گفتم: یک سال دیگر باز هم صبر کن تا کفاره تقصیرت را ادا کنی، تا کانکور دیگر درس و کتابت را بغاظر یاد گرفتن و آموختن دنبال کن و آنگاه بدون آنکه تشویش و نگرانی از عمو زاده ها با تو باشد در مجلس امتحان شجاعانه داو طلب شو، کامیابی ات بر عهده من!...

از آنروز سالی گذشت که باز به سراغ من آمد ولی بالبان خندان و چهره نشاط انگیز، کلمت آمده ام سیاسی بگذارم که مرا

افغانستان آباد هدف انقلاب ما است

شماره ۵۲

بنیاد ملی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ملی بیانیهای در اجتماع بزرگ شهبان کندهار اتحاد فکر و عمل را وسیله پیشرفت يك کشور خوانده اند .

بنیاد ملی رئیس دولت و صدراعظم ساعت ۱۰:۴۵ دقیقه عصر دیروز در حالیکه بنیاد ملی سید عبداللہ وزیر مالیه بنیاد ملی محمد خان جلال وزیر تجارت بنیاد ملی علی احمد خرم وزیر پلان ، بنیاد ملی عبدالقدیر قوماندان عمومی امنیه بنیاد ملی وحید عبداللہ معین سیاسی وزارت خارجه ، بنیاد ملی سلطان محمود غازی رئیس عمومی هوایی ملکی و توریسم ، والی ، قوماندان فول اردوی کندهار و یکده از جنرالها و صاحب منصبان اردوی جمهوری با ایشان همراه بودند ضمن این بیانیہ در مورد اهداف نظام نوین جمهوری مطالبی ابراز نموده و به اجرا آتی اشاره کردند که طی یکسال و هشت ماه بعمل آمده است .

بنیاد ملی رئیس دولت و صدراعظم در حالیکه اظهارات شان با شور و هیله هزاران نفر از شهبان کندهار و شعار های ژوندی دی وی جمهوری و موسس او ژوندی دی وی ستر داؤد بدرقه میشد گفتند :

برادران من !

از اینکه امروز موقع میسر شدی از چندین سال برادران خود را از نزدیک می بینم از صمیم قلب ممنون و مشغوف میشوم .

البته و ظلمه من این بود که به تمام ولایات کشور سفر کرده و از نزدیک با مردمان آن ولایات ملاقات نمائیم و گزارشات و واقعاتی را که در کشور ما رخ داده است برای شان بیان کنیم . متأسفانه بنا بر گرفتاری هائی نتوانستیم تاکنون به این آرزوی خود نایل آییم . اما امروز که موقع میسر شد با اغتنام فرصت میخواهم یکده حقایقی را که بعد از انقلاب و تاسیس نظام جمهوری در وطن ما رخ داده با شما در میان گذارم .

برادران من !

همه ما و شما اولاد این کشور و همین خاک هستیم و همه ما از واقعاتیکه در خاک ما گذشته واقف میشائیم ، و میدانیم

که از انقلاب کشور ما یکسال و چند ماهی بیشتر نمی گذرد .

وظیفه خود میدانم که اول از همه از استقبال گرم و صمیمانه ای که تمام مردم افغانستان نسبت به نظام جمهوری خود ابراز داشته اند از صمیم قلب از طرف خود و رفقای خود تشکر نمایم .

برادران عزیز !

چرا در کشور ما انقلاب شد البته هیچ چیز بی سبب و بی دلیل نبوده است . دلایل آن به هر فرد افغان معلوم است . که عبارت از فساد اداری و بی عدالتی های اجتماعی و دیگر بدبختی ها بوده است .

برای مردمانیکه وطن خود را دوست داشتند و وطن پرست بودند غیر از این راهی نبود که بحرکت انقلابی انجام دهند و تحولی را به میان آرند . هموطنان گرامی : شما یقین داشته باشید که این تحول روی کدام غرضی بوجود نیامده است .

انقلاب ما فقط يك هدف دارد و هدفش افغانستان آباد و افغانستان باشرف میباشد . من به شما واضح میگویم که ما برای يك طبقه خاص خدمت نمی کنیم بلکه منظور ما خدمت به همه مردم کشور میباشد .

خواهران و برادران عزیز !

یقین داشته باشید طوری که اردوی فداکار شما در بوجود آوردن نظام جمهوری و انقلاب در افغانستان سهم فعال داشتند بعد از این نیز در راه تحقق اهداف و آرمان های ملی و دفاع کشور و طبقه خود را صادقانه انجام میدهند .

برادران عزیز !

من میخواهم چیز هائی بگویم که واقعیت نداشته باشند حقیقت اینست که وطن ما نهایت پسمانده است . الفاظ و کلمات درد مارا دوا نمی کند .

ما فوق العاده به کار و زحمت ضرورت داریم . همان طوری که انقلاب افغانستان به اثر اراده بالقوه ملت بوجود آمده است همانطور وطن ما به فدای کاری بیرو جوان و زن و مرد ملت این خاک نیاز دارد و ممکن نیست يك ملت بدون زحمت ایثار و فداکاری به آرزو های

ملی خود نایل آید در دنیای امروز جز از ایثار و فدا کاری امر دیگری پیشرفت را میسر کرده نمی تواند .

برادران عزیز !

امروز و طایف مابین نهایت مشکل است . ما وظیفه داریم کار های بزرگتر را انجام دهیم ، باید با قدمهای متین و با ایمان و به جرئت کامل پیش برویم و بدین وسیله بد بختی ها و پسمانی های خود را به یاری خدا و ایمان و عقیده راستخ و وطن پرستی رفع نمائیم تا در برابر دنیای دیگر بحیث يك ملت زنده و يك ملت سر افراز و برو مند زندگی کنیم .

شما میگویم که افغانستان از همه بیشتر و از همه اولتر به اتحاد فکر و عمل نیاز دارد و نا ممکن است يك ملت با تفرقه و بد بینی و خود غرضی بتواند کاری را از پیش ببرد .

هموطنان گرامی !

تاریخ خود را بخوانید ، یعنی تاریخ افغانستان را مطالعه کنید و انگام بوضاحت خواهید دید روزی که این ملت یکدست و يك زبان بود موفق و پیروز بود . و فقط به وحدت عمل و اتحاد فکر تمام ملت پیشرفت میسر شده میتواند و این یگانه کلید سعادت افغانستان شمرده میشود .

یقین دارم که مردم ما هر شب و روز بزرگ با گند دشمنان ما را میشوند . دشمنان ما ، بدگونی ها ، توهین ها و تحقیر های آنها را استماع میکنند ، ما ازین دشمنان ما و از این بد گونی ها هیچ اندیشه ای نداریم و به شما اظهار می داریم که همه آن بها زدانی رسانیده نمیتواند زیرا ملت افغان خود قضاوت کرده میتواند که حقیقت چیست ؟ و غلط کدام است ؟

من یقین دارم که افغانها هرگز قبول کرده نمی توانند بزرگان و گذشتگان آنها مورد تحقیر و نفرین دیگران قرار گیرد .

بگذارید هر چه دشمن میخواهد بگوید و برو یا کند که چه این تبلیغات بی مورد و دروغ شانرا مردم ما بخوبی میتوانند تشخیص دهند که برو یا کند و خلاف واقعیت محض است و بناءً به نفع ما خواهد بود .

یقین داشته باشید تا روزیکه درین

خاک و سرزمین دلبران يك فرد هم موجود باشد به هیچ وجه از مطالبه حقوق برادران پستون و بلوچ خود منصرف نمی شود .

طی یکسال و چند ماهی که گذشت ما و رفقای انقلاب ما وظیفه داشتیم نخست از همه امنیت داخلی را حفظ و تامین نمائیم ، و هم وظیفه داشتیم سیاست خارجی را تنظیم بخسیم . و نیز وظیفه داشتیم تا بمنظور بسند بردن سویه حیات اجتماعی ، اقتصادی و رفاه قاطبه مردم خود قدمهای برداریم . اصلاحات اجتماعی یکی بعد دیگر عملی خواهد شد ، امید وارم که نتایج آن برای آینده ملت افغان مفید ثابت شود .

بار دیگر یاد آور می شوم که ما نمی خواهیم برای عده ای خاص و محدود و یا برای يك جمعیت خاص کار کنیم ، بلکه میخواهیم هر قسم ما و اهداف ما اولتر از همه متوجه اکثریت مردم افغانستان باشد .

برادران عزیز !

ریگانگان ما را گاهی باین منتهیم ساختند که انقلاب به کمک دیگران انجام شده است ولی به شما میگویم که این انقلاب انقلاب اصیل افغانی بوده و دران جز مغز و کله افغان و غیر از همت و ایمان افغانی هیچ کس دیگری داخل نبوده است . یقین داشته باشید که نظام موجود افغانستان فقط روی اساس ملی و ناسیونالیزم استوار بوده و خواهد بود .

آنچه دشمنان بها و رفقای ما نسبت داده اند همه ای آنها شنیدیم و خوب فهمیدیم که چه بود و از کجا سر چشمه گرفته بود . ما مسئله ان هستیم و به خداوند خود ایمان داریم .

در ظرف یکسال و چند ماه سعی کامل بعمل آمد تا از نگاه اقتصادی و اجتماعی به لطف خداوند قدم های مهمی برداشته و برای آینده کشور و تسلیهای آینده آن کاری انجام دهیم . و نیز قدم های برای بهبود وضع اجتماعی رویدست بوده که یکی بعد دیگر عملی خواهد شد .

قانون اساسی افغانستان به میان خواهد آمد و در افغانستان حزبی نیز بوجود خواهد آمد .

بقیه در صفحه ۷

نو بهار بلخ

یا ناواویهارا

تبیہ و ترتیب از : ر. اشعه

ام البلاد بلخ در مسیر تاریخ با عظمت خود
مهد تمدن قدیمی و درخشان بوده و مورخین را
عقیده برین است که مهاجرت آریاییها از همین
نقطه شروع گردیده است. زردشت مشهور
از همین جا ظهور نموده و سرود های اوستا نیز
از همین سرزمین الهام میگردد.

شهرت و نام باستانی این شهر با عظمت
در ادوار تاریخ اشکال مختلف دارد. که یونانیان
اعراب، هندیها و فارسی هادردادوار قبل از اسلام
و بعد از اسلام آنرا بنام های با کثرتستان،
باختریشی، بخدای، باختر و بالهیک دیس،
یاد نموده اند، و این نام هادرتمام مراحل
ادبی و تاریخی مملکت شهرت بسزای دارد.

نخستین بانی این شهر بزرگ تاریخی
بنابر روایات متداوله «بلخ» بن بلاخ بن سامان
بن سلام، بن حام، بن نوح بوده است.
و برخی بنای آنرا به منوچهر بن ایرج بن فریدون
پیشدادی و برخی به کشتاسب نسبت میدهند.
از آنجا نیکه بلخ زیبا با بیری های بلند از
زیباترین و معمورترین بلاد دنیا محسوب میشد،
چشم حرم و آرزوی تکیه گران به این سر زمین
شنگ و معمور دوخته شد و در اثر تهاجم
و حملات پی در پی تقریباً (۲۲) بار اشغال
و تخریب گردید، بر علاوه در اثر حمله چنگیز

و سلاطین آن، چندین مرتبه جمعیت و نفوس این
شهر، قتل عام گردید، سوختانده شد و بجاگدان
و خرابه زاری مبدل گردید.

و اینک در دوران تابان جمهورییت به سوی
روشنایی هایش میروود و عظمت تاریخی خود
را باز می یابد.

بلخ شهر باستانی ماکه از روزگاران قدیم
و بخصوص بعد از استقرار آریایی ها تا حالا در
تمام ادوار تاریخ، مآخذ، زبانها و لهجه ها
شهرت داشته و دارد.

درین شهر افسانوی معبد معروفی موجود
است که بنام (نوبهار) یا «ناواویهارا» یاد
شده و آوازه شهرت آن از حدود و نفور خاکهای
مآذناشته و در کشور های مجاور مانند هند،
ایران و چین حتی دورترها انعکاس افکنده که
از اکثر نقاط جهان بوداییان، زوارها و راهبان
برای زیارت آن می آمدند.

کلمه (نوبهار) ترکیبی از دو کلمه (نو) و
(بهار) میباشد که اشکال سانسکرت آن (ناوا)
(وویهارا) است که اولی (نو) و جدید و دومی
(معبد) معنی میدهد که معنی ترکیبی آن معبد
نومیباشد.

این نام در تمام دوره های، اسلامی از بین
نرفت و یک محله و یک دروازه حصار بلخ بنام
نوبهار یاد میشد، چنانچه دروازه نوبهار و کمان
بزرگ آن در ضلع جنوبی حصار کهن بلخ
هنوز هم موجود است.

نوبهار بلخ از نظر سوابق و اهمیت تاریخی
و موقعیت جغرافیایی و رسوم و آداب مذ هبسی
تاریخچه مفصلی دارد که این مختصر از عهده
آن برآمده نمی تواند. لهادوره های تاریخی
را عجلاننا بجایش گذاشته و (نوبهار) را به حیث
یک معبد بودائی معرفی می نمایم.

از احتمال بیرون نیست که در جایگاه معبد
(نوبهار) قبلاً معبدی کهنه و قدیمی هم بوده
ولی تاریخ تصریح نمی تواند که معبد قدیم
و معبد نوبودائی بلخ به چه عصر و زمانی اعمار
شده است. اما امر مسلم اینست که (نوبهار)
بلخ در زمان امپراتور کنیشکا، بزرگترین پادشاه
دودمان کوشانی افغانستان (اواخر قرن اول تا
نیمه قرن دوم مسیحی) اعمار گردیده است
و اولین کسیکه بزرگترین معبد بودائی بلخ
را بنام (ناواویهارا) یاد کرده زایر چینی هیوان
تسنگ است. که از روزگار سفاوردر بلخ
۱۲۲۷ سال سپری می شود.

نوبهار معبدی بود بزرگ که در ماحول آن
۳۶۰ حجره برای راهبان بودائی ساخته شده
بود و عده زیادی از روحانیون بزرگ بلخ در
آن حجره های زیستند و به معبد مذکور حیثیت
یک دانشکده بزرگ مذهبی راداده بودند.
اراضی وسیعی در جلگه پهناور بلخ وقف این
معبد شده بود.

مجسمه بزرگ بودا، دندان بودا، چاروب و
بعضی یادگار ها دیگر و ی دین معبد به
ودیمه گذاشته شده بود که از نقاط دور دست
تعداد زیادی پیروان بودائی به زیارت آن به
شهر زیبای بلخ می آمدند.

و هم باید گفت که پیروان مذ هب بسودا
علی العموم به دو طریق تعلق میگرفتند پیروان
راه بزرگ نجات و پیروان راه کوچک نجات.
همه ماکم ویشی در تاریخ اسلامی کشور خود
از (برمکی های) بلخ اطلاع داریم که به حیث
وزیران منور و کاراگاه و دانشمند چه نقشی
را در دربار خلفای بغدادی بازی کرده اند.
ایشان اصلاً احفاد متوالی بانسی های معبد
نوبهار بلخ بودند. چنانچه خاور شناسان
فرانسوی شکل قسم نام برمکی هارا در (نوا-
گرمیکا) یافته و مینگارده که (گرمیکاها) یا متوالیان
معبد نوبهار دودمان منوری بودند زیرا عهده
متوالی بودن معبد و تلیقه بزرگ و خطبری بود
گرمیکی ها که بعدتر از ایشان (برمکی ها)
ساختند با قدرت معنوی نفوذ و شهرت زیادی
در بلخ داشتند و معبد نوبهار کانون تریه علما
و دانشمندان محسوب شد و ازین باعث نقش
مهمی را در تاریخ فرهنگی افغانستان قد یم
بازی کرده اند.

اعلامیه مشترک افغانستان و هند

دائر دعوت بنامی فخر الدین علی احمد رئیس جمهور هند بنامی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم جمهوریت افغانستان از تاریخ ۱۹ تا ۲۳ حوت ۱۳۵۳ - از هند بازدید رسمی بعمل آوردند.

رئیس دولت افغانستان در دهلی جدید بارئیس جمهور، صدر اعظم و سایر رهبران هند مذاکرات کردند.

ایشان از موسسات فرهنگی و اقتصادی در دهلی چند یگس دیدن نمودند.

پوهنتون پنجاب درجه دکتور ای افتخاری حقوق رابه بنامی رئیس دولت افغانستان اعطانمود. رئیس دولت و صدراعظم افغانستان مورد استقبال بسیار گرم مردم و حکومت هند که نشانه روابط نزدیکی دوستانه است بین دو کشور و آرزومندی صمیمانه مردمان آنها برای تحکیم و توسعه همکاری در همه ساحات است، قرار گرفت.

افغانستان آباد

سیاست خارجی ما موفق بوده و یقین داریم به منفعت افغانستان میباشد. یقین داریم به منفعت افغانستان میباشد. یقین داریم به منفعت افغانستان میباشد.

سیاست خارجی ما موفق بوده و یقین داریم به منفعت افغانستان میباشد.

یقین داریم به منفعت افغانستان میباشد. یقین داریم به منفعت افغانستان میباشد. یقین داریم به منفعت افغانستان میباشد.

یکبار دیگر از احساسات نهایت گرم و پذیرائی برادران کندهار از صمیم قلب متشکر هستم و از خداوند بزرگ برای همه تان سعادت میخواهم. گفتنی ها بسیار دارم و انشاءالله باز موقع خواهد رسید تا با هم ببینیم دیگر تایید کردند.

و با هم درد دل کنیم و در نهایت میگویم یک نظام و یک حکومت وقتی استوار و زنده بوده میتواند که ملت آن زنده باشد و در عقب آن باتمام قوت خود پایداری و تساند بین دول غیر منسلک موافقه کنند. نموده و فیصله کردند که در راه تامین

بنامی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگام ملاقات با شیخ مجیب الرحمن رئیس جمهور بنگله دیش.

بنامی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگام عزیمت از پنجاب جانب دهلی، در میان هوایی پنجاب از یکتن از مشایعین حمایتی از گل را می پذیرند.

بنامی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم و همراهان شان در میز مذاکره با میرمن اندرا گاندی و عدده از اعضای کابینه ایشان. بنامی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم حین پذیرفتن شمشیریکه وزیر اعلا ایالت پنجاب به نمایندگی از مردم پنجاب به ایشان اهداء نمود.



زی
چار
لانی
ف
سل
باز
اقع
او
بود
شد
ارد
م
نپ
خانه
گرم
و
رو
هند
ق
اس
دی
را
یلی
سی
ه
س
رف
ل
رد
بی
نمین
ص
را
طر
ست
بیب



بناغلی رئیس دولت و صدراعظم در اجتماع شهریان کند هار گفتند: افغانستان از همه بیشتر باتحاد فکر و عمل نیاز دارد

اعلامیه مشترک افغانستان و بنگله دیش

در اصرار دعوت رئیس جمهور و
جمهوریت مردم بنگله دیش شیخ
مجبب الرحمن رئیس دولت جمهوری
افغانستان محمد داؤد از تاریخ ۲۵ تا ۲۳
حوت ۱۳۵۳ از بنگله دیش بازدید رسمی
بعمل آورد. در این بازدید بانناغلی
رئیس دولت جمهوری افغانستان
بناغلی محمدخان جلاکر وزیر تجارت
بناغلی علی احمد خرم وزیر پلان، بناغلی
سید وحید عبدالله معین وزارت امور
خارجه و یکمده از مامورین عالی رتبه
حکومت افغانستان همراه بودند.

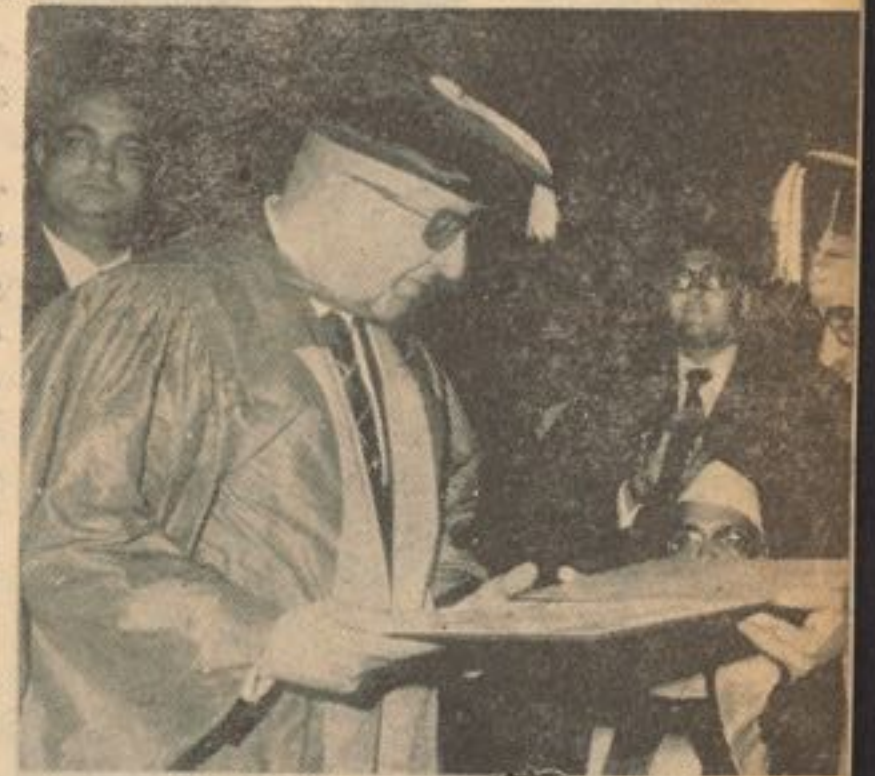
طی این بازدید رئیس دولت جمهوری
افغانستان بر محل یادگار ملی شهیدان
در سا وار ا کلیل گل گذر داشتند.
رئیس دولت جمهوری محمد داؤد با
بناغلی شیخ مجبب الرحمن رئیس جمهور
بنگله دیش نیز ملاقات کردند. رئیس
دولت جمهوری محمد داؤد در طول
مسافرت خویش با گرمی و صمیمیت
زیادی که نماینده علایق عمیق
دوستی، تفاهم و احترام متقابله بین
مردمان برادر دو کشور است از طرف
مردم و رهبران بنگله دیش پذیرایی
گردیدند.

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت
جمهوری افغانستان بانناغلی شیخ
مجبب الرحمن رئیس جمهور بنگله دیش
روی مسایل مورد علاقه ذات البینی
بشمول علایق دو جانبه و موافقتات

مهم بین المللی مذاکرات بعمل آوردند
این مذاکرات در یک فضای دوستی و
صمیمیت و تفاهم و اعتماد متقابله کامل
صورت گرفت طی مذاکرات مذکور
بناغلی رئیس دولت جمهوری دیش
افغانستان را ذوات آتی همراهمی
میکردند.

۱- بناغلی محمدخان جلاکر وزیر
تجارت .
۲- بناغلی علی احمد خرم و ذیو
پلان .
۳- بناغلی سید وحید عبدالله معین
وزارت امور خارجه.
۴- بناغلی عبدالله قادر شارژ دافیر.
بناغلی رئیس جمهور بنگله دیش
را اشخاص ذیل همراهی می نمودند .
۱- بناغلی سید نذر الاسلام معاون
رئیس جمهور .
۲- بناغلی ام منصور علی
صدراعظم .
۳- بناغلی خندکار مشتاق احمد و زیر
تجارت داخلی و خارجی و عده ای از
مامورین عالی رتبه جمهوری دیش
بنگله دیش .
در جریان مذاکرات طرفین دریافتند
که بر مسایل جاریه بین المللی و تقویت
واستحکام مزید علایق برادری بین
دو کشور تشابه نظر و توافق کامل

تقریب دارند.
رئیس جمهور بنگله دیش به
مهمان عالی مقام خویش را جمع به
موفقیت های مردم بنگله دیش بعد از
استقلال در ساحات سیاسی و اقتصادی
معلومات تقدیم کرد. رئیس دولت
جمهوری افغانستان از پیشرفت های
که مردم بنگله دیش تحت زعامت
بناغلی شیخ مجبب الرحمن در ساحات
رئیس جمهور بنگله دیش ابتکارات
سیاستمداران بناغلی محمد داؤد رئیس
دولت جمهوری افغانستان را برای حل
معضلات تقدیر نمود .
جانبین از اعلام اقیانوس هند
بعیت یک منطقه صلح پشتیبانی
کردند. ایشان اظهار امید کردند که
فیصله های مربوط ملل متحد در این
مورد احترام و به آنها عمل گردد.
جانبین پشتیبانی و تساند خود را
بامردمان برادر عرب در مبارزه عادلانه
ایشان علیه تجاوز یکبار دیگر تأیید
کردند ایشان تأکید کردند که اعاده
سرزمین های عرب که از طرف اسرائیل
بصورت غیر قانونی اشغال شده و
تحقق حقوق ملی حاکمیت مردم فلسطین
برای یافتن یک راه حل دائمی در
شرق میانه اهمیت اولی دارد. ایشان
شناخت موسسه آزادی فلسطین را
بعیت یگانه نماینده مردم فلسطین



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم دو کشورای استخاری حقوق را از طرف پوهنتون پنجاب می پذیرند.



بناغلی رئیس دولت و صدراعظم، در پنجاب گورنر و وزیر اعظم ایالت پنجاب دسته گل به ایشان اهداء می نماید.



بنا غلی رئیس دو لت و صدراعظم موفیقه احترام گارد تشریفاتی را در میدان
عوایی داکه قبول می نمایند .



و ناممکن است يك ملت با تفرقه و بد بینی و خود غرضی بتواند کاری را از پیش ببرد.

بقیه صفحه ۷

اعلامیه مشترک افغانستان و هند

ایشان اقدامات اخیرى را که سبب تحریک مسابقه تسلیحاتی و تشویق نیروهای که خواهان مقابله و کشیدگی هستند گردیده و موجب تأخیر در امر عادى ساختن او ضاع جنوب آسیا میشود با تاسف متذکر شدند. ایشان موافقه کردند که در مورد انکشافات سیاسى، اقتصادى و سایر انکشافات منطقه در تماس نزدیک باشند.

جانبین پیشرفت همکاری اقتصادى تخنیکى و تجارى را بین دو کشور مورد مطالعه قرار داده و با رضایت ملاحظه کردند که در این ساحات پیشرفت همتابى صورت گرفته است. ایشان تصمیم گرفتند که ساحات همکاری بین دو کشور را تحکیم و توسعه دهند.

رئیس دولت و صدراعظم افغانستان از رئیس جمهور و صدراعظم هند دعوت بعمل آوردند تا در فرصت مساعدى از افغانستان بازدید رسمی بعمل آورند. رئیس جمهور و صدراعظم هند این دعوت را با مسرت زیاد پذیرفتند.

اعلامیه مشترک افغانستان و بنگله دیش

جانبین پشتیبانى خویش را از نهضت های آزادخواهى و مبارزه علیه استعمار تسلط بیگانه و تبعیض نژادى ابراز نمودند. جانبین از انکشاف مثبت روابط

تهدید میکند گردیدند. ایشان موافقه کردند که این بحران باید بر اساس تخلیه قوای اسرائیل از همه سرزمین های اشغال شده حل گردد. ایشان اظهار عقیده کردند که صلح دایمى ناوقتى امکان پذیر نیست که حقوق ملی مردم فلسطین در وطن آبابی ایشان به آنها اعاده نگردد. جانبین اهمیت فرار گرفتن اوقیانوس هند را بحیث يك منطقه صلح و عاوى از پایگاه های نظامى خارجى و رقابت و کشیدگی کشور های بزرگ برای کشورهای ساحلى و غیر ساحلى منطقه تأکید کردند.

ایشان از همه کشور ها تقاضا کردند تا مساعى خویش را برای تحقق این هدف از سر بگیرند.

جانبین تصمیم خویش را بر اى تولید فضای صلح و همکاری در جنوب آسیا و دوام جستجوی راه حل برای اختلافات موجوده از طرق صلح آمیز بار دیگر تأکید کردند.

استقبال نموده و از اینکه موسسه ملل متحد به رهبران موسسه آزادى فلسطین موقع داد تا نظر خود را در مقابل این کانون جهانی بیان دارند اظهار رضایت کردند.



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم حنیکه از طرف ام.ام چودری گورنر ایالت پنجاب پذیرایی گردیدند.

افغانستان و بنگله دیش در همه ساحات بشمول ساحه تجارت اقتصادى کلتور معارف و هوانوردی ملکی استقبال نیک کردند. ایشان عزم خود را برای توسعه مزید ساحات همکاری مشمر بین دو کشور دوباره تأیید کردند. ایشان امکانات تزئید بیشتر تجارت و علاقای اقتصادى را بین دو کشور بصورت مثبت ارزیابى کردند.

دورئیس دولت موافقه کردند که يك پروگرام دوجانبه همکاری تکنیکى در ساحات منتخب ترتیب و تطبیق گردد. برای این منظور يك هیات اقتصادى و پلان گذاری بنگله دیش عنقریب از افغانستان دیدن خواهد کرد.

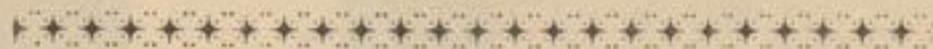
زی
چار
لانی
ف
سل
باز
اقع
او
بود
شد
ارد
م
نپ
خانه
گرم
و
رو
هند
ف
اس
دی
را
بلی
سی
ک
س
رف
سل
بود
بلی
نمین
م
را
طر
ست
بپ



مترجم : ناهض

اگر برای طفل نان مادر خوب باشید! غذای طفل باید همواره کنترل گردد

دقت در این امر وابستگی مستقیم به صحت و سلامت جسمی و روحی او دارد.



نازمانیکه احساس راحت نمایند اهمیت ندارد. البته اگر دروضع فعالیت معده يك تغییر کل پیدا شد چنان معنی میدهد که نقصی دربین است و باید بهداکتر مراجعه نمود. اگر قبلا مواد غایبه غلظت داشت پس ممکن است

تازمانیکه احساس راحت نمایند اهمیت ندارد. البته اگر دروضع فعالیت معده يك تغییر کل پیدا شد چنان معنی میدهد که نقصی دربین است و باید بهداکتر مراجعه نمود. اگر قبلا مواد غایبه غلظت داشت پس ممکن است

تغیری در بوی مواد غایبه نیز پدیدار خواهد گشت.

وقتی عمل طفل به تعویق افتد و بعد از آن بطور غیر طبیعی بیاید معنی آغاز يك سر ما خوردگی، گلودردی و یا کدام نوع مرضی دیگر را دارد، اما ضرور نیست چنین باشد. بطور عمو می وقتی يك طفل اسهال می شود بلغم درمواد غایبه عمومیت میداشته باشد و این موضوع علامه دیگری است که روده ها تکلیف دارد.

وقتی جدیداً درغذای طفل سبزی یجات علاوه میشود، هرگاه این موضوع نیز علاوه تکلیف روده ها و معده را سبب شود مانند اسهال، بلغم در دفعه دیگر آنها بسیار کم بظلم دهد و اگر دادن سبزی یجات سبب تکلیف نشود آنها ادامه داده و یا تدریجاً افزایش بخشید تا آنوقت که بتواند طور مطلوب هضم نماید. بخاطر باید داشت که

تغیری در بوی مواد غایبه نیز پدیدار خواهد گشت.

وقتی عمل طفل به تعویق افتد و بعد از آن بطور غیر طبیعی بیاید معنی آغاز يك سر ما خوردگی، گلودردی و یا کدام نوع مرضی دیگر را دارد، اما ضرور نیست چنین باشد. بطور عمو می وقتی يك طفل اسهال می شود بلغم درمواد غایبه عمومیت میداشته باشد و این موضوع علامه دیگری است که روده ها تکلیف دارد.

وقتی جدیداً درغذای طفل سبزی یجات علاوه میشود، هرگاه این موضوع نیز علاوه تکلیف روده ها و معده را سبب شود مانند اسهال، بلغم در دفعه دیگر آنها بسیار کم بظلم دهد و اگر دادن سبزی یجات سبب تکلیف نشود آنها ادامه داده و یا تدریجاً افزایش بخشید تا آنوقت که بتواند طور مطلوب هضم نماید. بخاطر باید داشت که

اطفالی که بوسیله شیر گاو تغذیه میگردند معمولاً در اوایل بین او ۴ دفعه دريك روز معده خود را تخلیه می نمایند و يك طفل که قبل ازموعد معین تولد می گردد (با اصطلاح هفتگی) ممکن است ۱۶ دفعه تخلیه معده صورت گیرد. طوریکه طفل بزرگ شده برود و زاننه به ۱ یا ۲ دفعه تقلیل خواهد یافت.

عموماً ناراحتی و مزاحمت از ناحیه فعالیت روده ها و معده اطفالی که با شیر گاو تغذیه می شوند تعادل به سختی مواد غایبه می باشد.

و بیک معده بسیار کم اطفال متذکره حالت عکس آن دیده می شود. این موضوع معمولاً در ماههای اول وقتی پیدا می شود که در فارمول شیر طفل شکر بیشتر مخلوط گردد.

البته در حالات شدید خراب شدن و فسح معده طفل مراقبت و توجه داکتر را ایجاب می نماید، هرگاه در جاها قرار داشته باشید

که دسترسی شما به داکتر میسر نشود، از مخلوط نمودن شکر یا بوره بطور مطلق در شیر طفل خویش خودداری ورزید.

تغییرات در فعالیت معده : در صورتیکه همیشه فعالیت معده يك طفل نسبت به طفل دیگر يك کمی فرق داشته باشد



پدر و مادر درحالی صمیمیت و مهربانی را که نیاز نخستین طفل را می سازد از او دریغ نمی ورزند

نوشته - رفیع الله

توس در اطفال

از حس صیانت ذات یعنی از میل فطری که موجود زنده به حفظ جان و تامین مصالح حیاتی خویش متوسل دارد و جنب و جوش و تکاپویش برای آنست - در عا طفه منشعب میگردد که عبارت اند از ترس و خشم. ترس در صورتی عارض میشود که شخص خطری را (از فرود آمدن سوزن در پوست بدن گرفته تا ناخوشی سخت و خطر مرگ - ...) احساس کند و حالت دفاعی بخود بگیرد - و خشم هنگامی دست میدهد که شخص در رسیدن به هدف خود به مانعی بر خورد و نتواند به آرامی و آسانی آنها را از بین ببرد (بقیه در صفحه ۵۸)

حمیرا شریف دختری شایسته در تعلیم پیراسته

در هنرهای زیبا

مصاحبه از پیغله ر

از بازی با پنسل رنگا رنگ، پاستل
ورنگ آبی مضمون میسازد و زیبایی
میاورد

جای بس خوشی و مباحث است که امروز
زنان محروم ورنج کشیده افغان، در جهت
احراز حقوق مدنی و آزادی اجتماعی، این آرزوی
دیرین خود، بزرگترین موفقیتها و نوید های
رادر آئینه تابناک آینده مشاهده می نمایند .
و در تمام شئون مملکتی بامردان دارای حقوق
مساوی اعلان میگردند ..

زنان روشنفکر و تحصیل کرده ما، بغویی
درک نموده اند و میدانند، در صورتی قادر خواهند
بود به معنی واقعی از لمرات موهبت عظیم
مساوات برخوردار گردند که تمام مسا یل
اجتماعی را بطور آگاهانه و اصول درست تعقیب
نموده و نتایج صحیحی از آن بگیرند .

اکنون که در کشور ما سایر کشور های
جهان طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر و منشور
ملل متحد اصل تساوی حقوق زن و مرد اعلام
گردیده بر کلیه زنان و دختران تحصیل کرده،
روشنفکر و فاضل ماکه دارای وجدان بیدار
اجتماعی هستند و نسبت به نیک و بد و وضع
اجتماعی و چگونگی سطح معلومات و شخصیت
انسانی خواهران و مادران هموطن خود احساس
مسئولیت می کنند فرض است که از هیچگونه
کمک و همکاری اخلاقی مفید و سالم و آموزنده
دریغ ننمایند .

همچنان شمول زنان در کلیه وظایف خطیرو
حساس اجتماعی نشانه بزرگ اهمیت شان
در جامعه است بر آنهاست که از این فرصت
طلانی که عدالت و مساوات و دیموکراسی
حقیقی و واقعی در معرض تطبیق و تعمیل است
مصدر خدمات مفید برای مردم و جامعه خود
گردند .

چنانچه نظریه پیغله حمیرا شریف محصله
جوان پیرامون موقف اجتماعی زن و آزادی و
مساوات در شرایط فعلی چنین است .



پیغله حمیرا شریف در دیکور منزل ذوق و مهارت هر دو را نصیب است



وی ضمن تماس با سابقه این هنر در دنیا وبخصوص دراروپا چنین اضافه کرد : هنررسانی ونقاشی بعداز رنسانس اروپا مخصوصا دریکی دوقرن اخیرکه زنان دست به این هنرها یافتند، آنقدر درحیطه آن پیشرفت کردند که دربعضی جاها بامردان رقابت کرده وگاهی مردان نقش پای زنان را تعقیب میکردند وامروز دارای مکاتب بخصوصی در رسانی ونقاشی میباشند ازآن جمله میتوان از (سوفونیسبا) ایتالیا بی نام برد، این دختر زیباوبراستعداد به سال ۱۵۲۷ در سپر (کرمون) چشم به جهان کشود .

این محصله جوان وبااستعداد که آرزودارند درآینده وظیفه مقدس معلمی راانتخاب نمایند نظریاتش رابیرامون کمی وکیفی معارف و ریغورم بنیادی که تازه درمعرض اجرا قرار گرفته چنین گفتند :

ازآنجاییکه آینده افغانستان عزیز به جوانان متعلق است روی همین مفکوره بودکه دولت جمهوری تصمیم گرفت درچوکات معارف کشور ریغارم وپالیسی تغییر بنیادی رابرای رسیدن به اهداف اساسی وهمه جانبه طرح نماید . تانسل جوان بتواند ذوق ها واستعداد های خویش راتبارز دهندوشگوفان سازند وباروحیه وطن پرستی وتقوا درمیدان کار زار تاریخ به حیث معماران وسازندگان افغانستان نوین، اجتماع مسعود ومسئول بافرهنگ مترقی را ایجاد نمایند .

همچنان بغاظر انکشاف بیشتر صنعت در کشور پروگرامی درریغارم مترقی و بنیادی معارف گنجانیده شده که اقدامیست امیدوارکننده زیرا در مورد انکشاف صنعت قبلا هیچگونه پالیسی وجود نداشت .

پیغله حمیرا دخترپرست روشنفکر و ذرف اندیش، سخنانش سنجیده ومعقول وقتی نظرش رادرباره تجلیل ازسال بین المللی زن پرسیدم نظر اش ابراز کرد:

تجلیل ازسال بین المللی زن دوی ایسن منقول برگذار شد تاجپانیان یکبار دیگر رسم احترام خاص به شخصیت اصیل و کرامت جمیل زن رابجا نمایند .

این مراسم درمیدان عزیز ماکه روزگارانسی خیلی پیشین گهواره پرورش مدنیت های جهانی بوده وزنان ومردان دوران ساز واقتخار آفرین رادر آغوش تاریخ کهن ودامان مادران ووشن خود بزرگ کرده است، بانسکوهمندی تمام که بیانگر علاقمندی عمیق دولت انقلابی ما، دراراج گذاری صادفانه به نهاد های دیموکراتیک وعالی انسانی میباشند تجلیل خواهد شد، چنانچه رهبر انقلاب در پیامشان به مناسبت روز اعلامیه حقوق بشر چنین تادکر داده اند :

(بامسرت ملاحظه میکنیم که سال ۱۹۷۵ از طرف مجمع ملل متحد بنام سال بین المللی زن اعلام شده است . قرار است به منظور تساوی حقوق سیاسی واجتماعی با مردان اقدامات وسیعی درسطح بین المللی انجام گردد .

درترسیم تابلو هایش ازسبک ریالیزم بیروی می کند

تأمین حقوق، آزادی ومساوات (زن) در شرایط فعلی معنایش اینست که جامعه باید زمینه رشد شخصیت معنوی زنرا طوری فراهم سازدکه اوکرامت خودرا ازابتدال مصئون نگاه دارد ودرطی وطریق حیات خانوادگی بااعتماد واتکاء به نفس خودحرکت کند. امروز که روزه های ازامید به سوی آزادی، مساوات وحقوق بیروی زنان باز گردیده وزنان ما با شکستاندن (دیوار های حرامسراها وقسار گرفتارن دریکانقلاب آرام) درجهت دست یافتن به مقام ومنزلی که شایسته زن است به پیش درحرکت اند. تجلیل به سطح ملی وبین المللی ازموافق اجتماعی زنان خیرپرست مسرت انگیز باشکوه وتاریخی . واستقبال صمیمانه و گرم ازین سال درپرتونظام نوین ومترقی جمهوریت جوان مامیتر و امید بخش تر است .

اکنون زن افغان میتواند مطمئن باشد که درپناه یک چنین نظام ملی ومترقی آزادی ، کرامت وموقف اجتماعی اوتا مین گردیده و باغرور واقتخار ازموافق اجتماعی کنونی خویش رضایت داشته ومنظر نمره های نیک در زمینه اند .

حمیرا شریف راعصریکی ازروز هادر دفتر مجله ملاقات کردم اورا دختری یافتم نهایت گرم وصمیمی اماکمی خجول وتشریفاتی . وقتی درباره خودش درباره مکتبوفاکولته اش پرسیدم چنین گفت:

تحصیلاتم راتاصنف ۱۲ درلیسه ملالی ختم نموده وشامل پوهنکی تعلیم وتربیه گردیدم واکنون درصنف سوم دیپارتمنت انگلیسی این پوهنکی درس میخوانم . ودر امتحان نهائی درین صنف محصل ومحصله حایز درجه اول گردیدم .

وقتی ازپیغله حمیرا درباره مصروفیت های فامیلی اش پرسیدم چنین توضیح داد : مصروفیت های فامیلیم رابانندسایر دختران هموطن مطالعه کتب ، خیاطی، بافت و غیره امور مربوط به منزل تشکیل مید هد همچنان به رسامی ونقاشی نیزعلاقه مفرط دارم وهمیشه وقت فراغتم رابارنگ ومویک وپنسل رسامی میگذرانم ...

پیغله شریف همچنان ادامه داد: کودکی بیش نبودم که توجهام راپنسل های رنگارنگ باستل ورتک آبی وغیره به خودمعطوف کرد. وبعلموقتی بزرگتر شدم فامیلیم درک کردند که دررسامی ونقاشی استعدادم هرآن شگوفان تر میشود لهدازمینته رابیشتر برایم مساعد کردند وتشویقم نمودند تابخوانم روزی تابلوهایم را استادانه وموفقانه درنهایت مهارت ترسیم نموده ورسام چیره دست گردم.

گرچه آرزو داشتم تانزد استادی این هنر رامطابق اساسات فنی بیاموزم مگر درگذشته متاسفانه به علت محدودیت های اجتماعی و قیودات خانوادگی ازجهت آمیزش بامردم چنین امری مجاز نبود واما باید افزود که پرداختن به این یک مقدار زیاد تعلیمات وتمرنیات را ایجاب می کند اما ناسات آن به سهولت دردسترس زنان نمی توانسته قرار بگیرد.

ولی کار درین جایان نمی پذیرد و همراه
با بهار طبیعت درین مسیر کامیاب جدی تسر
برداشته خواهد شد و در آن صورت رسا است
و وظیفه نیز حکم می نماید که در اجرای امور از
خود دلگرمی نشان دهیم و با گرفتن انرژی از
فضای برابری بهار با جدیت کوشا بپردازیم .
چنانچه گذشت زمان و آینده میسراند که
زنان میتوانند در امور توسازی و بهسازی و
ساختن جامعه نقش فعال و اکتیو داشته باشند
و گذشته ها نیز به این مطلب اذعان و اعتراف
میکنند .

باساس امیدواری هایی از بهار و وطن آرزو
های پیشرفت درین فصل باید توجه داشته
باشیم . برای خدمت به هموطنان و وطنداران تا
انجا که خود گذری یک مادر و شگوفانی
نویسندگان حکم مینماید و احساس می آفریند با
تعقل . همراه کاروان ارتقاء و تعالی پیش برویم
و عقب ماندگی را نپذیریم و چون عنکبوت بدور
خویش نه بچیم . و این خواسته را آنچنان که
سایسته زنان پاکدامن و زحمتکش افغان است
در بخش های آبادانی وطن . هم در اقتصاد .
فرهنگ . سیاست و فنون مختلفه در گرسری
خواهند نشانند .

به استقبال از دوز بهار . یعنی بهار طبیعت
و بهار پرورزی های زنان افغان می بینیم که
وطن ما . مردم ما و مخصوصا زنان مادر حالیکه
به استقبال این دوسال نومیروند به چه
مشکلات . پروبلم ها و عقب ماندگی های
تواچه اند که متأسفانه از قرون گذشته بها
میراث مانده است .

اکنون وظیفه زنان روشنفکر و جویز بهیم گدور
است که در چوکات شرایط وطن . وظایف و
مسئولیت های را که به عهده دارند درست
انجام دهند .

زیرا وضع کنونی زنان افغان نظریه ایجابات
عصر و زمان و ناموس پیشرفت و تکامل سخت
عقب مانده و درخور تعجب و شگفتاگر جدیدست .
و درین فرصت که سال بین المللی زن درجه
نظام کشور تجلیل میشود و بهار زیبا یعنی
فرصت کار و فعالیت آغاز میگردد . که البته بزده
رسان پلانهای انکشافی در همه ساحات مینماید
به این ملحوظ باید گفت که تبلی و خودسازی
و تقلید های بی جا و بی مورد و در خود فرورفتن
و از جهل بی اطلاع بودن هرگز دردی را دوانه میکند
و کاری را پیش نمی آرد . در توفی جدیدست .
خودگردی . مطالعه و درک حقایق است که در
عملی ساختن وظایف کمک می کند و بر حقیقت
زنان می افزاید .

درین شرایط که برای آبادانی و کار های
خلاق می کوشیم جهت رفع تعایض و زدودن
گردهایی از خاطر های ملول . رسالتی را که
در راه صلح و دینتانت در منطقه و جهان داریم
باستجاش ژرف درین راه قاطعانه و فعالانه بسا
تأثیر باشیم و از بهار به وجه احسنی استقبال
نمائیم .



کودکی بیش نبودم که توجهام را بسسل های رنگارنگ . باستل . رنگ آبی و غیره . خود معطوف کرد.

زیرا به وضع ناگوار و واقف انحط نگه داشته
بود .

بیغله همرا در حالیکه طرف دار بارتی های
سالم جوانان میباشد نظرس را درباره مسئولیت
های اجتماعی جوانان چنین اظهار کرد :

از آن جائیکه جوانان معماران و بنانگذاران
تمدن جدید و یگانه وسیله ترقی و ارتقای
اجتماع و کشور خویش اند . لهذا هر جوان
وظیفه و مسئولیت هائرا نسبت به اجتماع
و مردم خود داراست که فقط به انکاء نرزی
اکام جوانان در گذشته . حال و آینده و تسلسل
منطقی پرورزی های امر نو بر گشته را میسراند .
همچنان وظیفه ایمانی همه جوانان است که
بادت . وفاداری . خودگردی . وحدت و اتحاد
در کار هر یک برای سعادت و سادگای هموطنان
مفید است کوشا بوده و رسالت خویش را در
پوتو نظام نوین جمهوری ادا نمایند .

و جوانان امروز که سازندگان افغانستان
اینده اند بکوشند تا خود را طور شاید و باید
به زیور علم و دانش آراسته نموده تا از میدان
عمل بیروزمانده و موفقاته بدر آیند و مصدر
خدمات ارزنده تر و مفیدتر برای اجتماع گردند.

حکومت افغانستان از این تصمیم مجمع عمومی
استقبال نموده و در راه تطبیق پروگرام مربوطه
در افغانستان مساعی لازم را معمول خواهد
داشت .

این استقبال صمیمانه بنام علی محمد داود
رئیس دولت و صدراعظم جمهوریت جوان
افغانستان که خود بنان گذار نهضت نوین
زبان در کشور اند روح تازه ترقی و ترقی
جامعه نسوان این مرز و بوم می بخشند .
اینکه سازمان جهانی سالی را به اسم زن
سمتا نموده و آنرا برای تکریم و تجلیل از مقام
و منزلت او اختصاص داده معنایش این نیست که
اهمیت و ارزش زن دیگر سالها محلی ندارد
و با باید فراموش گردد . و با اینکه پیش از آغاز
سال ۱۹۷۵ زن اصلا از حقوق انسانی خود و از
اصالت ذاتی خود آگاه نبوده است . تا اخیر
زن مادر بشر و صانع حیات بوده . و خواهد بود .
مقام والای زن در واقعیت امر به نص قانون ازل
تعیین و تائید گردیده است . نظام آفرینش و
سازمان خلقت از دیر زمان اهمیت بسزای را به
زن بخشوده و حقوق کامل را به او اعلام نموده
است . ولی باناسف یاد آور می شویم که
تعدی به حقوق زن و غضب آنچه خدایش داده



بیغله همرا شریف فرصت فرات را به
مطالعه کتاب مفید و ارزنده سپری می کند

آرایش و

پیرایش

در مصر

زن مصری به قدری که عطر و بودر ورنک ناخن صرف میکنند، غدا نمیخورد و به همان اندازه که به نجل و زیبایی خود علاقه دارد به خورد و نوش خود باشوهر خود علاقه مند نیست. همه ساله یکمقدار هنگفت پول از این ز هگذر به جیب مؤسسات زیبایی و آرایش موی میریزد و بکصدویست کار گاه که محصولات آن به خارج نیز صادر می گردد بایک میلیون و سه صد و پنجاه هزار پوند سرمایه خود اسپاب تجمل و آرایش زنان را تهیه میکنند. سالانه سی و هفت هزار در جن لبسین روی لبهای زنان مصری آب می گردد و دو صد هزار دسته «فون دی تان» دور چشم نشان را می دهد. سالانه سی و پنج هزار لیتر کلونیا به اندام زیبای شان خوشبو میبخشد اما مصرف روی با سنتهای گردن نه هزار دسته سامان آرایش است و بیست انگشت دست و پا مقصدار زیادی است و تین ورنک ناخن به مصرف می رسد.

برای اینکه زن مصری همیشه زیبا بماند هفت هزار مرد در ششصد و پنجاه مؤسسه آرایش در قاهره و اسکندریه کار می کنند. در اوایل اکتوبر کنفرانس بین المللی زیبایی در قلب پاریس تشکیل گردید که سه هزار نفر به نمایندگی از هفتاد و پنج مملکت در آن اشتراک نموده بودند. در این کنفرانس که هدف آن بحث و مذاکره پیرامون تازه ترین طریقه های فن آرایش بود از طرف جمهوری عربی متحد نیز پنج نفر متخصص آرایش موی اشتراک داشتند. اکنون آرایش شکل فنی و صنعتی را در مصر گرفته است که متخصصین شب و روز به آن اشتغال دارند و با استفاده از اسرار این فن نواقص و عیوب چهره ها را می زدایند. تاریخ آرایش در مصر بسی طولانی است و دانسته آن تا عصر فرعونها امتداد دارد. فن آرایش در این کشور تاجنگ عمومی دوم دچار

زن از هر نگاه

هنکا میکه سخن از زیبایی میان می آید، بلا درنگ تصویر زنی در نظر مجسم می شود. چرا که زن، برای مرد، مظهر همه زیبایی ها و جلوه های بهشت آسای زندگی می باشد. زن نه تنها در نظر ممالک متمدن دارای ارزش و اهمیت است بلکه آن عهده زنا نیکو در میان قبایل سیاهپوست آفریقا و استرالیا و در نژادهای مختلف و در دشت های سیب و خاموش قطب شمال زیست دارند، نیز مظهر زیبایی ها و معجزات خلقت شناخته شده است. چنانچه همه شعرا، غزلهای شو انگیز خود را به عشق زینا روئی که دل در گرو او نهاده بودند سروده اند تمام نویسندگان کلاسیک ورماتیک و مکاتب دیگر، قهرمانان خود را، واه و شیدای ماهر خستاری ساخته اند و انگیزه های داستان های خود را تحت تاثیر جذبه حائز آفرین او بوجود آورده اند. تمام نقاشان و بیکر ترانسان مدل های قابل ستایش خود را به الهام از چهره و اندام او پرورانیدند. تمام آهنگسازان، ابتداء دل خود در مجرای عشق ملکوتی زن به نیا و داشتند و آنگاه نغمه های شو انگیز و جاودانی خود را از زبان ساهای زمینی و نای های می سروده اند داستان های عشق مجنون به لیل خسرو به شیرین، ورتربه شارلو ورتو به ژولیت و جهانگیر یاد شد هندوستان به مهر النساء و آلبا عشقی و تاریخی بسیار دیگر که استایش زیبایی زنان حکایت می کند شهرت جهانی دارند.

در وصف صبحی

آمد بانگ خروس موذن میخوارگان
 که بکتف بر لکنند چاند بازار گان
 صبح نخستین نمود روی بنظار گان
 روی بمشرق نهاد خسرو سوار گان
 باده فراز آورد چاره بیچارگان
 فوموالسرب الصبح، یا ایهاالناهن
 می زدگانیم ما، دردل مانم بود
 چاره ما بامداد رطل دمام بود
 راحت گزدم زده، کشته گزدم بود
 می زدمراهمبمی دار وومرهم بود
 هرکه صبو می زند بادل خرم بود
 بادولپ مشکبوی، بادووخ جورعین
 خوشا وقت صبح، خوشامی خوردنا
 روی نشسته هنوز، دست بمبررد نا
 مطرب سرمست را باز هس آوردنا
 در گلوی اوبطی باده فروگردنا
 گردان در پیش روی بابزن وگردنا
 سائرت اندر یسار، باده ات اندریمین

کرده گلو پر زبادقهری ستچاپ پوش
 بلیلکان بانشاط، قهریکان باخروشی
 سوسن کافور بوی، گلبن گوهر فروش
 زمی اردبشت کرده بهشت برین
 شاخ سمن بر گلو بسته بود مخفه
 ابر سه را شمال کرده بود بدرقه
 بادسحر گاهیان کرده بود تفرقه
 خرم در وعقیق برهمه روی زمین
 جوك زشاخ درخت خویشتن آویخته
 ابربهاری زودر اسب برانگیخته
 در دهن لاله، باده، ریخته وریخته
 بیخته مشک سیاه، ریخته در نمین

سرو سماعی کشید بردولپ چوپیار
 مرغ نهاد آشیان برسر شاخ چنار
 کشت تگلارین تلرو پشپان در مرغزار
 همچو عروسی غریق درین دریای چین
 وقت سحر که کلنگتعبیه بر ساخته است وزلب دریای هند تاخزران تاخته است
 میخ سبه بر لغاش تیغ برون آخته است طبل فرو کوفته است، خشت بیبنداخته است
 ماه نو مخسف درگلوی تاخته است
 طوطیکان باحدیث، قهریکان با اینین

گویی بط سید جامه بصابون زده است
 بر گل تر غنڈلیب گنج فریدون زده است
 کبک دری ساق پای در قدح خونزده است
 لشکر چین در بهار خیمه بهامونزده است
 لاله سوی چوپیار خرگه بیرون زده است
 خیمه آن بیوز گون، خرگه این آتشین
 ازدم طاووس نر ماهی سربرزده است
 سانککی زانبوسس، اهدد برسرزده است
 دستککی موره تر، گویی بربرزده است
 بردو بنا گوش کبک لاله قرزده است
 قهریک طوقدار گویی سر دوزده است
 درشبه گون خاتمی، حلقه اوبی تگین

چون تو بگیری شواب مرغ سعادت کند
 ازسمن ومشک ویدبغ شراعت کند
 لاله سلامت کند، زاله وداعت کند
 وزگل سرخ وسید شاخ شفاعت کند
 شاخ گل مشکبوی زیر شراعت کند
 عنبر های لطیف، گوهر های کزین
 باز مرطبع شعر سعادت بهوش آمده است
 کم سخن غنڈلیب دوش بگوش آمده است
 از شغب مردمان لاله بهوش آمده است
 زیر بیانگ آمده است بمبغوش آمده است
 نسترن مشکبوی مشک فروش آمده است
 سیمش در مردن است، مشکش درآستین

باد عبیرالکند در قدح وجام تو
 باز سمن بردهد بوسه براندام تو
 ابر گبر گسترد در قدم وگام تو
 مرغ روایت کند شعری برانام تو
 خوبان نعره زنند در دهن وگام تو
 در ایشان سبیل درکشان یاسمین

جوش بهار

قامت سرو تو برده زحیاء تاپ بهار
 چشم زیبای تو برده زبرم خواب بهار
 گل وگلریز بود سینهی سیماپ بهار

ای بر از گل زرخ دامن مهتاب بهار
 صرفزیبائی تو رنگ گل وآب بهار

محو زیبائی حسن تو گل وباغ وچمن
 آتش افروخته برکوچه وبازار ودمن
 سکن زلف تو بنمود، به عشاق سکن

میکند از رخ وزلفت گل وسنبل خرمین
 بسکه آورده به هم حسن تو اسباب بهار

قامت سرو شود پیش تو در پای سجد
 دموزون تو در گلشن امید نه بود
 نالهی زار مرا گوش تو نه شنود چه سود

جلوه خط چقدر رونق حسن تو فرود
 میتوان گفت که این سبزه بود باب بهار

موسم جوش بهار دامن صحرا کم نیست
 تشق بارد زوفا سینهی مارا نم نیست
 آهوی تیز روم میرود اینسان دم نیست

اینکه بر چهره گل می نگری شبم نیست
 محور خسار تو شد دیده پر آب بهار

اشعهی خانه عشق پر تو رخسار تو نور
 خوش بیساموسم زیبای بهار است سرور
 عاقبت کرد مرا قامت زیبای مسحور

بلبل از نشی او سر خوش و نورگس مغمور
 تا که در سائغر گل ریخت می ناپ بهار

سحر چشمان بتان ولب نوشین بنسگر
 طرز رفتار ببین چسپره بزوین بنسگر
 عشق سرهاد بیا از لب شیرین بنسگر

دانهای جگر لاله غونین بنسگر
 هر نداری خبری از دل بیتاب بهار

اشک حسرت شود از دیده عاشق چساری
 دربی لیلی عشق پیشی مجنون زاری
 عاکف) المسوس که در هیچ توهم خوباری

دوسه روز یکه بود جلوه گلشن (قاری)
 دامن گل مکش از گل شب مهتاب بهار
 زوندون

در وصف بهار

بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار
خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
صوفی از صومعه گوخیمه بزین بر گلزار
که نه وقتست که درخانه بغفتی بیکار
بلبلان وقت گل آمده که بنالند از شوق
نه که از بلبل مستی تو بنالای هشیار
آفرینش همه تیبیه خداوند دلست
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
این همه نقش عجب بردود دیوار وجود
هر که فکر نکند نقش بود بر دیوار
کوه و دریا و درختان همه درتسبیحند
نه همه مستعمی فهم کنادین اسرار
خبرت هست که مرغان سحر میگویند
آخرای خفته سراز خواب جهالت بردار
هر که امروز نبیند اثر قدرت او
غالب آنست که فرداش نبیند دیدار
ناکی آخر جو بنفشه سر غفلت در پیش
حرف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار
که تواند که دهد میوه الوان از چوب
یا که داند که بر آرد گل صد برگ از خار
و دت آنست که داماد گل از حمله غیب
بدراید که درختان همه کردند نشا ر
آدم زاد اگر در طرب آید نه عجب
سرو در باغ برقص آمده و بید و چنار
باش تا غنچه سیراب دهن باز کند
بامدادان جو سر ناله آهوی تشار
مزدگانی که گل از غنچه برون میاید
صد هزار آنچه بریزند درختان بهار
باد نسوی درختان چمن شا نه کند
بوی نسوین و فرنفل بدمد در افطار
زاله بر لاله فرود آمده نزدیک سحر
راست چون عارض گلبوی عرق کرده یار
بادبوی سمن آورد گل و نرگس و بید
در دکان بچه رونق بکشاید عطار
خبری و خطمی و زلفیوستان افروز
نقشائیکه در او خیره بهاند اصرار
ارغوان ریخته بر دره خضراء چمن
همچنانست که بر تخته دیبا دینار
این هنوز اول آثار جهان افروز است
باش تا خیمه زند دولت نیشان و ایار
شاخها دختر دوشیزه با غنچه هنوز
باش تا حالمه کردند بالوان شمار
عقل حیران شود از خوشه زرین عنب
فهم عاجز شود از حقه یاقوت انار
بند های رطب از نخل فرو آویزند
نخلبدان قفا و قدر شیرین کار
تانه تاریک بود سایه انبوه درخت
زیر هر برگ چراغی بنهند از گل نار
سیب راهر طرفی داده طبیعت رنگی
هم بر آنگونه که گلگونه کند روی نگار
شکل امرو تو گویی که ز شیرینی و لطف
کوزه ای چند نباتت معلق بر بار

هیچ دربه نتوانگفت چه گفتی که به است
به ازین فضل و کمالتش نتوان کرد اظهار
حشو انجیر جو حلوا گر استاد که او
حب خشخاش کند در غسل شهد بکار
آب در پای ترنج و به و بادام روان
عجوه در زیر درختان بهشتی انبار
گو نظر باز کن و خلقت نارنج ببین
ایک باور نکنی فی انشجر الاخضر نار
یا که و بی عیب خداییکه بتقدیر عزیز
ماه و خورشید مسخر کند لیل و نهار
یا دشاهی به دستور کند یا گنجور
نقشبندی نه بشتگر ف کند یا زنگار

چشمه از سنگ برون آردوباران از میغ
انگبین از مگس نحل و دراز دریا بار
نیک بسیار بگفتیم در این باب سخن
واندکی بیست نگفتیم هنوز از بسیار
تا قیامت سخن اندر کرم رحمت او
همه گویند و یکی گفته نباید ز هزار
آن که باشد که نبیند کمر طاعت او
جای آنست که کافر بگشا ید ز نار
نعمت بار خدا با ز عدد بیرون است
شکر انعام تو هرگز نکند شکر گذار
این همه پرده که برگرد ما میپوشی
گر بتقدیر بگیر ی نگذاری دیار

نا امید از در لطف تو کجا شایدرفت
تاب قبر تو نیاریم خدایا ز نهار
فعلپای که ز ما دیدی و نپسندیدی
بخداوندی خود پرده بیوش ای ستار
سعدیا راست روان گوی سعادت بردند
راستی کن که بمنزل نرود کج رفتار
چندا عمر گر انجایه که در لغو بردت
یارب از هر چه خطارت هزار استغفار
درد پنهان بتو گویم که خداوند منی
یا نگویم ؟ که تو خود مطلق بر اسرار
از شا عر متصوف سعدی شیرازی



بلبل

ای پرنده زیبا که شبان دراز بیداری، بهام
چه میگوئی ؟ برای خدایادست از نالیدن بردارو
خاموش شو، یا هسته تربال !
مگر نمی بینی ماه نه بناله تو گوش میدهد زنه
زمزمه آشار را می شنود !
نمی بینی که خاموش براه خود میروند و
پاسخی بتو نمیگویند؟ اما من از پنجره خو بیش
گوش بنغمه موزون تودادهام و در شب زنده داری
خود، هنگامیکه همه چیز و همه کس در خواب
رفته، روح مشتاق خویش را بسوی تو میفرستم.
ای پرنده عزیز و کوچک من، کاش من نیز
بالهای ترا داشتم ! خوب میفهمم که تو مراد
نغمه سرانی دلپذیرت بگدام سو میخوانی .
امامیله های فلس مرا ببین، چطور از من توقع
پرواز داری ؟

ای پیامبر سبکروح شب، خیری در انسان
بمن ده : آیدار گلشته، توانستند آشیان ترا
در زیر شاخه های غرق گل نسترن پیدا کنند ؟
بگو: آیا هنوز آنها را مثل گلشته در چمنزاریکه
از زاله های بهشتی سیراب میشود سر گرم
خنه و بازی می بینی ؟

بگو: آیا هنوز انجیر ها جامه برگهای بهاری
را بر تن دارند؟ آیا هنوز مادرمن بکنار آنها میاید
تا با بچه های زیبای خود بازی کند؟ آیا صدای
اوبه همان اندازه گلشته شیرین و لطیف است؟
او میشنید تا نوشته کتابی را کلمه به کلمه
عجی کند؟
آیا هنوز کوچکترین این بچه هابرو ی زانوی

بامدادی از آن مینوشی ، زمزمه کنان در حوضچه،
غرق گل فرو میریزد ؟

آیا هنوز آب آن چشمه ای که توییش از سپیده
آیا مادرمن هنگام شنیدن این صدای اختیار
قطره اشکی سوژان از دیدگان خود در آیکه
گلبهارادر برگرفته است فرو نمی چکاند ؟ بگو:
آیا هنوز آنرا که عزیزش دارم بدیدن این جویبار
که تصویرم رادر عالم خیال در امواج آن منعکس
می بیند ؟

ساربان در هاله فراموشی



مرکز او را اینطور شناخته اید:



مردم با دلچسپی می شنوند ..
ساربان بیمار است .. او دیوانه شده...
ایشان سخنانی است ، که از ذهن هاس
شنیده میشود ..
وقتی آنروز می خواستم ، بدیدن او بروم
بخودمی اندیشیدم که او را چگونه خواهم
یافت؟
آیا او دیوانه است آیا با من حرف خواهد
زد؟
ولی وقتی بایک دوستم ، که ساربان را از
دیرزمانی به این سو می شناخت، دروازه
اتاق را گشودیم ، او را طوری دیدم

اوجر لحظه تعارف میکند .. میگو شد،
تایاله بی بیشتر ، جای رابه خورد مسا
بدهد..
می پرسم
ساربان .. گذشته را بخاطر می آوردی؟
میگوید:
بلی!
می گویم :
چرا به هنر علاقه گرفتی؟
لبخندی می زند ، چشمانش که هر لحظه
حالت عجیبی پیدا میکند اینبار گرد تر می
شوند... میگوید :
وقتی به مکتب می رفتم ، ترانه می

مرا تحت فشار قرار داد.. ولی نشد.. من
راهی را که آغاز کرده بودم، تر که نکردم...
گفتم:
نخست به صحنه رفتی .. چگونه به آنجا
راه یافتی ؟
ساربان می گوید:
صاحب .. یکروز در حمام با خودم
زمنه می کردم .. یکی بپلویم نشسته بود..
او برابم آدرش را داد و فردا نزدش رفتم..
بلی فردا به تئاتر رفتم از من امتحان گرفتند
و از آن روز به بعد در درام های بسیاری حصه
گرفتم.. طبیب اجباری ، شعله های سرد،
پرنده مجروح و درام های دیگری ساربان
بسیار ساده و صمیمی حرف می زند جملاتش
روان و فصیح است، اما نگاهش حالت عجیبی
دارد و از غوغای فکری اش ، حکایت میکند...
او میگوید:

من در وقفه های تئاتر آهنگ می
خواندم، رشید جلیا، برابم در برابر هر
کنسرت شانزده پول میداد.. بلی صاحب
شانزده پول.. و هر روز ده تایم کنسرت می
دادم و در برابر ده تایم کنسرت، دو ونیم روپیه
حق الزحمه من میشد ..
یکروز هم، جلیا سی روپیه برایم بخشید
و یکروز هم برایم نهونیم هزار افغانی دادند،
میدانید صاحب نهونیم هزار افغانی پول
بسیاری بود.. من این پول را برای خسرم
دادم، تا خرج کند.. او دکان برنج فروشی
داشت.. و لی پول را قبول نکرد..
می گویم:

کی ازدواج کردی ؟
ساربان بروی کوچ کمی دراز میکشد،
بالشت را بزیز شانه اش می گذارد.. بعد می
گوید:

صاحب .. نمی دانم پانزده ساله بودم یا
شانزده ساله ، که ازدواج کردم.. حالا چهار
اولاد دارم می پرسم..
باهمسرت زندگی میکنی ؟
میگوید :

نه آنها جدا زندگی میکنند ..
دلتم نمی خواهد بازتم باشم .. اینطور -
بهترم ...
اصه لاخوش دارم تنها باشم .. تنها..
وراستی هم ساربان تنها است.. برادرش
درگوشم میگوید:

اوروز های اول بیماریش بسیار عصبی
میشد همه را فحش میداد.. همه چیز را می
شکست... ولی حال آمدت ها ست آرام شده..
بسیار آرام روز ها تا شام تنها در زیر لحفای

ژوندون :
* بیاید ... ای هنردوستان!
تاساربان را نجات دهیم !
* او دیوانه نیست ... مردی
غمگین، افسرده و گوشه گرا
شده است ..
* مردم فریاد می زنند که
آهنگهای ساربان کهنگی
ندارد !
* لحظه به لحظه زندگی
هنر مندی بیمار ...

خواندم .. به درس و تعلیم ، چندان علاقه ای
نداشتم .. مرا به مکتب تختیک بردند.. بالایم
دستگیر دروازه می ساختند .. از مکتب
گریختم..
تختیک را تر که کردم .. به سوی تیا ترو
آوردم روزی (خیال) مرا برادری خواند (سایر
هراتی) با من مشق کرد و فرخ افندی، مرا با
موزیک باسر تال آشنا ساخت.
او خاموش میشود ، سگری بر میدارد، بها
تعارف می کند.. تشکر می کنم .. وقتی دود
سگرت فضای اتاق را می شگافتد و بالا می
رود، باز صدای ساربان را می شنوم... ادامه
میدهد:
صاحب.. پدرم بسیار قهر شد.. مدتی

یافتیم...
او دیوانه نبود. باصمیمیت با ما دست داد.
ریشش کمی رسیده و موهای سرش ماشین
کرده بود با گونه های استخوانی و چشمان
عمیقش، حالت خاصی داشت .. یک جفت
ابروی سیاه، پر پشت و بیبم پیوسته، او را
ساربان را، از دیگر برادرانش مشخصتر می
ساخت.
جای آوردند ، بیاله بی نوشیدم .. او
حرف میزد از این درو آن درو.. از هنر.. از
هنر مندان و از کتاب هایی که می خواند...
و من به او خبره شده بودم ، به هنر مندی
که روزی سر آمد تیاتر بود، به آوازخوانی
که آهنگ ها یش ، هنوز هم شنیده می است..

(سوچ رادیو را می چرخانید، صدایی
برمیخیزد موزیکی می شنوید و بعد آهنگی..
ساربان می خواند .. با دقت به آن گوش
میدید.. لحظات میگذرد و وقتی آهنگ
پایان میرسد ، سری تکان میدهد و زیر لب
میگوید:
چه خوب خواند !
سالها گذشته از آنروز یکه ، ساربان بر
پشت میکرو فون رادیو ایستاد و آخرین
آهنگش را لبث کرد، زمانی طولانی سپری شده
ولی آهنگ ها یش ، آهنگ ها یش که معدود
اند، کم اند و بسیار زیبا، هنوز کهنه نشده،
هنوز خاطر عارانه آزرده و هنوز آنها را،

می خزدوبا هیچکس سخن نمی زند ..
 بسوی ساریان نگاه می کنم لحظه بی با
 خیال خودش رفته .. می پرسم :
 - چندسال با رادیو همکاری داشتی ؟
 - خودم نمیدانم .. ولی آنها می گویند پانزده
 سال همکاری داشته ام ..
 باز می پرسم :
 - بیشتر کمپوز های کی را می خواندی ؟
 میگوید :
 - کمپوز های خیال ، سر مست ، فرخ افندی
 تنگالی ، نی نواز ، شاه ولی آهنگ ، شاهین ،
 سلیم و دیگران ...
 ساریان حافظه عجیبی دارد .. او حتی تک
 تک کلمات رول ها یش را ، در درام ها ، به یاد
 دارد ...
 راستی چرا ساریان ، از رادیو رانده
 شد ؟
 این سوالی است که همه علاقمندان آوازش
 می پرسند من از خودش ، از هنرمند بیچاره ، از
 جوان صمیمی می پرسم ، صادقانه جواب می
 دهد .. و در هر کلمه همان تکیه کلامش
 را ، صاحب ، صاحب را تکرار میکند . میگوید :

- یکروز به شعبه رفتم .. من رادیو قرار -
 داد ، دانستم که هر ماه چهار آهنگ ثبت کنم
 نمیدانم چه گفتم .. پیاده شعبه اعتراضی کرد
 خشمگین شدم .. او را بالکل زدم .. کار به -
 ماموریت کشید .. و روز دیگر مرا از رادیو
 بیرون کرده بودند .. آنها حق داشتند اعصاب
 من بسیار ضعیف شده بود .. بسیار خشمگین
 می شدم .. من ۱۳ و نیم روزها ضری را امضاء
 کرده بودم و حال سالها ست ، سالها که هنوز
 سبزه و نیم روز معاشم را ، رادیو تیر داخته
 است ...
 می گویم ..
 - ساریان .. اگر باز از تو بخواهند آهنگ
 می خوانی ؟
 می خندد . خنده غمگین .. چشمانش حالت
 اندوهباری پیدا میکند .. میگوید :
 - بلی .. ولی به شرطی برایم وقت بدهند
 برایم آزادی بدهند و یا من تمرین کنند ...
 آخر سالها ست که من نخوانده ام .. نمی
 دانم نفسم توان خواندن را دارد ، یا نه ..
 می گویم :

- چه سر گر می بی داری .. زندگی ات
 چگونه می گذرد ؟
 ساریان می گوید :
 - مطالعه می کنم ، من کتاب های کهنه سبک
 سابق نوشته شده باشد ، حروف درستی
 داشته باشد ، می خوانم .. ولی بسیار پیرشانم .
 نگاهش را ، بسوی برادر کوچکترش می
 گرداند .. بعد میگوید :
 هر کدام از برادر هایم را که می بینم ، پنج
 رویه و ده رویه می گیرم ..
 ساریان ، لحظه به لحظه زندگی اش را بیاد
 دارد . او قدم بقدم سفر ها یش را بخارج ، برایم
 قصه میکند .. بعد از نزدش خدا حافظی می کنم
 رویش رانزدیک میکند ، تار های سیدریشش
 می درخشند .. رویش را می بوسم و از ساریان
 وداع میکنم .. از هنر مندی که در ها له
 فراموشی رفته ..
 راستی ، چرا هنر مندان ، برای پیشگام نمی
 کنند ؟
 به عقیده من اگر هنر مندان یکی دو کنسرت
 دایر کنند و عاید آنرا ، برای ساریان بدهند ،



هنر مند فراموش شده ای که لحظه به لحظه زندگی را به یاد دارد ، قدم به قدم سفر های خارجش را برایم قصه کرد .



نگاه، جفایی و نیلوفر در صحنه‌ی از درام عشاق ابله

آشنا شویم :

نامش ستار جفایی است ، از فارغان موسسه هنرهای زیباست، در رشته اکت و تمثيل مدتی هم، در هنرهای تحصیلات عالی پرداخته است . درام های زیادی را، دایرکت کرده و خودش ازین نمایشنامه های که بروی صحنه آورده، قصه باغ وحش و کجری قروت را می‌بسنند. ازدواج نکرده و تنها زندگی میکند. او سال گذشته جایزه اول دایرکتوری را، در اولین جشن جمهوریت بدست آورد.

هنر، بایستای وسیع و با مفهوم گسترده بی‌که دارد، هرچه در آن بیجیم و تاهربیمانه یی ، که از آن گفتگو کنیم، باز هم تازگی دارد و تکرار آن، ملالتی نمی آورد .. هنرمند، همیشه پرازاز است، پرازگفتنی ها و پراز خاطرات ... سخش شیرین است و خاطراتش دلچسپ و شنیدنی ...

ایشان سخن از اوست ، از ستار جفایی، مردی که روزی هنرمند تیاتر بوده، زمانی دایرکتور و اوقاتی هم عکاس ... - هنر وسیله برای تفنن و شالوده تغزل است، چگونه میتوان ، آنرا، در خدمت اجتماع گماشت ؟

جفایی، در برابر این پرسش، میگوید : نخست باید هنر، با مفهوم حقیقی آن، به جامعه شناسانده شود، وقتی مردم ، با شناخت کاملی از هنر، با آن روبرو شدند، خود، هنر را برای می گمانند و در جهتی رهبری میکنند، که در خدمت اجتماع قرار گیرد و به عبارت دیگر، هنر زمانی، تاثیر دارد که آشنایی محیط و جامعه ، از پدیده های آن، کامل باشد. - هنرجیست و تاثیر آن، در جامعه چگونه است ؟ این پرسش را نیز، ستار جفایی، پاسخ میدهد ، او میگوید :

• تیاتر نمایانگر واقعیت هاست !

• مهارت يك عكاس، در تزئین اوست و ضبط حالت ها، چه بیروزی یا شکست، از ریزه کاری های عکاسی

• تیاتر ممثل احساسات و خواسته های انسانی است .



نمونه یی از عکاسی ملون ...

ستار جفایی : -

ازگ، سراب

وقتی هنر به مردم شناسانده شد
آنرا خود، در خدمت اجتماع قرار میدهند



بلکه آنچه دیگران کرده بودند، روی خودخواهی از بین برده و خود خواسته راهی تازه و مسیری نو، در پیش گیرد... به این ترتیب هنر در هر دوره، گاهی به پیش رفته و زمانی عقب مانده است .

می پرسیم :

هنر تئاتر را چگونه میتوان انکشاف داد؟ سگرتهی روشن می کند، گوگرد را، به طرز مخصوصی خاموش میسازد، بعد میگوید :

نخست باید ببینیم که مردم را چگونه می توانیم با تئاتر عادت دهیم ؟

وقتی مردم ، باین هنر آشنا شدند و آشتی کردند آنوقت تئاتر در افغانستان ، انکشاف سریع تری میکند .

به عقیده من باید تئاتر را، جزء سرگرمی های مردم بسازیم، تئاتر را به معارف راه دهیم تا نوجوانان دانشجو، فردا حامیان و پشتیبانان تئاتر گردند .

(بقیه درس ۴۸)

عواطف، احساسات و خواسته های انسانی است که در قالب حرکات و کلمات ارائه میشود. تئاتر، در کشور ما چگونه است؟ جغایی در برابر این پرسش سکوت میکند، لختی بر اندیشد، بعد میگوید :

- وقتی به تاریخچه این هنر، نگاه می یاندازیم، بی می بریم که، هنر تئاتر، در طی عمر طولانی اش، یک مسیر انکساری را طی کرده است، روزگاری روزه ترقی نیاده و ایامی هم، در برابر حوادث، به شکست و تا سرحد سقوط به پیش رفته است، از عواملی که باعث پسمانی هنر، در کشورمانند، خودخواهی دسته یی و احترام نگذاشتن به هنر هنرمند ، دسته یی دیگر است .

هنر تئاتر ، هر چند صباحی، بدست هنرمندی قرار داشته و هر یک، که درین راه پیشگام شده، راه هنرمند، یا آنکه قبل بر او، درین راه تلاش کرده، به پیش نگرفته است،

- هنر ، در حقیقت امر، برشی از نیم رخ جامعه است، که واقعیت عاریبان میکند و به نحوی از انحاء، حقایق را، با همه تلخی ها و شیرینی هایش واپس، برخ جامعه می کشد... اما در مورد تئاتر آن، به عقیده من هنر، در یک اجتماع خواهی نخواهی، تاثیر می اندازد ، اما نحوه تاثیر آن در هر اجتماع، بسته به پذیرش مردم ، آن است .

وقتی می پرسیم :

تو که هنرمند تئاتر هستی، این رشته از هنر را، چگونه تعریف میکنی ؟

او، طبق عادت همشنگی اش، دستی به بروت های پایین آمده اش میکشد ، آنگاه میگوید :

- هنر تمثیل را میتوان ، هنر اجتماع، یا اجتماعی خواند در ابتدا انسانها به وسیله حرکات، افهام تفهیم می کردند، تمثیل ترجمان



عکسی که با استفاده از تخنیک های مدرن عکاسی از آخرین درام خود گرفته است

در یکی از نمایشنامه هایش وقت شکست میخورد خود را بدار می

يك منبع مدیریت فورکاست ، در مورد تحلیل اوضاع جوی و پیشگویی های هوا ، میگوید :

- فعلا پنجاه استیشن اقلیمی، در نقاط مختلف افغانستان نصب و فعالیت دارد، که این دستگاه ها، اوضاع جوی ساحات مربوط را ، به مرکز مخابره می کنند. در پهلوی این معلومات شعبه فورکاست، با استیشن های هوا شناسی ممالک همجوار و دوروز نزدیک نیز در تماس است و قسما نتایج بررسی های آن ها نیز مستقیما ، یا توسط مرکز آنها، که در بیروت است، همه وقت مخابره میگردد .

منبع می افزاید :

- در هر يك از استیشن های اقلیمی نقاط مختلف افغانستان مامورین فنی، موظف اند و راپورکار و نتایج ثبت شده ماشین ها را، بصورت متواتر، شب و روز، به مرکز مخابره می کنند .

مخابرات استیشن های اقلیمی پنجاه نقطه افغانستان توسط رادیو تیلیفون های مرکز ، که در میدان هوایی بین المللی قرار دارد ، اخذ گردید . و به موظفین شعبه فور کاست سپرده میشود، درینجا معلومات حاصله مطالعه و نتیجه گیری شده، به اساس آن به پیشگویی اوضاع جوی يك منطقه پرداخته میشود .

منبع میگوید :

چون افغانستان يك کشور کوهستانی است گاهی جبهات جوی، در قسمتی از فضا نابود میگردد و بعضی اوقات، اختلال در سیستم مخابرات استیشن های اقلیمی، سبب میشود، تا در پیشگویی های ما، فیصدی کمی، غلطی رخ دهد. البته این نقیصه نیز در آینده با ازدیاد دستگاه های اقلیم شناسی در کشور، مرفوع میگردد .

این منبع در برابر پرسشی ، طرز کار، استیشن های هواشناسی را، اینطور توضیح میدهد :

- در هر يك از استیشن های ما، که در نقاط مختلف ولایات افغانستان نصب است، آلات فشار سنج، ترمومتر، بارومتر و آلانی برای اندازه گیری ضخامت طبقه برف و مقدار باران بادستگاه های مخابره وجود دارد، مامورین موظف مقدار فشار، وضع هوا و نتایج ثبت شده ماشین های مذکور را، به مرکز مخابره می کنند و برویت آن، ساحة حرکت و تاثیر جبهات فوقانی و تحتانی بررسی و تعیین میگردد .

منبع ، در برابر سوالی میگوید :



معلومات استیشن های هوا شناسی تحلیل و بررسی می شود .

در تحلیل اوضاع جوی ۵۰

استیشن در افغانستان

فعالیت میکند

راپور از : - زاء - نون

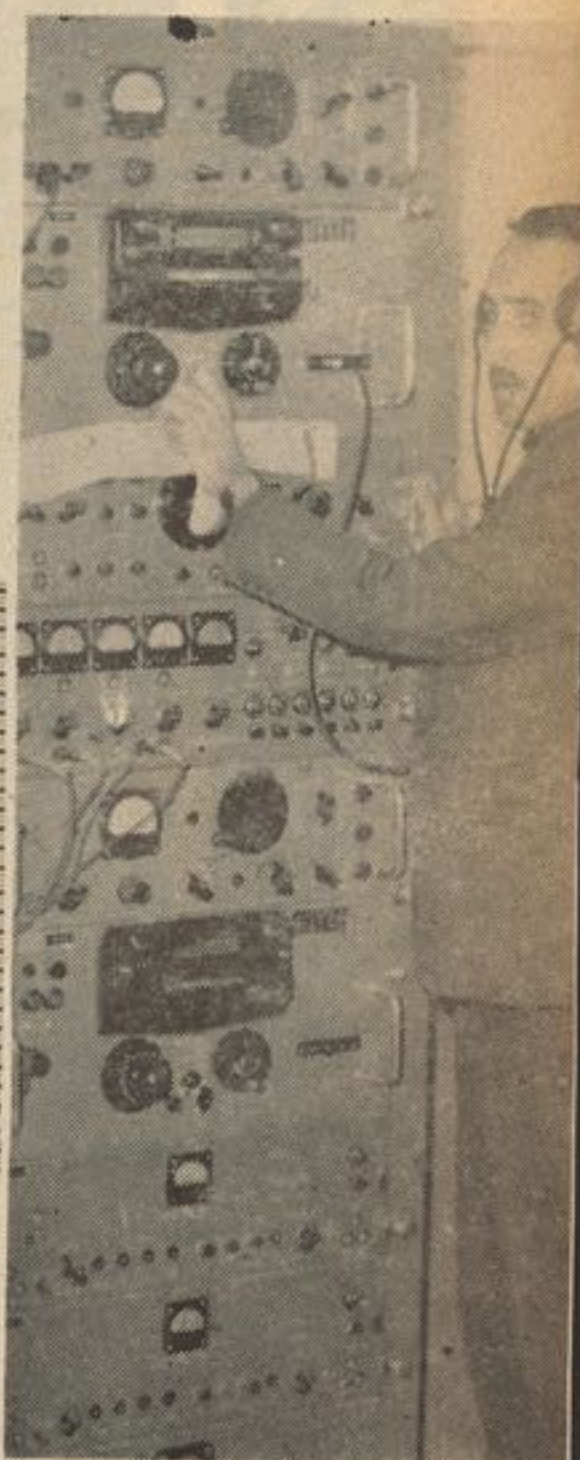
هر شب ، پس از اخبار رادیو ، تحلیل اوضاع جوی کشور را می شنوید و چه بسا اوقات که به اساس پیشگویی های وضع هوا که از طریق شعبه فورکاست صورت می گیرد و نشر میشود، کار های روزانه خود را عیار میسازید ... در کشور های پیشرفته جهان، در پهلوی فعالیت های هوا نوردی ، با پروگرام ها و امور پروژه های اقتصادی و اجتماعی ، بسا استفاده از تحلیل های اوضاع جوی و پیشگویی های وضع هوا، تنظیم و عیار میگردد .. در افغانستان، در پهلوی موسسه هواشناسی شعبه (فورکاست برای تحلیل و پیشگویی وضع جوی کشور فعالیت دارد .

فشار های پست و بلند، درجه حرارت گرم و سرد نقاط مختلف کشور، مسیریادها، جریان های هوا، سرعت بادها، مقدار بارندگی و برف همه، توسط همین شعبه بررسی ، ثبت و تحلیل و تجزیه میگردد .

* در تحلیل اوضاع جوی و پیشگویی های عمومی افغانستان با استیشن های ممالک مختلف در تماس است .
* دستگاه های هواشناسی ، شب و روز متواتر فعالیت میکند .
* معلومات جالبی پیرامون ، هوا، جبهات جوی و هواشناسی ...



دستگاه هوا شناسی که هر روز اوضاع جوی را پیشگویی می نماید.





تاشکند، امرتسر، ستانبول، روم، دهلی، لبنان، انقره، فرانکفورت، تهران، آبدان، کراچی، لاهور، جده و بغداد، همکاری دارند. حالت عمومی اقلیم منطقه افغانستان مستقیماً یا از طریق مرکزین استیشن ها که در بیروت است، به اختیار آن ها گذاشته میشود و از آنها به کابل مخابره میگردد.

همچنان تاشکند، نقشه های جوی رادریافت و توسط رادیو های مخصوص، به کابل و شیر های فوق الذکر خارج مخابره میکند.

منبع از ارتفاع سه هزار متری تا سائزده هزار متری فشار، طبقه فوقانی و پایتتر از آن را، طبقه تحتانی خوانده، میگوید:

- در افغانستان جریانات جوی در طبقات تحتانی و فوقانی فرق میکند. معمولاً در پنج ماه دوم سال حرکت جبهات، از سمت غرب به سوی شرق میباشد.

پرسش دیگرم در مورد پیشگویی های طولی المدت است. منبع در پاسخ میگوید:

- در موسسه هوا شناسی، شعبه فعالیت آغاز کرده، که درین مورد کار میکند، این شعبه در آینده قادر خواهد شد، تا در عوض ۲۴ ساعت، وضع جوی یک منطقه را، از یک هفته یا بیشتر از آن پیشگویی کند. منبع در اخیر میگوید:

- مقدار بارندگی امسال در افغانستان بسیار زیاد بود و ارقام واحصایه های ما نشان میدهد، که فیصدی باران و برف، در نقاط مختلف افغانستان به تناسب سال گذشته، بسیار زیاد تر است و این امر، نوید سال شاداب و مساعدی برای زراعت میدهد.

- دونوع ابرها، معمولاً در فضا مشاهد میگردد، یکدسته ابرهای محلی است، که به اثراتیرات کمی و زیادی درجه حرارت بوجود می آیند و بدون بارندگی می باشند:

دیگر ابر های جیبی هستند که با باران و برف همراه می شوند. به اثر بلند رفتن انرژی قشر زمین، بسوی فضا کثرت در تابستان پراکنده است. اما ابر های جیبی حالت دیگری دارند، در موسسات هوا شناسی، وقتی راپور ابرنازکی، مثلاً در یک نقطه افغانستان داده میشود، نشانه دگرگونی هوا است. ابرهای نازک در یک منطقه ثابت میسازد که در فاصله چند کیلومتری دور تر از آن، یک جبهه در حرکت است ...

مشاهده ابرها، در نقاط مختلف افغانستان و کشور های همجوار و بیامانه فشار و درجه حرارت، با تحلیل فشار های فوقانی و تحتانی شعب فورکاست راقادر میسازد، تا در مورد هوای یک منطقه پیشگویی دقیق نمایند.

منبع پرسش دیگرم را، در مورد ممالکی که درین ساحه با افغانستان تماس دارند، اینطور پاسخ میدهد:

- معمولاً شعبه فورکاست هوایی ملکی دو نوع فعالیت دارد، یکی تحلیل اوضاع جوی داخل کشور و سنجیدن مقدار بارندگی ها، در هر منطقه است، که البته ازین تحلیل ها در پرواز های طیارات در داخل نیز استفاده میگردد.

نوع دیگر فعالیت های ما، بررسی دقیق مسیر پرواز طیارات افغانستان و طیارات ممالک دیگری که از فضای افغانستان عبور میکنند، می باشد.

پیلوت های طیارات قبل از پرواز از میدان های هوایی کشور، بررسی وضع هوا، سرعت باد، مسیریاد، درجه حرارت و پیشگویی وضع می پردازند.

هوا را، از یک نقطه تا نقطه دیگر پرواز، از ما دریافت میکنند و بعد مطابق آن به پرواز می پردازند معمولاً درین مورد، ما با شعب فور کاست



از تاسیسات مودرن هواشناسی در کشور بالا: دستگاه نقشه گیری از وضع هوا. وسط: اپریتر هوا شناسی در شعبه تحلیل اوضاع جوی. پایان: آلات تثبیت درجه حرارت.



قمر گل وایس:

زموږ هنر لاهم پخپلې پخوانې لارې روان دی

دمحبوبې سندرغاړې مېرمن قمرگل سره يوه مرکه :

ددې په عقیده :

دېښتنو اوبلو خو وروڼو مچا هدی خپل وروستی پراوته رسيدلې دی .
قمر گل دخپل زوندانه يوه لثمه كيسه گوی

تمامه شپه واوړه اوباران وريدلي، کوڅې اولارې له واوړواوڅټوچکې دې، خواوسوړڅ اوژدې لس بجې کيدونکې دې، هواتوده دماو دزير لمر تودی پلوسې ورو، ورو واورې ويلوی اوله هرې خوانه څڅوبې را څاڅې، زه دنوی کارنی په ديار لسم سړک کې ورو، ورو پرمخ روان يم، څوچې يودوه پوړيز گورته رسيرم ددروازی مخې ته درېرم او گوته دزنګ تکمې ته وروږم، دروازه خلا صيری او زه دننه ننوځم دانگر له يوه اړخه دمحبوبې سندر غاړې قمر گل سترگې راباندې لگيری، زما هر گلې ته رادروم، په څوړی زې اوساده کلماتو راسره روغېرگوي اوبوی کوټې ته می بيايې، زه هلته کينم خوف قمر گل دکوټې نه بېرته کوم کار مشغوليری، بياهم يو ځل کوټې ته روانه وځی اوله مانه معافې غواړی او دوی لنډې شيبې لپاره بياانگرته ځی، زه يوه شيبه دکوټې شاوخوا له نظره تيروم، آخوا بېرته ميز باندې يوښکلی گلدان ايښودل شوی اوڅنگ ته يې يوه وږه ښکلی مجسمه پرته ده، زه ددې خور زې هنرمندی دژوندانه ددې واپه محيط څرنگوالی ته په چرت کې تللی وم او دافکرې کو چي ښه ده دميرمن قمر گل دکورنی ژوند ظاهري بڼه خوښه او ددما وږده زه همدې چرت کې ورک وم چي ميرمن قمر گل رانته وځی اوماله جای راوړی، په بيالې کې راته جای اجوی او څنگ ته می پر څوکسې کينی او خوښيې دخپلو ور څڼيو مشغو ليتو نو په باب پخپل کورکې راسره په څندا څندا اوبوه خاص اندازکې خبرې کوی، زه هم دچای په څښلو بوخت يم، څوچې بوښتنه می څښي وگره .

شپه نو، نورې خبرې به پرېږدو! او س نوکه نه خپه کيری نولومړی ترهرڅه د خپل زوندانه يوه لثمه كيسه راته وگره! په دې خبره خاندې بياسر څوړی اوبه هاسی حال کې چي خپل نړی څړو کسې په سر سموی نوایي :
... ها .. ژوند ؟ .. دغه زونده نو... گوره يې!
بيا يوه شيبه دکوټې ددروازی خوا گوري، ماشوم زوی يې کوټې ته رانته وځی او څنگ ته يې کينی اوپس له لږ فکره به داسی حال کې چي راته په څرڅير گوري وایي :
اصل کې خوداسی ده چي زما نيکونه دوزير اوکړی په سيمه کې اوسيدل، ډير عمر و نه يې هلته تير کړی و... څوچې بيا خداشته څه ور پيښيری او له هغه ځايه دکنړو نو ښووه او شگې ته را ځی، هغوی هم محلی سازيان او هنرمندان و، ډير يې د خلکو ترمنځ محبوبيت درلوده، زما پلار گلشيرين خان هم يوولسی سازی و، او همداسی زموږ ټوله کور نړی هنرمند ان و، ورور می څان شيرين خو تراوسه هم دهغې سيمي يوولسی هنرمندی! دخپل زوی په سر ورو، ورو لاس راگاری اوبيا پس له يوې موسکاوايې :

شپه نوچې کيسه اوږده نشي، پوره پنځه ويشت کاله پخوا ما هم په همدې هنرمندی کور نړی کې سترگې دنيا ته را پرانيستی . ها، څوچې پسي رالويه سوم او خپل پسي او کين لاس می وپيژانده او همداوخت زما په ژوند کې دوه پيښې منځ ته راځی، اوله داچې همدا وخت ز ماسره دستروو دبللو سخته مينه زه ته را لو پړی او زه دلومړی ځل لپاره دخپلې هنر مندی کورنی له خوا دی ته هڅيرم چي زه دی دښځو له ډلې هنرمند شم، داهم کيری خوبله مېمه پيښه داوی چي زه دخپل دتره دزوی په نامه کيرم او څو کاله لاتير نهوی چي ورسره واده کوم خو سره ددی هم زه له خپله هنره لاس نه اخلم اوبه ولسی ودونو کي سندرې وایم، څوچې ورو، ورو خلک زما لږ خوبسوی او هرکله چي زه پنځلس کلنی ته رسيرم نودنگر هار دوليت اوښاروالی لغوا له مانه داهيله کيری چي زه دخپلوا کي دچشن په وياړ دستيز پرمخ سندرې ووايم زه داغوښتنه منم اوبه ډير سوق او وياړدی ته حاضريرم چي دخپلوا کي دچشن په وياړ دخپلو خلکو تر منځ سند ري ووايم، داوخت هم دټولو له خوا زما پوره پوره او تود هرکلی کيری او زه لایسی تشويق کيرم اولا ډير کلونه نهوی تير شوی چي زه دزا خپل اوښاغلی خيال به مرستی او تشويق را ډيو افغانستان ته راځم اوپس له څو ورځو څخه پنځه سندرې په راډيو کې ليتوم نوکله چي زما لږ په دنگو غرونو، ښکلو درواو په زړه پورو سيمو کې دراديو افغانستان دخپو لاری دخلکو ترغوږه کيری نو بياهم زما پوره هر کلي کيری او ټول زما لږ خوبسوی .

قمر گل يوه لحظه راته گوري اوبيا به داسی حال چي خپل دکيس لسټو يې ورو، ورو پورته کوی وایي :
دغه وه نوزما دژوند کيسه! اوس نو کوليسی چي نورې بوښتنې راته وکړی او زما لږ دنگو غرونو، ښکلودرو اوبه زړه پورو ولسی بڼه لری پام کيری او تری بوښتم :
... لکه چي دموږ سره ډير مينه نه لری که څنگه؟ خاندی، خپلو جاموته گوری - اوایي :
هو! ټاک ده... زما څو دولسی جامو سره ډيره مينه ده اوداڅکه چي جامی څو زموږ دکلتور نه څه ناڅه نمايندگي کوی، اوزما تر هر موږه داولسی جامی څو ښيری بله بوښتنه می تری داده :
... آباديوې ښکلی سندرې لپاره کوم تعريف کوليسی؟! يوه شيبه سر کښته اجوی اوبيا به موسکاوسکا کي وایي :
شپه سندرې زماله نظره هغه ده چي د خلکو له غوښتنو او خوبسو سره برابره وی ښه شعر (تصنيف) ښه موزيک اود سندرغاړی ښه غږ او په ښه استعداد اوڅوند سره دهغې بلل هم راگاری اوبيا پس له يوې موسکاوايې :



خاوند ده نو ددی یو بستنی خواب چی (آیا له خپلو سندرو څخه دی کومه یوه پخپله ډیره خو بستیری او آیا کومه سندره ستا دډیر شمیرت سبب شوه) دا سر راگوي:

... یوه هنرمند ته خپل هرڅه بڼه ښکاري ، دافصاوت دنورو په لاس کېدی ، اوداهم ویلی نه شم چی زما کومی سندری ماته ډیر شمیرت وگاڼه ځکه زما ټولې سندری ښی استقبال شویدی اوزه له ټولو گرانو اوریدو نکسو څخه ډیره خوښه یم ، خو هغه یوه سندره چی زما ډیره خو بستیری دهغی سردادی (مازدیگر رانه په نلو ارکه زما یاری !) قهر گل چی افغانی احساسات یی په کړو وړو کی له ورايه بریښی اولاهم هسی به زړه او صورت ځوانه تر نظر گیری نوزما مادی بوښتنی ته په خواب راگو لو کی چی (آیادهنر اوسنی وضعه زمون په هیواد کی څنگه ده ؟) لږ څه سوچ وهی اووایی :

زمون هنر لاهم پخپلی پخوا نه لاری روان دی ، نه بیرته پاتی شوی اونه هم برمنځ تللی دی ، بیا ورته وایم :

... ښه نو ... دا خو څرگنده ده چی تا دښتو نستان لپاره هم ډیری سندری ویلی آیا دښتونستان په باب څه احساس لری) ټولر جدی گیری اوهسی چی دیوی میرنی میرنی بڼه غوره کوی وایی :

... دښتو نستان آزادی زما دژوند وروستی ځله ده ، او اوس خوځو شخاله بهدی یم چی دښتو اوبلوځو وروڼو مجاهدی خپل وروستی پراوته رسیدلی او خامخا به خپله آزادی گټی ! اوپه دی لاره کی به ښځی اونارینه څنگ تر څنگه سربازی کوی ..) احساساتو ستاینه یی کوم او بیا ورته وایم :

... ښه ... دخپلو هنری سفرو نو او هنری تقدیرو نوبه باب هم لږ څه خیال څر گند کړه ؟ نووایی :

... زه په هغه اول کال کی چی راډیو ته راغلم نو شوروی اتحاد ولاړم .. اوتر اوسه پوری څلور واره شوروی اتحاد ، یوځل یوگوسلاویا او څلور ځله هم بیښورته تللی یم .. او زما ډیر لوډ تقدیر دسرو زرو یوممهال دی .) بله بوښتنه داسی کوم :

... آیا کولی شی دخپلی هنر مندی څخه دلاس اخستلو لپاره ځانته کوم مالومه موده وټاکي ؟) بیا هم جدی گیری اوبه څنداختداکی وایی :

دیوی ښی سندری له مشخصاتو څخه گټم . بیا ورته وایم .

... آیا ستاسو له نظره سندری بلل ښکلی اومشکل هنردی اوکه موسیقی ؟

بی له کومه څخه نه نری وروځی پورته وهی ، سرخو زوی اووایی :

... څرگنده ده چی دواړه هنرو نه ښکلی دی ، خو زما پخپل نظر سندری بلل تر موسیقی لږولو آسانه بر ښی ...) اوله دی خبری سره سم یی وختلی بیامسی تری بوښتنه وکړه :

... له بله کومه هنره سره مو ډیر علاقه ده ؟ او آیا د موسیقی له کومی آلی سره هم بلده یی اوکه نه ؟ له ټنډی یی لږ خواشیننی را بریښی اووایی :

... زما د موسیقی د لږولو له زدکړی سره ډیره مینه ده اوددی مینی دتر سره کیدو په خاطر می غوښتل چی باجه (هارمونی) ښه زده کړم خو ځینو مشکلا تو له امله تر اوسه بریالی شوی نه یم . ورته وایم :

... دښتیا داراته ووايه چی آیا یوه سندره غایر هنرمند څنگه خپلو خلکو ته خدمت کولی شی ؟ یوه ښه بڼه غلی گیری او بیا وایی :

... زما دا خیال دی چی هر څوک لکه دنورو ضرور یانو په څیر د موسیقی او سند رو اوریدلو ته هم اړه لری اوابته ... دا بیا وایی سندره غایر یاسندره غایر ده چی دی معنوی اړتیا ته خواب ویلی شی ، میرمن قهر گل چی نری اومتوسطه ونه لری زما ددی یو بستنی په باب چی (آیا ستاسو په نظر زمون له اوسنیو هنرمندانو څخه کوم کوم دوخت له غوښتنو سره سم پخپل کار کی بریالی دی ؟) په شمیرلو کلماتو خواب راگوي :

... البته چی ټول ښه دی ... خو اوس چی زه وینم نوبه ښځمنو کی مېوش او په نارینه وکی احمد ظاهر پخپل هنر کی مخکی دی .

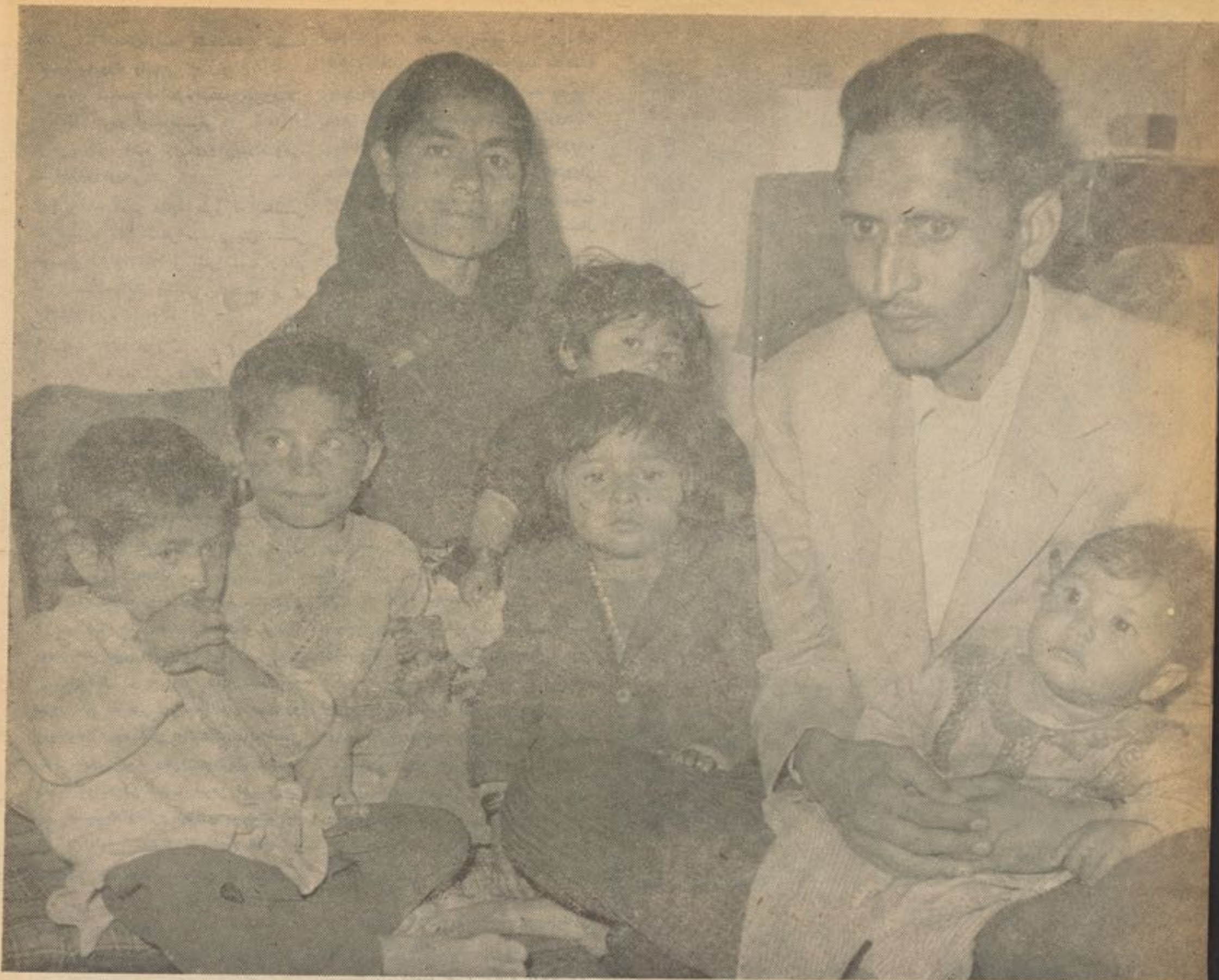
... قهر گل چی تر اوسه پوری یی له څلور سوو اهنکونو څخه زیاتی سندری پخپل غږ په راډیو کی لږ کړی نو زموږ دولسی او اما تور سازونو او ولسی سندرو په باب وایی :

... زه پخپله دخپلو ولسی او فلکلوری سندرو اوساز ونو سره ډیره مینه لرم ، ښه یی گټم او پخپله یی هم زیاتی وایم خو دوخت د غوښتنو او ځوانانو د هیلوسره سم آما تور موسیقی هم بده نه گټم ! قهر گل چی دسواد له نعمت څخه دخینو عوا ملو له امله بی برخي پاتی شوی خو دپوره ذکاوت



پورته : دښه او زړه وړونکی آواز خاوند قهر گل دخپل کوچنی ماشوم سره دمور ولی مینه تمثیلوی .

ښکته : قهر گل د موسیقی دسر متدل نومی دیوی آلی سره چی دغه سندره غایر دارمونیی برخای ورڅخه کار اخلی ، دتمرین او مشق په حال کی .



دراډيو افغانستان د پښتو سندر غاړې مېرمن قمر گل له خپلو ماشومانو او مېړه سره.

نه نه! خو چې ژوند یې یو نوخپل هنر به
 مخکې بیایم ... حتی تردی چې که یوه خوله اووایی :
 ساه مې پاتی وی نو هم که گندی شود سندرې
 په ویلو به یې له لاسه ورکوم! ددی یا هم
 ستاینه کوم او ورته وایم :
 - آيا غواړی چې ستاسو اولادونه هم ستاسو
 په شان هنرمندان شی ؟ نو لږ ژمنه تریوووی
 - زینتیا ، دښخمنو دکال دتمانخلو په باب
 خواهایی ؟ نو دخوښی یوه څه یې پر مخ
 غوړیږی اووایی :
 - دا خو ډیر ښه دی چې دښخو دښفت
 دژوندی ساتلو په باب په نړیواله سوبه یو کال
 طرحه کوم :

بقيہ صفحه ۵۴

افسانه جهيل سيمستان

روزی قلعه وحصار صابرشاه زیرآب شو د
 وکمال خان ازخسک آبی بهیرد .
 همان بودکه بعداز عروسی مجلل دختر
 صابرشاه گامهکه کاروان عروس به سوی
 خانه داماد به راه افتاد توفان آب هم به سوی
 زمین های صابرشاه حمله بردوبه زودی برج
 وبارۀ صابرشاه به حلق امواج آب فرورفت .
 سطح آب جهيل سيستان نیزبايان افتاد و
 داماد و عروس نزدعوام به بدطالعی ونگون
 بختی شهرت یافتند ولی باقسمت و نصیب
 ساختند. سعی وکوشش بخرچ دادند، تادوباره
 بنای بند وسدی رابه کمک مردم گذاشتند .
 زمین هاو املاک بی حاصل ابرای خانواده ها
 تقسیم کردند تا هرکدام به همت خود آنرا آباد
 سازد واز اینکه طبیعت ازدل کوهها ی پربرف
 سررازیر میسازد همه بهره بگیرند، هنوزفرزند
 کمال خان ودختر صابرشاه زنده بودند که
 آبادیهای وسیع ومزارع پهناوری بجای دشت
 های بی آب وعلف عرش وجود نمود ومردم
 درسایه تدبیر آنان به زندگی راحت وآسوده
 حالی دست یافتند .





رونده به جایی نرسید

ناچار رفته اند ره آنکه رسیده اند

یادی از امیر بلخ

از مریم محبوب



در مجلس یاد بود امیر خسرو بیست چند از اشعارش دیگلمه گردید.

تاریخ بر میگردد . مرزها فرو میریزند ،
حصار ها و دیوار های پیشین هستی شانرا
با ذکر این نام از دست میدهند بیاریکه اندیشه
ادب را در لایبای چندین قرن پیچیده است
زود وده میشود . فاصله زمانی و تکلیف در
خلال این یاد بود محو میگردد و زمانی در
سطح ذهن شکل میگیرد که خارج از دنیای
عادی و معمولیست . زما تنکه امیر خسرو با
تسلی چند از ادب با و شعرا
همدوره اش در بزم شاعران نشسته
در جلسه که بیایگر احسانات درونی و
الهامات هر شاعر بیست فرو رفته و بناگادما
کلمات کهن بارخویش که گویی از قعر دریا
برمی خیزد بزم شاعران را چنین رنگین می
سازد .

لذت وصل نداند مگر آن سوخته یسی
که پس از دوری بسیار به یاد می برسد
قیمت گل نشناسد مگر آن مرغ اسیر
که خزان دیده بود پس به بهاری برسد
وما با آواز این با شاعر شیرین کلام
خلوت میکنیم و به سیر و سفر معتاد میشویم
همینا میشویم و لحظه اتمام بلورین شعرش
سیراب میگردیم . با خضوع و خشوع یا دی
از امیر الشعراء می نمایم و سخن چند پیرامون
شخصیت فنا ناپذیرش قلم میسازیم
و مشو اضا نه آستانه ای

پر عظمت و جلالش را ستایش می کنیم و -
اکنون بر میگردیم به هفت قرن قبل به سال
۶۵ هجری قمری .

امیر خسرو بلخی معروف به دهلوی یکی
از پیشانیان مکتب شعر دری در ادبیات
شرق است . اشعارش از بحر خصوف سیراب
و ساینگر انعامات ورنج های درویش که

شاعر بزرگ

نوشته ش. شاه محمد اف

ترجمه از: شرعی

سختی که تنگ اندوه و الم قلب آدمی را
بزداید ، از هر خاها ای بیرون نمی ترواد .

(امیر خسرو)

در دانه های آثار گرانبهای که از خامه استاد
بزرگ ، سخن امیر خسرو (بلخی سم) بیرون
تراویده ، بمشابه ترووت بزرگی در گنجینه
ادبیات بدعی جهان جا گرفته است ...

عذشیرنویسی این شاعر بلند پایه را که



از محیط زادگاهش بروی مسئولی شده است
سز چشمه میگیرد وی تاحد توان کوشید. آن
غنائی را که در اثر حمله چنگیز و هم
رکابانش از زبان دری و شعر دری به یغما
جو رجیا ول رفته است. باز گرداند و تاریخ
ادب کزی را بی مایه نگذارد. اشعارش مشتمل
بر غزلیات، رباعیات، قصیده، مثنوی و به

هزاران بیت می رسد وی به عمر ۷۴ سالگی
دنیا را بدرود گفت: در حالیکه معانی بیگرانی
از سرمایه ای معنویش بجا ماند و سینه به
سینه از فرنی به قرن دیگر به ارث رسید.
اکنون هفت قرن از تولدش و شش و نیم
قرن از زمان شاعریش سپری میشود در رادیو
افغانستان به همین مناسبت مطلقاً ترتیب

سده یکتعداد زیاد از دانشمندان خار جیرو
شخصیت های ادبی کشور پیرامون این مرد
تاریخ، سخن رانی های کردند. چنین فکرمیکم
هرکس وقتی داخل تالار رادیو میشد این
برگشت تاریخی راباهمه عظمتش میدید، تابلوی
خیالی از امیر خسرو، آن بالا چنان چشمه را
جلب می کرد که روشنی خیره کننده تا

اعماق جان و احساس آدمی نفوذ میکرد،
روشنی از برقی که بیاد امیر خسرو بلخی
تجلی کرده و بر مغل یاد بودش بر می
افشاند ... من چنان احساس میکردم که گویی
همین اکنون امیر زنده است، امیر در بزم
شاعران است امیر در خیالات نامحدود -
چنان پهنادوش غرق است، امیر در آن
خلوت سرایی که اندیشه ها در اطراف او
جان میگیرد میخواهد بزمش را روشن کند،
و فر آورده های ذهنش را بروی صفحه ای
هستی بریزد هنوز تالار همچنان در خاموشی
بر عظمت و بر ابهتی غرق و نیمه روشن معلوم
میشد که :

مجلس باقرات پیام بنا فلسی رئیس
دولت رهبر محبوب ما افتتاح گردید و این
افتتاحیه چنین بود .

هموطنان عزیز دانشمندان گرامی:
مسرورم که یکبار دیگر موقع میسر می
گردد تا مغل یادبود یکی از فرزندان این
سرزمین رابوسیله این پیام افتتاح مینمایم
ده ماه قبل در جلسات علمی و تحقیقی یاد
بود و تجلیل یکی از مدافعان سرسخت آزادی

ورق بزیند

انسان دوست

آفریده های ادبش، قلب آدمی را شوروشوق
پایان ناپذیر میبخشد و سخنانش مشحون
از اندیشه های ژرف و لبریز از نکته های مختلف
فراوانست، بنام ((ساحر هند)) یاد کرده
شود .

نام کامل او یحیی الدین ابوالحسن خسرو
(معروف به) دهلوی است. وی در سال ۶۵۱
(۱۲۵۳ میلادی) متولد گردید. نام پدرش
سیف الدین محمود است ... او هنگام
استیلا چنگیزیان ناگزیر شد زادگاه خود

کیش (۱) راترک بگوید و به هندوستان هجرت
نماید. یحیی الدین خسرو یکی از فرزندان
برومند او بود.

از آنجا که امیر خسرو یک قسمت زیاد
عمر خویش را در دهلوی سپری کرده بنام
(دهلوی) شهرت یافته است .

یکی از سلاطین دهلوی شمس الدین ایلتو
تمیش (التمیش) - ۱۲۱۱-۱۲۳۶ عنوان امارت
بوی بخشید و او در سرای سلطان حیثیت و
اعتبار بزرگی بدست آورد.

(۱) عدد بزرگی از محققان تاکید نموده اند
که زادگاه اصلی سیف الدین محمود، بلخ
میباشد. بنابراین او فرزند بلخ گزین است.

مترجم

امیر خسرو در محیط نزدیک بزمی در بار
نشو و نمایانت و امکانات آن. برایش میسر
گردید تا نیکو پرورش یابد و خوب دانش فرا
گیرد. هنگامیکه پدرش در سال ۶۶۰ (۱۲۶۱)
طی جنگی بشهادت رسید، خسرو هشت
ساله بود.

نظریه گفته خودش را عر جدش حماد الملک
به تریب و اهمیت زیادی قایل شد و در راه
آموزش و بلند بردن سطح دانش او توجه
فراوانی مبذول داشت. تحصیل اساسی
خسرو در دهلوی صورت گرفت .

خسرو بیست ساله در سال ۶۷۱ (۲۷۲)
به سرای کیسلو خان که بنام خواجو شهرت

مناسبت این حادثه در د انگر چنین انعکاس داده است :

يك هفته ز بخت تفته من
گم شد دو سه دو هفته من
ماتم دو شد وغمم دو استاد
فر یا د که ما تمم دو استاد
خو نشد دلم از دریغ خو ر دن
و ز ناله همچو تیغ خو ر دن
چو مادر من بز یو خا گست
گرخالک بسر کم چه با گست
ای مادر من کجا بی آخر
روی از چه نمی نمایی آخر
رفتی وزیشت من تو ان رفت
بی پشت شدم چو پشتیان رفت
نام تو ز نقش دو لست ا نیاز
هم دو لست بند بود و هم ناز
نماند دو لستم چفت
ناز از که کنم چو دو لستم خفت
نی نی که ترا چونام ز نده است
خود دولت من همان بسته است

طوریکه از آثار شاعر و برخی منابع دیگر برمی آید، خسرو دودختر و چهار پسر داشته است .
شیخ نظام الدین اولیا که سمت مرشد امیر خسرو را داشت ، در حیات او موقع خاصی را اشغال میکند . همچنان تأثیر این شخصیت معروف عرفانی را میتوان در ایجاد های ادبی شاعر و نیرومندی ایده های صوفیانه در وی بو شاحت مشاهده کرد.
عبدالرحمن جامسی در مورد مناسبات امیر خسرو بانظام الدین اولیا چنین نوشته بود :

((بعد از وفات سلطان محمد شاه بلخی در خدمت دایمی حضرت شیخ نظام الدین اولیا قرار گرفت و به ترک دنیا روی آورد ...))

شاعر که از حیات فاسد سرای بستوه آمده بود، طبعاً برای تحقق بخشیدن به ایدآل های خویش در آن روزگار، راهی جز تصوف نمیتوانست سراغ نماید.
ایده های تصو فی که طی قر نهای ۱۲-۱۳ در سراسر هندوستان انتشار یافته بود ، شدیداً او را تحت تأثیر قرار داد. شرا یط زمان نقش مبر خود را به صفاً زندگی و تمام آثار وی بجا گذاشت.

یکی از شاعرانی که در ایجاد ادبی ، مخصوصاً در غزلسرای بی روی تا بسر بخشیده اند، شیخ سعیدی شاعر بزرگ است .

امیر خسرو در آثار سعیدی عمیقاً وارد بود و نسبت بوی احترامی عمیق داشت ، از میراث ادیبی الهام میگرفت و ستن او را در غزلسرای و انسانی دوستی ا دامه میداد .

باقی دارد



پوهاند دکتور نوین در محفل یاد بود امیر خسرو بلخی در تالار رادیو افغانستان هنگام ایراد بیانیه

زیبت داده است، ناگهان این صدا باآله دیگر موسیقی در هم می آمیزد، اوج میگیرد، در عقب آن کف زدن و ابزار شور و هلهله استاد سرآهنگ رابه وجد می آورد ، صدایش که یکی از راگهای امیر را میخواند در تالار می پیچید بلند میشد و لحظه به لحظه اوج میگرفت همه مانند من خود را فراموش کرده بودند و لای سرو تالوزیر ویم آهنگ های موج - چشمان بیننده زمانی به تار های دوتاروگاهی به انگشتان سحر آفرین که طبله را نوازش میداد خیره می ماند و زمانی هم صدای دلانگیز استاد سر آهنگ همه را متوجه کیفیت و جذبه عرفانی خود میساخت و به این قسم در لای لای سرود های نرم و ملایم مجلس افتتاحیه پایان پذیرفت.

با سرودن اشعار شیو ای عارفانه و داستانی و تاریخی که تعداد ادبیات آنها کمتر از یکصد هزار بیت نبود راه را برای گسترش ادب و بحری انتشار فرهنگ خراسا در سرزمین هند باز کرد.

بعد از بیانیه پوهاند نوین پیام سکرتر جنرال یونسکو به مناسبت مجلس بزرگداشت امیر خسرو بزرگ کشور توسط شاعر بلخی با تویک آمراداره پروگرام انگشانی موسسه ملل متحد در افغانستان قرائت گردید.

سر انجام بعد از سخنرانی هایی از جانب دانشمندان اشعار وی همراه ، با موسیقی دکلمه شد :

بعد صدای بر می خیزد گویی از آن طرف قریب و دیوار ها از بزم امیر ره آورده و مجلس را

ولما میت وطن ما بایزید روشن تو سسط دانشمندان افغانی و کشور های دوست تذکار به عمل آمد و در تجلیل احوال و آثارش یک صفحه از تاریخ مبارزات آزاد یغوا هی مردم مادر برابر تجا وزانه بیگانه در انظار مردم جهان جلوه خود را تجدید کرد .

امروز که از هفتصدمین سال تبارز عرفانی امیر خسرو بلخی مشهور به دهلوی تجلیل بعمل می آوریم به جنبه های عرفانی ثقافت باستانی خویش در آثار پر ارزش این شاعر متصوف دقیق مشویم و سلسله پنهان و معارف اسلامی را که از سنایی غزنوی تا جلال الدین - بلخی آفاق بیکران را طی کرد دنبال می نماییم امیر خسرو شاعر متصوف عالم متفکر و عارف کامل بود.

ما یاد بود این دانشمند گرامی را با اظهار حق شناسی بی پایان در برابر دانش و پیش روی احترام و تجلیل می نماییم و با افتتاح - سیمینار تحقیق احوال و تحلیل آثارش توسط این پیام سخن مختصری به تسلی های امروز و فردا میسپاریم و آن اینکه بزرگترین راز بقای ملت با در بپلوی حفظ میراث گران - بهار فرهنگی شان، شناسایی کامل واقعیت ها بیست که قانون تکامل اجتماعی آنرا در جلوشان قرار داده است و مردم ما خوشبختند که با درک این واقعیت بزرگ غنای فرهنگی خود را از نسلی به نسلی به شکل تکامل مسل آن تسلیم نموده و با وصلت گذشته با حال ساختمان زندگی فردا خود را با تضمین و امیدواری تکامل و بی ریزی نماید .

تاریخچه ره رفته به جای می نهد سسط ناچار رفته اندر آنکه رسیده اند بعدا پوهاند دو کتر نوین وزیر اطلاعات پیرامون این مرد بزرگ و اشعار آبدار و سخنرانی نمود و اظهار داشت.

(امیر خسرو مشهور به دهلوی یکی از فرزندان بلخ است که در قرن هفتم هجری در آنبنگام که سیر ادب بر ارحمله چنگیز در این ناحیه آسیا متوقف و رکود تهدید میشد

شاعر بزرگ

داشت فراخواند ، شد و سراز همان تاریخ در ارتباط با سرای حیات بسر برد و از نزدیک شاهد حملات مباحین مغل بر هندوستان گردید.

شاعر در یکی از اشعار خود این سالیها یراز مصائب را چنین تصویر می نماید :

واقعست این یا بلائز آسمان آمد پدید آفت است این یاقیامت در جهان آمد پدید راه در بنیاد عالم داد سیل فتنه و آ رخنه ای گامسال در هندوستان آمد پدید مجلس یاران پریشان شد چو برک گل ز باد بر گریزی گویی اندر بوستان آمد پدید

امیر خسرو از سال ۱۲۹۰ تا ۱۳۲۰ در سرای سلاطین دهلوی بخدمت اشتغال داشت. او که در طول حیات در خدمت هفت سلطان منسوب به سه سلاله قرار گرفته بود ، ناگزیر بود مطابق سنن آن زمان آثار خویش را بنام آنها اهدا نماید.

با اینکه امیر خسرو خود شاعر سرای بود، شرایط محیط زندگی آنجا را نکو هش میکنند و

در یک سلسله آثار خویش از پنکه میجو ر است در خدمت اشخاص مادن از خود بگذراند ، سخت می نالد :

مسکین من مستمندی تو ش
از سو ختگی چو دیگ در جوش
شپ تاسحر وز صبح تا شام
در گوشه نم تگسرم آرام
باشم ز برای نفس خود رای
پیش چو خودی ستاده بر پای
تا خون نر وی ز پای بسر سر
دستم نشود به آب گس تر

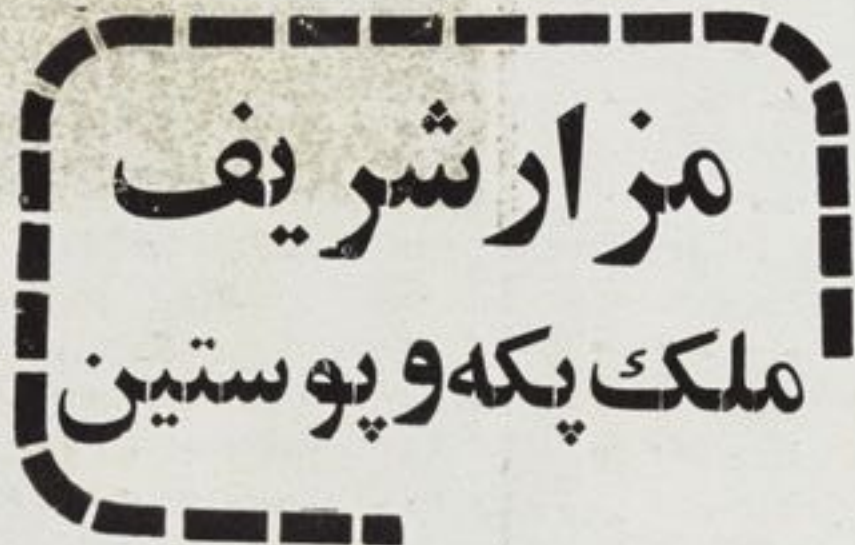
شاید نتیجه چنین حیاتی بوده است که شاعر در اواخر زندگی خویش دستخوش حالات صوفیانه میگردد و به اندیشه های عزلت پسندانه روی می آورد.

از خلال آثار شاعر میتوان بخصوصیات تمام جوانب زندگی او پی برد .

سال ۶۹۸ (۱۲۹۹۸) برای امیر خسرو سال دشوار و غم انگیزی بود، در همان سال او مادر مهربان خویش بدولت ناز خانم و برادر کوچک خود حسام الدین قوتل سوغ را از دست داد. شاعر تأثرات عمیق خویش را

سرزمینی که در بهار از سبزه و گل

جوش می زند



مزار شریف

ملک پکه و پوستین

مزار شریف مرکز ولایت بلخ است که از ولایات تاریخی و مشهور کشور بوده ، بسا انکشاف صنایع جدید و آبادی های عصری که روز بروز درین شهر تاریخی تعمیم وتوسعه میابد از یکطرف اهمیت تجارتنی واجتماعی آن بیشتر تبارز می نماید واز جانبی این گوشه باستانی کشور از نمود های مدنیت امروز آباد و آبادتر عرض وجود میکند .

ولایت بلخ در قسمت شمال افغانستان به جنوب دریای آمو تقریبا بین خطوط ۶۶ درجه ۲۵ دقیقه و ۶۸ درجه و ۴۰ دقیقه طول البلد شرقی ۳۵ درجه و ۱۰ دقیقه و ۳۷ درجه و ۳۰ دقیقه عرض البلد شمالی واقع است .

در قرون وسطی شهر مزار شریف که اکنون مرکز ولایت بلخ است بنام دهکده خواجه خیران یاد میشد این شهر به فاصله چارده میلی شرق بلخ افتاده است ، بعد از سال ۵۳۰ هجری (۱۱۳۵-۱۱۳۶ میلادی) در زمان سلطان سنجر و نیز در ۸۸۵ هجری (۱۴۸۰-۱۴۸۱) میلادی در دوره سلطان حسین بایقرا آرامگاه خلیفه چهارم شاه ولایت مآب در اینجا کشف شد و باین اساس بنام مزار شریف مسمی گردید .

آب و هوای مزار شریف نظیر وضعیت اراضی صحرا بی ودوری از بحر تابع وزش بادوتلاش آفتاب بوده اقلیم آن خشک و ببری است ، در تابستان روز ها گرم و شب ها نسبتا سرد می شود ، موسم بهار و خزان آن کوتاه است زمستان بارانی و تابستان دراز و خشکی دارد در ولایات شمال کشور عموما هوا بسرعت تبدیل و گاهی بشدت گرم گردیده و بعضا نهایت سرد میشود که از همین جهت در بین مردم به ملک پکه و پوستین شهرت یافته است .

در اوایل بهار دشت هاو بادیه های مزار شریف تماما سرسبز و بر گل میشود ، لاله

صنعتی واستفاده بیشتر از قوای بشری منطقه میسر میسازد

باین مقدمه مختصر از خوا نندگان عزیز دعوت می کنیم تا همرا ی ما با مطالعه این صفحات به یکی از سرسبزهای باستانی کشور که درین شب وروز از هجوم سیاحان داخلی ، جهانگردان خارجی وزائرین وعلاقتمندان میله گل سرخ پر جمع وجوش است سری زده بمسافرت مختصری بپردازند تا از منظره بدیع ودلکش گل و سبزه که دشت هارنگارین ونیه هارا خرم ساخته است بی بهره نمانند و ضمنا با عرف ، عادات ، رسوم ورواج ساکنان یکی از گوشه های معروف سرزمین خویش مختصر معلو ماتی کسب کنیم .

بعد از عبور از شاهراه سالنگ و گذشتن از بلخغمری ، سمتگان و خلم به شهر پر خروش مزار شریف می رسیدم . این شهر میان دشت شور ، دشت شادیان ، دشت گورمار و دهات متعلق بلخ با همه جنب وجوش روبه افزایش وشگوفانش قرار دارد . علاوه بر شبکه آبرسانی عصری آب مورد احتیاج مردم از نهر شا می نیز قسما بدست می آید که این نهر یکی از عژده نهر یست که از دریای بلخ جدا شده است گادی های فراوان در میان کوجه ها و بازار هاسروصدای غریبی ایجاد کرده وسکوت نیمه جان آنرا می شکند .

مردم مزار به اصطلاح خودشان غریب کار اند . غیر از تجارت ، صنایع دستی چون آهنگری زرگری ، مسگری ، نجاری وغیره آنجا بازار گرم دارد . مردم زمین دار فیصندی بیشتری را تشکیل میدهد . وبزرگترین زمین دار تاده هزار جریب زمین دارد که دهقانان زیادی در آن مصروف عمرگریزی اند . دهقانی اکثراتی است . پدران دهقان فرزندان دهقان ونواسه های دهقان بار می آورند . تربیه مواشی بنا بر وجود چراگاه های کافی در نزدیک شهر رواج دارد ومردم با تبه پشم و پوست قره قل در تسریع و تقویه چرخهای اقتصاد کشور عزیز سهم بسزورگ وموتری دارند .

مزار خربوزه فراوان دارد وانواع مشهور آن خربوزه دشت شادیا نی ایشان توغانق ، بوری کلسی ، برگنی ، (سبزمغز) ، امیری است همچنان انواع انگور مانند اقلی ، قندهاری ، شور تالک ، حسینی ، کشمشی وغیره نیز پیدا میشود . گذشته از این هامیوه های دیگر مانند سیب ، ناک ، شفتالو ، زرد آلو ، بیی وغیره باغهای مزار شریف وبادیه های ماحول آن را تمبر بار می سازد .

توب دنده ، کشتی ، سنگ اندازی بین بچه هادر شمار بازی هاو ورزش عامه معمول است . بزکشی وتربیه اسب های خوب ، اسب دوانی طرف علاقه مردم آن سامان میباشد . تربیه کبوتر برای پرواز وتربیه کبک ومرغ گلنگی برای جنگ وتربیه بوده برای خاندن وجنگ بین مردم معمول است .

مردم شهر مزار عشق مفرطی به تعلیم و تربیه دارند و بنا بران در مورد بنا وافتتاح مکاتب عزیز همواره همدست وهمنوا بوده اند . لیسه باختر با سابقه بیست و شش ساله اش برای پسران ولیسه سلفقانه رضیه که تاکنون چندین دسته فارغ التحصیلان خود را به جامعه سپرده برای دختران مراکز تعلیمی سوبه عالی حساب میشود

علاوه بر اینها تخنیک عالی مکتب های ابتدایی برای پسران ومکاتب ابتدایی برای دختران دارد .

مکتب لیلیه امیر شیرعلی خان که در سال ۱۳۳۸ تاسیس گردیده شاگردان اطراف ونواح شهر را می پرورد و در راه آموزش فرزندان روستاهای مزار مفید ثابت شده میتواند .

خرابه های بلخ بامی ویاد های از گذشته پرافتخار با خاطره های جنگ و لشکر کشی هنوز ذهن مردم آنجا را به خود مشغول میدارد و از آن رومردم نیمه باسواد آن سرزمین بخواندن جنگ نامه هاو کتب تاریخ تمایل شکفت آوری دارند و گذشته از آن این روحیه و این خواست مردم سبب به وجود آمدن موزیم تماشایی وبا ثروت مزار گردیده است که همه داشته آن توسط مردم آن ولا فراهم شده است . مزار حضرت علی از آبادات تاریخی است که در مرکز شهر قرار دارد که زیارتگاه عام و خاص است . آتش بریده ، منتو ، چشپیره ویک نوع قابلی مخصوص از غذاهای طرف علاقه مردم است . مردم مزار چین میپوشند ودستار می بندند . چین سازی واله چه بافی آنجا زیاد معمول است واله چه های مزار در سراسر کشور نظیر ندارد . در کوجه های مزار لنگی بافی ، کلالی ، وکریاس بافی به صورت پراکنده وغیر متشکل از سالبان دراز بنظر میخورد که هنوز هم از جانب مردم با همان علاقه پیشین استقبال میشود .

از آلات موسیقی ، طنپور ، دنبوره ، زیر بغلی ورباب رامردم دوست دارند ودر عالم ادبیات وشعر هم نظام الدین انصاری ، ناقب ، نیازی مرحوم خسته ، جاهد ، رقیم ، ندیم بلخی ، ونصف ومضطرب را این سرزمین ادب پرور به جامعه تقدیم داشته است .

در حوالی مزار شریف چشمه شفا از محلات معروف ولایت بلخ است آب این چشمه که از لحاظ مزه شور آن قابل شرب نیست با داشتن مواد معدنی برای امراض جلدی مفید است و از این لحاظ منبع این آب به چشمه شفا شهرت یافته است .



روضه مطهر شاه و لایتما آب (رض) درمزد ارشرف که با حلول سال نومردم فر او ان به زیارت آن می شتابند و میله گل سرخ با فراشتن علم مبارک آغاز میگردد.

مادر سالون تهرین قرار داریم پیشروی
 مایینه عریضی سراسردیوارافرا گرفته و پکه
 های برقی بالای سر ما در حرکت است.
 درسالون به آهنگ موزون قدمهای دهها
 دختر جوان که با نهایت دقت و ظرافت روی
 زمین نهاده میشود، خاهوشانه گوش نهاده-
 ایم. چند لحظه بعد هنگامیکه جوان دختران
 لباسهای قشنگ مواج دراز خود را دربر
 نمایند، در نظر تماشاچیان طوری جلوه -
 خواهند کرد که گویی بدو ن تعاس پایزمین،
 درهوا شنا ورنند. اما حالا همه در سالون
 تهرین با لباسهای عادی گرد آمده اند.....
 یکی پیراهن دراز (کیسه یی) دیگری لباس
 کوتاه برنگهای روشن و سومی پتلون عادی
 پوشیده است.. با آنهم حرکات و قصراتها
 چنان هماهنگ و موزونست که بیننده وجود
 لباسهای مخصوص و قص را از یاد مری
 برد.

جنبه دراماتیک

مکر مه تورغو بنایوا - رهبر انسامبل
 (بهار) به دریافت عنوان (هنر پیشه مردم)
 موفق گردیده و دارند ه نشانیهای متعددی
 باشد. او از تمام رقاصه های گروه خود سطح
 بسیار عالی اجرا ودرک عمیق جنبه های
 دراماتیک هررقص جدید را حتی در ابتدایی
 ترین مراحل مشق و تهرین توقع دا رداو
 میگوید:

دختران باید قبل از هر چیزی و ظایق را
 که برای شان سپرده میشود درک نمایندوبه
 عمق آن پی ببرند.. بعدا یکجا با همه اجرای
 رقص مورد نظر آغاز مینماییم. بنظر من هر
 گاه انسان مطمئن گردد که در ورای کاری که
 انجام میدهد، چه هدفی نهفته است. باسانی
 میتواند دشواری ساعتهای طولانی کار
 شبانه را تحمل نماید.

انسامبل (بهار) حیثیت یک اکادمی-
 رقص های مردم را دارد که از همان آغاز
 تاسیس خود توسط مکر مه تورغو بنا یوا
 رهبری میگردد. او ضمن صحبت به گفت:
 درقصهای دستجمعی بزرگ متضمن
 مشکلات زیادی است که در رقصهای فردی
 وجود ندارد از همین ر هگلر آماده ساختن
 گروهی در کب از پنجاه هنر پیشه برای -
 اجرای رقص جمعی، عملیه ای بس دشوار
 و طاقت فرسا میباشد. زیرا مثلا تنها بر ای
 اینکه رقاصه ها قدرت توقف را در فواصل
 معین داشته باشند و بتوانند خط حرکت
 متناسب را حفظ نمایند، به مشق و تهرین
 پیگیر و دو مدار روز مره نیاز مندند. فعالیت
 مابر اساس بر نسبی (همه برای فرد و فرد
 برای همه) متکی میباشد.

دلسوزی به هنر پیشگان خرد سال

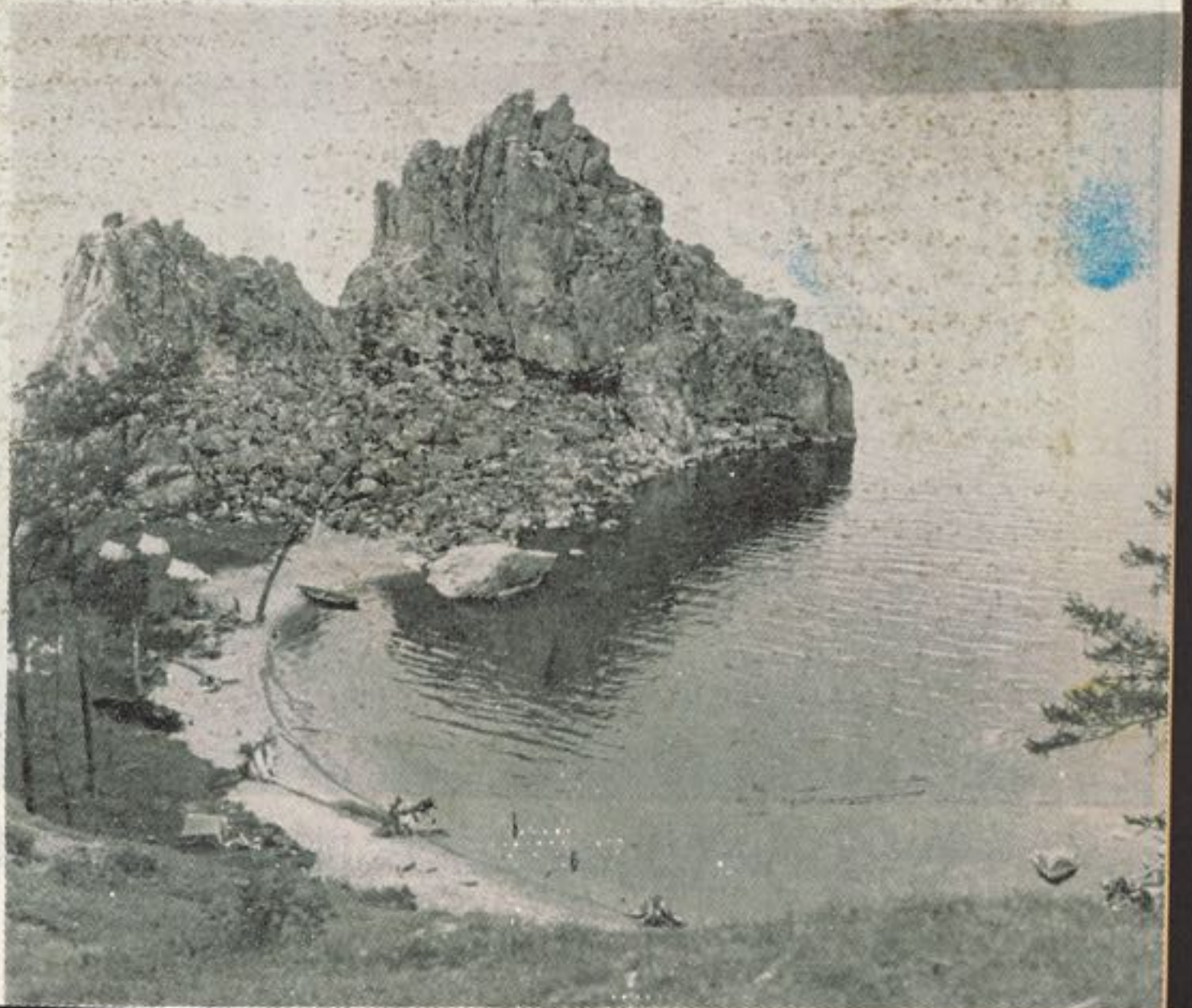
غالباً چنین واقع میشود که آدم به نسبت
 دشواری مشق و تهرین طولانی و نبودن
 فرصت کافی، به هنر مندانی که سن شان -
 بسیار زیاد نیست، دل میسوزاند همه
 ژوندون



ترجمه: شبتاب

هنگامیکه بهار میرقصد

بهار زمستانی و سمبول جوانی است.
 این هنر پیشه در ۱۶ سالگی نقش یک مادر مسن را در دیک اوپرا بازی کرد



آنها جوانان نوسندجه ميتوان کرد، خودآنها اين رشته دشوار - پيشه رقص را بر گزيده اند... بنا بر آن تسمينه اين گروه بنام (بهار) که رقص شادابی و سمبول جوانی می باشد، تصادفی نیست....

م. تور غوبنا يوا شاگرد پانزده ساله یکی از مکاتب فرغانه بود که روی سستیج چوبی مورد توجه استاد علیم و تمارا خانم قرار گرفت. آنها از وی دعوت بعمل آوردند تا در تئاتر موزیکال تجربی سمرقند که تازه افتتاح گردیده بود، کار کند دختر راهسهر سمرقند را در پیش گرفت و بتاريخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۲۹ به (گروه) هنر مندان تئاتر ملگور پیوست و سر از همان تاریخ سمت حرکت خود را بسوی دنیای هنر - دنیای رقص معین ساخت.

در آن روزها تئاتر از قلم هنرپیشگان با مشکلات زیادی مواجه بود. لذا او را موظف ساختند تا نقشهای مختلف و متفاوت نقش اطفال و کلا نسلان را ایفا نماید... او در آن واحد هم میرقصید و هم میروید دوستانش او را (امبولانس سر بیع السیر) لقب داده بودند، زیرا حافظه نیرومند بوی کمک می کرد تا متن تمام نمایشنامه هارا حفظ نماید و این برایش امکان میداد در صورت غیاب هر یک از رقصها نقش - بنابه مجبوریتهایی که برای شان دست میداد - در نقش آنها روی سستیج ظاهر شود. بنا بر آن هیچگونه وقفه ای در کار نمایش روی نمیداد و این عدم توقف در آن روزها خیلی ضروری بود.

واینده کشور

در آن روزگار نمایندگان هنر جدید در هر گامی که می نهادند، آینه در خشان کشور خویش را در نظر داشتند هدفی که در برابر ابداع و ایجاد آنان قرار می گرفت نه تنها مقتضی مهارت هنری عالی، بلکه مستلزم - مبارزه اجتماعی حادی بود که در سر اسر مملکت جریان داشت و این امر روح قهرمانی و فداکاری بزرگ می مطالبید که نمیشد بدون داشتن احساس عالی و تند وستی از انجام آن موفقانه بدر آمد.

کند:

م. تور غوبنا يوا هنوز سن ۱۶ را تکمیل نکرده بود که نقش یک مادر قهرمان مسند را در او برای (حلیمه) موفقانه ایفا کرد. وی - خاطرات آنروز را چنین یاد آوری میکند. - هنگامیکه اجرای این نقش را بمن محول ساختند، خیلی متردد و ناراحت بودم با خود میگفتم: در صورتیکه رول های حقیقی را بمن نمیسپارند، معلوم میشود که شایستگی اجرای هیچکاری را ندارم. من به ایفای نقش زنان و دختران زیبای جوان بسیار علاقمند بودم. اما رفیقهایم که تجربه و سابقه بیشتر از من داشتند می بردند که در جمله آنها فقط من شایستگی ایفای اینگونه نقش های ممتاز و فوق العاده را دارا میباشم...

تمثیل این شخصیت ها بسود من است و - ساحه تجاربم را وسعت می بخشد. باری چنین اتفاق افتاد که چند نقش مختلف را در یک نمایشنامه ایفا کردم... واقعا ایمن موسسه برای من آمو زشکار زیبایی بود. از تجارب و معلوماتی که در آنجا آموختم، بعدا هنگامیکه بحث طراحی و پرو دیوسر رقص بکار پرداختم زیاد استفاده کردم. همچنان اشتراک در نمایشنامه های دراماتیک بمن موقع داد تا مواد بی شماری برای موضوعات هنری رقصهای آینده جمع آوری نمایم. زیرا هنر رقص حرکت مجرد محض نبوده، امری محسوس، نمایشی و دراماتیک است که از مشخصات هنری متعددی ترکیب میابد.

زنی که منتظر دلدار خود است

یکی از مهمترین کارهای م. تور غوبنا يوا نمایشنامه (تاتور) در سال ۱۹۴۲ میباشد که بارقص اجرا میشود و این اثر را با خاطر بزرگداشت از زمانی که شوهران دلیر شان در جبهات جنگ بزرگ وطنی علیه دشمنان

مهاجم مسغول نبرد بودند، تنظیم نموده است.

.. زنی در انتظار دیدار محبوب خود است همیشه به باغچه منزل قدم میگذازد، می بند اوبه فاصله ای نزدیک در کنار درختان استاده است... اما جرات نمی کند بسوی نزدیک شود. چه عاملی جرات او را سلب میکند... حجب و حیا ترس؟ هیچکدام... احساس و شاعر زن بعدی از عشق خود رسیده و به سوی (او) متمرکز گردیده که حتی بر داشتن یک گام هم در نظرش دشوار مینماید: اما آیا (او) میتواند این نکته را درک نماید؟... خیر... پس بهتر است خودش نزدیک بیاید در اولین لحظه بر خورد سعادت و شادگامی آغوش میگشاید. زن، محبوب خویش را در کنار خود می بیند، بر رویش چشم میبوزد و باوی راز و نیاز میکند. بنظر تماشاچی چنین میرسد که او محبوب خود را مورد عتاب قرار میدهند و با زبان می برد... تمام این حالات با حرکات گویا و هماهنگ افاده میگردد.

تور غوبنا يوا ادامه میدهد:

- هر چند اجرای جنبه های هنری ایمن رقص با مشکلات بزرگی مواجه نگر دید، با انهم (تاتور) مرا خیلی خسته ساخت. زیرا برای من ممکن نبود حتی برای یک لحظه هم از دقت و مراقبت دقیق چشم بپوشم، چه هر حرکت و اشاره ای میبایست در اوج قدرت و زیبایی اجرا میشد.

بنا بعقیده من (بازی صامت) دشوارترین وظایفی است که بر دوش هنر پیشه گذاشته میشود.

باین حساب او باید این نقش را در کمال مهارت اجرا نماید تا در افاده خود بلیغ تر و رساتر از کلمات باشد.

سمبول عشق لطیف و آتشین

نمایشنامه (تاتور) در از پاکستان شوروی سمبول و فاداری و رقص عشق لطیف آتشین شناخته شده است این نمایشنامه مولف خود را که در عین زمان نقش اول را در آن بر عهده داشت، باو چشپرت رسانید (تاتور) بقیه در صفحه ۵۵



دیوانه‌یی در

کوچه ما

سگ سید و کوچکش همیشه با او بود و هیچگاهی اندو چنا، چنا دیده نمیشدند، زمانیکه هوا سرد شده میرفت نگاه روزها هر دویشان در (بی تو) عالم میدادند، او بروی دوپای نشست دامن پیراهن گیبی خود را تا بجلک‌ها پایین می‌آورد و دست خود را بالای زانو میگذاشت سر خود را روی دستهایش قرار میداد و فکر فرو میرفت، همینطور سگ سید و فشنکش پهلوی او ایستاده و مقابلش با سرو بدن پشم‌آلود گوشهای لوله‌بند و پرت پر دراز میکشید و سخود را بروی پاهای خود می‌نهاد و مثل آنکه چیزی را بغاظر می‌آورد، در اندیشه دور و درازی فرو میرفت.

تابستان هاهم هر دو در سایه دیوار هاویا زیر درختها کسل و تنبل می‌خوابیدند و سگ سید در حالیکه زبانش را از شدت گرمی بیرون می‌کشید و با تنفس‌های بی‌پیمش تکان‌های مرتب می‌خورده، نیز صاحبش را تسرک نمی‌گفت:

در آنوقت‌ها همه مادر یک کوچه زندگی میکردیم، کوچه ما هم از همان کوچه‌های کهنه شهر بود با همان خانه‌های پست و بلندش، بادبوارهای «سنجی» یک خسته و صاحب این سگ نیز با ما از بچه‌های بالاخره با همه خصوصیات زمانش.

اهل کوچه خود ما بود، هر چه سالها یکی پشت دیگر میگذاشتند مگر نام‌ها و خاطره‌های

آن زمان هنوز با من است و هرگز این گذشت زمان نمیتواند آنها را از خاطر بردارد. در آن کوچه دوستان بشمار می‌آید که یکی از آنها ربانی صاحب همین سگ بود. ربانی راهمه کوچگی‌های شناختند، دوگانه‌داران وسط کوچه، صاحبان خانه‌های بچه‌های کم سن و کوچک کوچه نیز با نام ربانی آشنا بودند.

ربانی از لحاظ سن و قد با همه دوستان کوچه‌های فرق داشت، و لی چون هیچ‌کاری نداشت همیشه در کوچه و بعد از ظهرها با ما می‌بود، وقتی ما نوب‌دنده میکردیم او کالاهای مارانزد خود نگه میداشت و خیره خیره به بازی و دویدن‌های مامی تگریست و خودش هیچگاهی با ما بازی نمی‌پرداخت.

ربانی وقتی کمی از کوچه خود دورتر میشد بچه‌ها آزارش میدادند و تاراه دوری دنبالش می‌کردند، همه با یکصد می‌خواندند:

«دیوانه جان، دیوانه»

ربانی با سرش را پایین میگرفت و هیچ نمی‌گفت و با سرعت از کوچه می‌گذشت، سگش هم با زدن‌بانش او را تعقیب میکرد و زمانی پیشاپیش او میدوید و نزدیک دیوارها و پایه‌های چوبی لین برق می‌ایستاد و بعد از بوییدن آن پای عقبش را بالا می‌برد و دوباره پراش ادامه میداد و با اینکه ربانی با شنیدن این

آواز بچه‌ها لبپایش را از هم میگشود و این آواز از لای دندانهای زرد و چرکینش بیرون میشد و در کوچه می‌پیچید:

«برین گمشین»

ربانی همیشه باعث سرگرمی ما بود و وقتی مشغولیت دیگری نمیداشتیم یا ی صحبت اومی نشستیم و می‌خندیدیم.

ربانی با چشمان گود افتاده و الاشه‌های فرورفته و استخوانی و لباس نامرتب زولیده اش بیشتر ساعات روز، وقت خود را در کوچه میگذاشت، کاکایش که سرپرستی او را بعهد داشت هرگز به این امر مغالفت نمیکرد.

سه سال پیش کاکای ربانی که در عین حال سرپرست او نیز بود، فهمید که از او چیزی ساخته نیست و حافظه و مغز درست و حسابی ندارد از مکتب اخراجش کرد تا بدرکارهای خانه بخورد ولی اینکار هم سودی نبخشید زیرا بارها صبح خمیر رادر نانوائی برده و ناشام دیگر بغانه برنگشته بود و در هر جا یسی که اسباب سرگرمی اش فراهم میشد می‌نشست و همه چیز را از یاد می‌برد.

او پدر و مادرش را پیش از آنکه دست راست و چپ خود را بشناسد، از دست داده بود و با کاکایش که صاحب چند فرزند دختر بود زندگی میکرد.

ما هم هیچ وقت از کوچه یا بر نمی‌چیدیم و همیشه زمانیکه مورد خشم و عتاب پدر و مادر هاقرار می‌گرفتیم طعنه‌ها را قوت باربانی را میشنیدیم.

هرگز فراموش نمیکتم که یکشب پدرم مرا نیز که بارها توصیه کرده بود از کوچه و بازی با بچه‌ها صرف نظر کنم. گوشمالی مفصلی داد و سپس رویش را به من برگشتاند و گفت:

«تو هیچ وقت از کوچه گشتی سیر نمی‌کنی از صوب تالی شام کتی همی بچه‌های کوچه گم هستی نفرامم که چه وقت اصلاح میشی وقتی مادرم این‌ها را می‌گفت پدرم که دل خوشی از اینکار نداشت میان حرفش می‌گفت:

«خوبش کدی، نی شو آرام داره نه. روزی سبقت خاندنش مالوم اس نی نبشته کنش»

پدرم با لحن خشمگین و عصبانسی علاوه میگفت:

«ای کور شده سبقت چی میکنه، سبقت همو گپای کوچه اس، ای ده‌اژاو دیوانه‌چه یادخات گرفت»

کتی از اولانگیری بشینته و سر مردم، سرگیا و سگ ربانی خنده گتن غیری برن جنگ گتن و لت بغرن و شوزده و زخمی ده‌خانه‌باین.

پدرم کاملاً حق بجانب بود و شب هیچگاهی نمیتوانستم درس بغوانم زیرا در طول روز آنقدر می‌تیدم که دیگر حوصله و توانی برای

درس خواندن نمیداشتم و صبحها هم با عجله چند جلد کتاب را از روی تقسیم اوقات بر میداشتم بسوی مکتب می‌شتافتم و اما هنگامیکه زنگ مکتب رخصتی را اعلام میکرد برایم مثل آن بود که زنگ خوشبختی بصدایم درآمده باشد با همان عجله که مکتب آمده بسوی ما همان شدت سوی خانه میدویدم و آنهم بعلمت اینکه باز در کوچه با بچه‌ها می‌بودم یا با آنها بازی میکردم و با اینکه ربانی را بیادش می‌آوردم و مسخره می‌گفتم.

ماسر گرمی‌های زیادی داشتیم، (پرزده) گفتن بر بچه‌های دیگر، جدال و جنگ با آنانیکه از کوچه ما میگذاشتند، شوخی با ربانی و... با گذشت روزگاران که ما بزرگتر شده میرفتیم، ربانی بهمان حد آرامت و کم حرفت شده میرفت و بیشتر از هر چیز دیگر توجعش بسوی سگش که او را (پایی) صدا میکرد، معطوف میشد.

(پایی) ربانی همیشه پاک و چون برف منم و در ربانی درین باب توجه خاصی داشت روزها ربانی نزدیک (پایی) می‌نشست و در گوش او چیزهایی زمزمه میکرد و (پایی) هم خموشانه به چهره استخوانی صاحبش دیده میدوخت و به نجوایش گوش میداد و باتکان دادن منظم دمش نشان میداد که به قصه‌های دل صاحبش گوش داده، وقتی ماهه آنسو نزدیک می‌شدیم، ربانی هم صدایش را می‌برید و خاموش میشد و اینطور وانمود میکرد که هیچ مطلبی در میان نبوده و اگر می‌پرسیدیم:

«ربانی، کتی سگت چی میگفتی؟»

ربانی با صدای گرفته و آرام جواب میداد:

«چیزی نمی‌گفتم»

اما دست بردار نبودیم و بالحن خشمگین میگفت:

«بشما چی؟»

و ما هنوز دست از آزارش بر نمیداشتم:

«(تر والله بگو)»

لحظه‌یی خاموش میشد و بعد با شرمندگی میگفت:

«(سرم خنده میکنم، رشخندم می‌سازین؟)»

ما قول میدادیم و می‌گفتم:

«(چرا سرت خنده کنی؟ چرا رشخندت کنیم؟ بگو)»

ربانی چهره اش می‌شگفت و با منتسبای ساده دلی شروع میکرد:

«(برش میگفتم: اگه زمین پیدا کنم ده مابیتش یک کو تی جور میکنم، دماو گوتی کاکایم کتی اولادایش می‌برم، بری خودم خانه می‌سازم برسگم جای جور می‌کنم)»

و ما با کنجکاو و شوخی بیشتری پرسیدیم.

«(دگه چی میگفتی؟)»

«(می‌گفتم که ... می‌گفتم که باز او

وخت ...))

وربانی خاموش میشد، مامی فهمیدیم که اوچه میخواست و یکی از بچه ها صدا میکرد.

- « باز اووخت مریمه میگروه. »

- ((آن- گتی مریم آروسی میکنم))

باکفتن این جمله رنگش سرخ میشد و چهره اش گل میکرد، دهانش می شکفت و خنده های ناخوش آیندی روی لبهاش نقش می بست. ماهم می خندیدیم و او از جیش برمیخاست و برآه می افتاد و سگش نیز از دنبالش ازجا بلند میشد و بدنش را بر روی پاهایش کش می کرد تاخستگی رفع کند و بعد بنویدن آغاز میکرد.

ربانی به مریم دختر کاکایش دلپا خسته بود، مریم دختری بود باقدر سا و اندام متناسب، چشمهای سیاه و گیرنده و موهای چوتی بسته، مریم هر روز او را بیاد استیوا و مسخره میگرفت و وقتی چشمهای سیاهش را بطرف ربانی بر میگردداند او در خودلرز و لذت بخشی احساس میکرد و به مریم میگفت: - ((مریم مه که تره می بینم دلم می لرزه، دل تو ام می لرزه))

و مریم با آن و مگری چوتی های د راز موهای سیاهش را از جلو به پشت شانه هایش می انگذ و میگفت:

- ((برو دیوانه، خدا گمت کنه، تره مانده وای گیا، اگه یک دله دگه بگو بی بابمه میگم تو برو پیش سگت تو و امو سگ)) .

ربانی وقتی که این گپ هارا از زبان مریم می شنید ترس برش میداشت و از تکرار آن تدبیر زمانی خود داری میکرد. ربانی این جمله را بارها با وجود ترس واضطراب به مریم به نحوی از انجا بیان کرده و هر بار بجای روی خوش دستانم شنیده بود.

این قصه ربانی راهمه مسا می فهمیدیم و زمانیکه دیگر مصر و فیتی نمی داشتیم به آزارش می برداختیم و او میگفت:

- خنده کنین، خوب خنده کنین، مه دیوانه استم، مه بری خنده شماستم، آخر چرا؟

مگم مه دل ندارم؟ وربانی همواره این جمله اش را با خشم ادا میکرد و ما از او می پرسیدیم:

- ((خی چرا قصه بری سگت میکنی؟))

- بری ایگه شما سرم خنده می کنین، کاکایم ام سرم خنده میکنه، (او) ام سرم خنده میکنه، مگم سگم، پایم، او دگه سرم خنده نمی کنه و گیایمه گوش میکنه و دم خوده شو ریمته و گیایمه قبول میکنه))

روز ها، ماهها و سا لبها بست سر هم گذشتند و بچه هاهم آهسته آهسته بزرگ شدند، گوچه هانگل و قیافه دیگری بقود اختیار کرد، بسیاری از باشندگان خانه های کهنه شان را با ارسی های رنگ و رو رفته اش ترا گفتند و به گوشه های دیگر شهر پناه

بردند، عدهای زیادی از بچه های کوچک دیگر از جمع بچه هادور شدند و من با اامیلم نیز از جمله همین اشخاص بودیم.

چندسالی ربانی و هیچ یکی از کوچگی هارا ندیدم، گاهگاهی که تنها می شدم فکر ربانی مرا بخود مشغول میکرد بیادم می آمد که ربانی میگفت:

- (سرم خنده کنین ریشخندم مسازین) و خنده ام میگرفت و قول دادن هایادم می آمد و باز:

- (خنده کنین، خوب خنده کنین مه دیوانه استم، مه بری خنده شماستم، مگم مه دل ندارم؟))

گیچم می ساخت و در فکر فرو میرفتیم که چرا ربانی قصه هایش را در گوش سگش می گفت؟

چرا اینقدر نسبت به هر چیز دیگر به (بابی) اش علاقه مند بود؟ و این چرا هاهمه

برایم بی جواب بودند و احساس عجیبی به من دست میداد.

پس از چند سالی بدیدن ربانی رفتم تا شاید مرا بشناسد و ای تبار قصد داشتیم پای صحبتش بنشینیم و بدر دلتش گوش دهیم.

گوچه مادیرگ رونق سابقه را نداشت، نی از آن بچه ها الری بودونی از خانه هایش از دور چشم بنگی از کوچگی های سابقه

خود مان افتاد به کریم که از همه ما بزرگتر بود، او از همان بچه گی به مکتب علاقه نداشت و روز ها از صنف و مکتب فرار میکرد

حال هم او را در دو گانی دیدم، به اونزدیک شدم، تاخواستیم خودم را معرفی کنم، کریم پیش از من به نام صدایم کرد و مراد بغل خود نشرد، منم خوشحال شده بودم و تا دیر

ساعاتی باهم بودیم، دستم را گرفت و بلدون دوکان برد و برایم جای خواست، از کوچگی

عاصبت کردیم، از گلشته ها، از توپ دنده ها و از مشغولیت ها و سالهای که به سرعت برق از نظر ها گذشتند.

هیچ دلم نمیخواست از دوکان کریم خارج شوم، هر دوی ما احساس مشترکی داشتیم تا خواستیم از ربانی بپرسیم، روی لبهای کریم لبخندی نقش بست و پیشانی فراخش فراختر شد و گفت:

- (کاکا یش یکسال پیش از اینجه رفت) پرسیدیم:

- (ربانی چطور اس؟) - جواب داد:

- (یکشو زمستان که هوا بسیار سرد بود و برف می بارید، ههو پایش مریض شد و مرد و صوب که ربانی فامید سگش (پاپش) مرده بسیار گریه کرد و مرده سگت خوده



گلستان ارسلاکول



فصل چهاردهم

ترجمه: ح. ش. ت. آی بیک

عیشیر نوایی

خبر باز گشت عیشیر نوایی بهرات و انتصاب او به حیث میر دار دولت، چون حادثه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تقرر را بغال نیک میگیرند و چشم امید بسوی او میوزند.

جندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و با وجود شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سرکردگان (بیکها) شهر هرات را اشغال نماید.

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و مینه سر انجام شامگاهی بر هرات هجوم میبرد و بیاری نوایی قدرت از کف رفته (دوباره بدست می آورد و میرزا یادگار را بقتل میرساند.

در زمستان همان سال بر اساس یک فرمان عیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین تیزی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد.

روزی بعد از آنکه پیشنهاد هاتی نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کاخ سرای خارج میگردد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میروید.

لزومی ندارد، به مطلب پی بردیم - صاحب دارا حرف جوان را برید - لفظهای صبر کن. جوان در کنار جوی رفت و بیانشسته محو تماشای باغ شد، مثل این بود که دلش نمی خواست از مناظر لطیف و جاندار باغ بزرگ چشم بردارد. صاحب دارا ریشش خود را خاریده به تیلی از جابر خاست. بارامی چین نازگی را که بر شاخه درخت سیب آویخته بود در بر کرد و دستار سفید بزرگ خود را بر سر نهاده جوان را مخاطب ساخت:

بیا، تاهر دوللظه ای در کنار (انجیل) برگشت و گذار بردازیم. آیا آنجا رادیده ای؟ تعریفش را شنیده ام، اما تاکنون نتوانسته ام خودم آنرا ببینم.

هرات، خود یک دنیا است، اما حضرت نوایی میخواهند دنیای نوینی در آن برپا دارند... هان، معذرت میخواهم، نامت چیست؟ حتما از نزدیکان سلطان مرادی... نامم ارسلاکول است از آشنایان جناب مدرس میباشم... بعد از آنکه به «انجیل» رسیدند، ارسلاکول در میان انبوه جمعیت وهای وهوی سازندگان بنای عمومی، همراه خود را گم کرد، و بعد از آنکه مدتی اینطرف و آنطرف به جستجو پرداخت، بی اختیار تحت تاثیر کار بزرگ پر جوش و خروش قرار گرفت و به گشت و گذار آغاز کرد. به امتداد کناره «نهر» در ساحه ای وسیع، کار جوش میزد. چند صد نفر غرق در عرق، با جوش و خروش در حرکتند: صدای عرابه های حامل بار، نغمه های خشمگین شترها، گامهای سنگین و بر صلابت فیل ها و فریاد های تند (باشی ها)، حواس ارسلاکول را بغود متوجه ساخت. او مثل اینکه مسحور شده باشد، بی اختیار در برابر سنگتراشان توقف کرد. در اینجا استادان سنگتراش با دقت و اهتمام شگفت انگیزی بر سنگهای مربع و مستطیل شکلی که از حیث حجم با هم متفاوت بودند، انواع نقوش میکشیدند، برخی سطح درست سنگها را میسازیدند و صیقل میدادند و مانند سطح آئینه لشم میساختند. برخی از استادان بر سطح صاف و هموار تخته سنگهای مرمر، به کشیدن گلهای ریز ریز اشتغال داشتند نظرات و نفاست گلهای برجسته ای که بانوک خامه های فلزی استادان بر روی تخته های مرمر می شگفت ارسلاکول را به حیرت فرورده. او با خود می اندیشید: من تصور میکردم که هیچ کاری

دستوارتر از زرگری در جهان وجود ندارد، اما کار اینها از آنهم دشوار تر بود است! توسط فیل هاستگهای بزرگ را انتقال میدهند، جوانان تنومند در تحت هدایت فیلبانان بارهای سنگینی را فرود می آورند و آنها را بدوش گرفته با قامت خمیده انتقال میدهند. در گوشه ای دیگر خرا دان مصروف کارند: صدای انواع تیشه ها، چکش واره باهنگی عجیب هرسو وطن می آنگند.

ارسلانکول در بین آدمها که بسان مورچگان در رفت و آمد بودند، حیرت زده به تردد پرداخت و در هر قدم با معجزه های هنرو فن مواجه گردید و ناگهان چشمش به صاحب دار افتاد که در مقابل بیشتاق مدرسه نویسیاد بانوجوانی خوش لباس سرگرم گفتگو بود. کمی دورتر از آنها استاده مانند، به مهارت و سرعت کار استادان بناکاری که دستار و کلاه بسر داشتند و بالای بیشتاق مرتفع و شکوهمند مدرسه، بجای کسی «داربازان» مصروف کار بودند، چشم دوخت. در میان آنها پیر مردان ریش سفید و خمیده قامت نیز بنظر میرسیدند. این پیر مردان که سنسال نیز روی خوازه هابسان جوانان تنومند و پرتوان، بایی پروایی در حرکت بودند. بر روی دروازه بزرگ و پر دیوار های با عظمت جانب کوچک، ده ها تن از نقاشان مصروف کارند. تابش رنگارنگ نگاره ها در پرتو خورشید میدرخشد و چشم ها را خیره میسازد ارسلاکول برای اینکه صاحب دار را در میان این جمعیت مزدحم برهیا هو مفقود نکند، خود را بوی نزدیکتر ساخت.

صاحب دارا با جوان خوش لباس چنان سرگرم مباحثه بود که به آمدن ارسلاکول متوجه نشد ارسلاکول لفظه ای بگفتگوی آن دو گوش نهاده بآب تسمی معنی دار رو بر گردانید و بسا خود اندیشید:

«باز هم غزل! باز هم معما! آه، هرات، هرات! هر جا نگاه کنی چشمت به شاعر می افتد، هر جا بروی - در مسجد، در مدرسه، در بازار و در آشپزخانه، هم غزل خوانی است و جنجال غزل! حتما این هر دو هم شاعرند!»

بالاخره جوان خوش لباس مثل اینکه نتوانست مباحثه بیشتر را تحمل کند و همینکه با صاحب دارا با وضعی نسبتا سرد وداع نمود ارسلاکول سرفه ای کرد و رو بروی او گذاشت. صاحب دارا خنده کنان گفت:

- برادر، اصلا نمیشود در اینجا راه

خود را کم نکرد، بیا بیشتر برویم.

ارسلانکول و صاحب دارا لفظه ای راه پیموده نزد مرد میانه سال لاغر اندامی که از زیر تکدرختی با چشمان تیزبین خود حرکات گروهی از کارگران را بدقت تحت مراقبت قرار داده بود، رسیدند.

صاحب دارا ارسلاکول را نشان داده گفت: - سرکار، این برادر خود را بتو میسپارم از وی کارخواهی گرفت و مانند دیگران برایش حقوق خواهی داد.

سرکار چشمان خود را که به اطراف دوخته بود، لفظه ای به جوان متوجه ساخت.

- جوان پرکاری بنظر میرسد، اما اگر تیلی کنی، شاهات را نوازش خواهی داد، آنوقت وی با حالت.

ارسلانکول با جدیت پاسخ داد:

- برای نوازش موقع نخواهم داد، برادر. - خوبست، حالا کم خود را معکم ببندد و بکار شروع کن - با دست طرف کارگرانی که مصروف انتقال دادن خشت بودند، اشاره کرد.

ارسلانکول یک توده خشت را پشت دوش خود برداشت و بدون آنکه زیاد هم شود، از روی خوازه با گامهای استوار و سریع به بالا رفتن شروع کرد، در این موقع یکی دو نفر از پائین صدا کردند:

- های جوان نوکار، زور بیسوده میان میکشند آهسته تر راه برو!

ارسلانکول مثل اینکه از چشمان خشم آلود سرکار ترسیده باشد، بدون آنکه این توصیه معقول را در نظر بگیرد، با اینکه هر قدر بالا میرفت ناگزیر میشد بیشتر خم شود، همانطور بر راه رفتن ادامه داد. توده خشت را در بیشتاق گذاشته بانگامی مرغانه بپائین و اطراف نظر انداخت. جوان با دیدن امواج سبزگون باغهای غرق در نوار خورشید هرات که در کرانه های اقبای زنگارگون ناپدید میگردید، مثل اینکه عقده های قلبش گشوده شده باشد، آرامش روحی عجیبی احساس کرد. تصور کرد سینه فراخ و تنومندش، درین جایگاه بلند بانوازش نرم نسیم ملایم برجسته تر میگردد. باز هم سرعت از خوازه پایدان رفت.

بعد از نظر در تمام ساحات، کار متوقف شد. کارگران بانگاندن جامه های کار و پلاک کردن عرق روی، در کنار «انجیل» در حلقه های وسیعی دور هم نشستند. ارسلاکول بعد از آنکه دست و روی خود را در آب نیمه گسل آلود «انجیل»

وقتی هنر به مردم

ستار جفایی قدی بلند دارد، او صمیمی است، خوش برخورد است و صراحتی در گفتار و کردارش دیده میشود ...
او عکاس ماهر است، یابه عبارت دیگر، جفایی عکاس حالت عااست، در همه عکسهای که او گرفته چهره ها، چشم ها و منظره ها، حالت دارند ...
وقتی نظرش را، درین باره می پرسیم، میگوید:

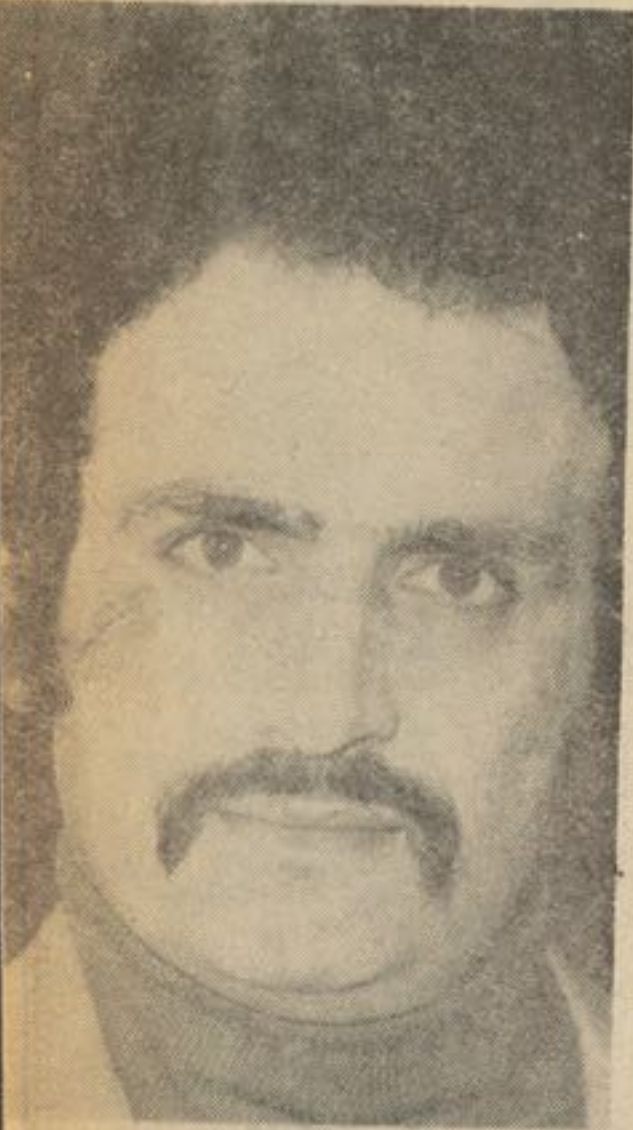
همانطوریکه گفتیم، وظیفه های، که در گذشته به تئاتر و هنر تئاتر، در کشور ما رونما شد، سبب گردید تا هنرمندان بکار های دیگری مصروف شوند ... من هم روی تصادف با عکاسی آشنا شدم ... چون عقیده دارم، که مهارت و هنریک عکاسی در سرعت و تیزی او است و عکسی می تواند ارزش هنری داشته باشد، که حالت های درونی، یک چهره را - چه پرورزی باشد، یا شکست، چه شادی باشد،



یاغم، بروی کاغذ ضبط کند، لذا همیشه به این اصل توجه داشته ام .
می پرسیم :
- تو عکاسی را، هنرمی خوانی ؟
میگوید :
- بلی ! عکاسی امروز، علاوه از خیر و وسیله تبلیغات بحث رشته بی از هنر شناخته شده و در جهان عکاسی را، از جمله هنر های زیبای شمارند .
او موهای بیج بیج قدی بلند دارد، بر شقیقه هایش، تارهای سپید مو، دیده می شود ، وقتی از او می پرسیم :

- عشق ، به نظرت چیست ؟
او که تازه سرشوخی را گرفته ، میگوید :
- یک مصروفیت جالب !
میگویم :
- حتما آنرا هم جزو هنرها می شماری ؟
میگوید :
- بلی، بلی ! عشق خودیک هنر است ...
میگویم :
- تو که پسر شده ای، چرا ازدواج نمی کنی ؟
میگوید :
- من اصلا تصمیم ندارم که ازدواج کنم .
می پرسیم :
- پس زندگی را چه میدانی ؟
میگوید :
- یک تراژدی !

از جایم برمی خیزم، میگویم، وقتی تو اینطور



ها !

سوز زمین گل و بلبل

از جمله اهالی این کشور ۳۰ فیصد با امور زراعت و ما لداری، ۳۳ فیصد در صنایع و ۲۵ فیصد با امور تجارت و حمل و نقل مصروف اند.

از بهترین شهرهای اروپا در آورده است یکی از خصایص مهم بنایی و ساختمانی ویانا این است که جاده ها و عمارات شعاع نیمه دایره ای را تشکیل داده اند که (رینگ) و (گورتل) از زیبا ترین آنها بوده که ۹ جاده شعاع آنرا تشکیل داده اند، درین او لین نیم دایره یکی از بازو های دریای دنیوب (کانال دونال) مرکز شهر قرار گرفته است که عبارت از جرم قدیمه ویانا میباشد درین حصه شهر به نواحی عجیب و غریب زنجیری قرون وسطی که کوچه های باریک و دارای خم و بیج زیاد میباشد با عمارات جدید و عصری، دگاکین و - رستوران های مدرن درین منازل قدیمی بر میخوریم . در میان بسیاری از یادگارها و آثار قدیمه کلیسای معروف (استیفن مقدس) که با اساس مهندسی و معماری قرون وسطی تعمیر گردیده میتوان یافت بلند ی برج این کلیسا که بهترین نمونه این شهر را نشان میدهد به ۱۴۰ متر میرسد دور تراز آن فواره (رافا ایلا دونر) که از قشنگترین ساختمان

این شهر میباشد میتوان مشا عده کرد بعدا بقصر معروف هو فبورک بر میخوریم که ساختمان عمارت مذکور اشکال ادوار مختلفه را نمایندگی میکند در یکی از میدانهای داخلی قصر تاریخی مذکور کتابخانه ملی ویانا که در ۱۵۲۶ آباد گردیده است قرار دارد.

بزرگترین قسمت ویانا را نیمه دایره ای تشکیل میدهد که جاده عرض ۶۰ متره رینگ را در بر گرفته است این جاده بجای خرابه دیوار کهن ویانا در ۱۸۵۶ بنا یافته است . از بهترین عمارات پر چشمه و عالی ویانا که خیلی طبیعی تعمیر گردیده اند عمارت شهر داری، او برای ویانا، عمارت یونیورستی که با اساس دوره رنسانس ایتالیا آباد شده است موزیم صنایع نفیسه کلیسای کارل از بناهای عالی و دلچسپ این شهر اند .

در زمان جنگ دوم جهانی ویانا خرابی های زیادی را بر داشته است در حدود ۳۰ هزار عمارات بکلی ویران و ۷۰ هزار خراب شده بود و تقریبا تماما پلهای دنیوب در اثر رسانی شهری متوقف ماندند بعد از جنگ بمباردمان ازین رفتند . ترانسپورت و آب سرعت کار فوق العاده ای جهت اعمار مجدد شهر دیده میشد که بین سالهای ۱۹۴۶-۱۹۵۹ در حدود ۵۳ هزار عمارات چند منزله در - ساحه شهر ویانا عصری و مدرن آباد گردیدند . ترانسپورت شهر از قبیل تراموای ۳۰ کیلوم

متر، قطار شهری ۲۶ کیلومتری که یک قسمت آن زیر زمین و متباقی در سطح زمین به ۳۰ طبقه می آباد و بکار انداخته شد . سرویس ها داده شد .
منظم ساخته شده و به ۲۰۰ کیلومتری امتداد

ویانا تقریبا سی روز نامه داشته که ده آن یومیه و متباقی به اوقات مختلفه به نشر می رسند که مهمترین آن (روزنامه کار گسر) (اخبار ویانا) و (فولکس بلت) میباشد که تقریبا در سراسر اروپا توزیع میگردد .



از این نوع حوض های آب بازی می توان در هر گوشه و کنار اتریش یافت.

در لیلیم های سال ۱۳۵۳ متوسطی فروش فی جلد پوست بین پنج تا شش پوند رسیده بود و قسمتی از پوست های اعلی تادوا زده بودند نیز بفروش رسید...

شاعلی عبدالغفور رجاء رئیس انستیتو ت انکشاف قره قل ، در پاسخ سوالی گفت:

در طی سال گذشته در حدود یک میلیون پوست قره قل از افغانستان به خارج صادر گردیده است .

ممالک عمده مصرف کننده قره قل افغانی را آلمان ، ایتالیا و اروپای شمالی تشکیل میدهند . که هفتاد فیصد قره قل افغانستان در ده فیصد در ایتالیا و بیست فیصد در حوزه اروپای شمالی مصرف میگردد .

شاعلی رجاء می افزاید :

بهتر شدن جنسیت پوست های افغانی سبب شده ، تا خریدار آن بسیاری در مارکیت های بین المللی بسوی آن هجوم بیا و روند امیدواریم که در سال های آینده ، هنوز هم قیمت قره قل افغانی در خارج صعود نماید .

رئیس انکشاف قره قل میگوید :

گوسفند قره قل بیشتر در ساحات مرکزی مخصوصا ولایات مزار شریف ، تاجیکستان و بادغیس تربیه و پرورش می گردند . در هنگام تولد بره های قره قل ، پوست آن ها جمع آوری شده و در آشخانه هایی که در ولایات کندز ، مزار شریف ، اندخوی و میمنه وجود دارد ، آتش داده می شود .

این پوست ها که با محلول نمک وارد جو در آشخانه ها برای مدت دو تا سه هفته آغشته می شود ، خاصیت ضد عفونی پیدا کرده و برای سالهای متعددی همچنان سالم می ماند .

وی افزود :

مسیس پوست های قره قل توسط متخصصین این رشته سورت گردیده و به چهار دسته نازکچه ، نازک بونی ، بونی و چقماقی جدا و بسته بندی می گردد .

پوست های نوع چقماقی که قبلا در حدود سه فیصد صادرات را تشکیل میداد ، خریداران زیادی دارد و ارزش آن هائیز بلند است . خوشبختانه توانسته ایم که در تولید این نوع پوست ، مالداران را تشویق و رهنما یی کنیم و اصل در حدود بیست فیصد صادرات ماز ، پوست گرانبهای چقماقی تشکیل میداد . این نوع پوست عا سه شکل دارد ، که به اصطلاح چاقمقاقی میده گل ، مابین گل و کلان گل باد میگردد .

همچنان پوست های قره قلی در بازارهای خارج نظر به رنگه نیز ، ارزش های متفاوتی دارد . امروز بیشتر طراحان مود و علاقمندان پوشاکه های قره قلی پوست های کیبود را بیشتر می پسندند و تفاوت قیمت فی جلد پوست کیبود از سیاه در حدود پنج دالر می باشد .

وی علاوه میکند :

قبل بر این سی فیصد پوست های قره قل افغانستان را سیاه و صرف سی فیصد آنرا ، کیبود تشکیل میداد ، ولی خوشبختانه امسال هفتاد فیصد صادرات ما پوست های کیبود بود ، که این رقم تا بل توجه و رضایت بخش است .

رئیس انکشاف قره قل در مورد عاید اسعاری از راه تجارت قره قل ، میگوید :

قبل از خشکسالی های اخیر ، رقم صادرات ما بالا بود و از همین رو ، گراف عواید اسعاری نیز بلند می رفت ، ولی در خشکسالی اخیر ، بیشتر ربه های مالداران تلف گردید . امسال در حدود پانزده میلیون دالر ، از این راه عاید افغانستان گردیده است .

وی در مورد ازدیاد نسل قره قل ، چنین توضیح میدهد .

در گذشته مالداران برای ازدیاد گوسفند های قره قل ، گوسفند های عربی را ، تحت تربیه میگرفتند ، که متاسفانه نتایج آن ، رضایت بخش نبود ، ولی در سالهای اخیر ، مالداران از نسل

در لیلیم های سال ۱۳۵۳ متوسطی فروش فی جلد پوست بین پنج تا شش پوند رسیده بود و قسمتی از پوست های اعلی تادوا زده بودند نیز بفروش رسید...

شاعلی عبدالغفور رجاء رئیس انستیتو ت انکشاف قره قل ، در پاسخ سوالی گفت:

در طی سال گذشته در حدود یک میلیون پوست قره قل از افغانستان به خارج صادر گردیده است .

ممالک عمده مصرف کننده قره قل افغانی را آلمان ، ایتالیا و اروپای شمالی تشکیل میدهند . که هفتاد فیصد قره قل افغانستان در ده فیصد در ایتالیا و بیست فیصد در حوزه اروپای شمالی مصرف میگردد .

شاعلی رجاء می افزاید :

بهتر شدن جنسیت پوست های افغانی سبب شده ، تا خریدار آن بسیاری در مارکیت های بین المللی بسوی آن هجوم بیا و روند امیدواریم که در سال های آینده ، هنوز هم قیمت قره قل افغانی در خارج صعود نماید .

رئیس انکشاف قره قل میگوید :

گوسفند قره قل بیشتر در ساحات مرکزی مخصوصا ولایات مزار شریف ، تاجیکستان و بادغیس تربیه و پرورش می گردند . در هنگام تولد بره های قره قل ، پوست آن ها جمع آوری شده و در آشخانه هایی که در ولایات کندز ، مزار شریف ، اندخوی و میمنه وجود دارد ، آتش داده می شود .

این پوست ها که با محلول نمک وارد جو در آشخانه ها برای مدت دو تا سه هفته آغشته می شود ، خاصیت ضد عفونی پیدا کرده و برای سالهای متعددی همچنان سالم می ماند .

وی افزود :

مسیس پوست های قره قل توسط متخصصین این رشته سورت گردیده و به چهار دسته نازکچه ، نازک بونی ، بونی و چقماقی جدا و بسته بندی می گردد .

در لیلیم های سال ۱۳۵۳ متوسطی فروش فی جلد پوست بین پنج تا شش پوند رسیده بود و قسمتی از پوست های اعلی تادوا زده بودند نیز بفروش رسید...

شاعلی عبدالغفور رجاء رئیس انستیتو ت انکشاف قره قل ، در پاسخ سوالی گفت:

در طی سال گذشته در حدود یک میلیون پوست قره قل از افغانستان به خارج صادر گردیده است .

ممالک عمده مصرف کننده قره قل افغانی را آلمان ، ایتالیا و اروپای شمالی تشکیل میدهند . که هفتاد فیصد قره قل افغانستان در ده فیصد در ایتالیا و بیست فیصد در حوزه اروپای شمالی مصرف میگردد .

شاعلی رجاء می افزاید :

بهتر شدن جنسیت پوست های افغانی سبب شده ، تا خریدار آن بسیاری در مارکیت های بین المللی بسوی آن هجوم بیا و روند امیدواریم که در سال های آینده ، هنوز هم قیمت قره قل افغانی در خارج صعود نماید .

رئیس انکشاف قره قل میگوید :

گوسفند قره قل بیشتر در ساحات مرکزی مخصوصا ولایات مزار شریف ، تاجیکستان و بادغیس تربیه و پرورش می گردند . در هنگام تولد بره های قره قل ، پوست آن ها جمع آوری شده و در آشخانه هایی که در ولایات کندز ، مزار شریف ، اندخوی و میمنه وجود دارد ، آتش داده می شود .

این پوست ها که با محلول نمک وارد جو در آشخانه ها برای مدت دو تا سه هفته آغشته می شود ، خاصیت ضد عفونی پیدا کرده و برای سالهای متعددی همچنان سالم می ماند .

وی افزود :

مسیس پوست های قره قل توسط متخصصین این رشته سورت گردیده و به چهار دسته نازکچه ، نازک بونی ، بونی و چقماقی جدا و بسته بندی می گردد .

در لیلیم های سال ۱۳۵۳ متوسطی فروش فی جلد پوست بین پنج تا شش پوند رسیده بود و قسمتی از پوست های اعلی تادوا زده بودند نیز بفروش رسید...

شاعلی عبدالغفور رجاء رئیس انستیتو ت انکشاف قره قل ، در پاسخ سوالی گفت:

در طی سال گذشته در حدود یک میلیون پوست قره قل از افغانستان به خارج صادر گردیده است .

ممالک عمده مصرف کننده قره قل افغانی را آلمان ، ایتالیا و اروپای شمالی تشکیل میدهند . که هفتاد فیصد قره قل افغانستان در ده فیصد در ایتالیا و بیست فیصد در حوزه اروپای شمالی مصرف میگردد .

شاعلی رجاء می افزاید :

بهتر شدن جنسیت پوست های افغانی سبب شده ، تا خریدار آن بسیاری در مارکیت های بین المللی بسوی آن هجوم بیا و روند امیدواریم که در سال های آینده ، هنوز هم قیمت قره قل افغانی در خارج صعود نماید .

رئیس انکشاف قره قل میگوید :

گوسفند قره قل بیشتر در ساحات مرکزی مخصوصا ولایات مزار شریف ، تاجیکستان و بادغیس تربیه و پرورش می گردند . در هنگام تولد بره های قره قل ، پوست آن ها جمع آوری شده و در آشخانه هایی که در ولایات کندز ، مزار شریف ، اندخوی و میمنه وجود دارد ، آتش داده می شود .

این پوست ها که با محلول نمک وارد جو در آشخانه ها برای مدت دو تا سه هفته آغشته می شود ، خاصیت ضد عفونی پیدا کرده و برای سالهای متعددی همچنان سالم می ماند .

وی افزود :

مسیس پوست های قره قل توسط متخصصین این رشته سورت گردیده و به چهار دسته نازکچه ، نازک بونی ، بونی و چقماقی جدا و بسته بندی می گردد .

در لیلیم های سال ۱۳۵۳ متوسطی فروش فی جلد پوست بین پنج تا شش پوند رسیده بود و قسمتی از پوست های اعلی تادوا زده بودند نیز بفروش رسید...

شاعلی عبدالغفور رجاء رئیس انستیتو ت انکشاف قره قل ، در پاسخ سوالی گفت:

در طی سال گذشته در حدود یک میلیون پوست قره قل از افغانستان به خارج صادر گردیده است .

ممالک عمده مصرف کننده قره قل افغانی را آلمان ، ایتالیا و اروپای شمالی تشکیل میدهند . که هفتاد فیصد قره قل افغانستان در ده فیصد در ایتالیا و بیست فیصد در حوزه اروپای شمالی مصرف میگردد .

شاعلی رجاء می افزاید :

بهتر شدن جنسیت پوست های افغانی سبب شده ، تا خریدار آن بسیاری در مارکیت های بین المللی بسوی آن هجوم بیا و روند امیدواریم که در سال های آینده ، هنوز هم قیمت قره قل افغانی در خارج صعود نماید .

رئیس انکشاف قره قل میگوید :

گوسفند قره قل بیشتر در ساحات مرکزی مخصوصا ولایات مزار شریف ، تاجیکستان و بادغیس تربیه و پرورش می گردند . در هنگام تولد بره های قره قل ، پوست آن ها جمع آوری شده و در آشخانه هایی که در ولایات کندز ، مزار شریف ، اندخوی و میمنه وجود دارد ، آتش داده می شود .

این پوست ها که با محلول نمک وارد جو در آشخانه ها برای مدت دو تا سه هفته آغشته می شود ، خاصیت ضد عفونی پیدا کرده و برای سالهای متعددی همچنان سالم می ماند .

وی افزود :

مسیس پوست های قره قل توسط متخصصین این رشته سورت گردیده و به چهار دسته نازکچه ، نازک بونی ، بونی و چقماقی جدا و بسته بندی می گردد .



قره قل افغانی در لیلیم های بین المللی

زیبارویان اروپا

شیفته قره قل افغانی

- افغانستان از جمله سه کشور بزرگ صادر کننده قره قل در جهان بشمار میرود .
- در مارکیت های بین المللی همه قره قل افغانی رامی پسندند .
- سالانه در حدود پانزده میلیون دالر ازین راه نصیب کشور می شود .

چسته جسته ، بر صفحات مجلات خارجی ، عکس هایی از مانکن های زیبا روی غربی را می بینید ، که با پوشش گرتی ، واسکت ، بسا چمیری از پوست زیبای قره قل را نما یش میدهند .

خوب است بدانید که افغانستان در قطار سه مملکت بزرگ صادر کننده پوست قره قل در دنیا قرار دارد .

صدر پوست قره قل ، بدرجه اول ، توسط افغانستان ، اتحاد شوروی و آفریقای جنوبی صورت میگیرد .

در مارکیت های بین المللی و خاصتا مارکیت عمده پوست قره قل در لندن ، پوست های افغانستان ، شهرت به سزایی کسب کرده است و سال به سال بر ارزش آن افزوده می گردد .



ربه های قره قل



سورت می گیرد و خریداران قره قل از ممالک اروپایی و امریکایی به آنجا می آیند.
میگوید :

سالبته باید تذکر دهیم که نوعیت پوست قره قل کشور ها، در بین سایر ممالک صادر کننده و در بین دو کشور بزرگ صادر کننده، موقفاً خاصی را، در بین مارکیت های بین المللی دارا می باشد. چه قره قل افغانی در لامل های لندن بدرجه اول بفر و ش میرسد.

از طرف دیگر سیستم سورت بندی قره قل افغانی، در جهان بحيث يك معيار تجارتي قبول شده و این نوع سورت، در سا پر ممالک صادر کننده و مارکیت های فروش، مورد استفاده قرار می گیرد.

می پرسیم :

از پوست قره قل، در جهان چه استفاده بی می برند ؟

رئیس انکشاف قره قل میگوید :

طوری که میدانید، لباس های پوستی امروز در جهان ارزش زیادی دارند و حتی معروفترین زنان و مردان از بالا پوش ها، جاکت ها و سایر پوشاکه های پوستی استفاده می کنند.

قره قل صرف به منظور پوشاکه استفاده می شود و لباس هایی که از آن ساخته شود فوق العاده قیمت بها و زیباست.
وی در آخر میگوید :

با وجودیکه پوست قره قل در جهان موقفاً خود را بدست آورده، ولی برای بلند بردن قیمت آن، در نظر داریم تا پروگرام های تبلیغاتی خود را در اروپا و امریکا ازدیاد بخشیم و با معرفی مزیت های این نوع پوست ها، توجه بیشتر علاقمندان آن را جلب کنیم.



بالا پوش های قره قل افغانی در جهان علاقمندان زیاد دارد.



دو نمونه از بالا پوش های زیبای قره قل

کوسفند هزارگی استفاده می کنند. این نوع کوسفند هادر طی دوتا سه سال، به نسل قره قل، مبدل می شوند.
همچنان کوسفند داران، در سال های اخیر متوجه نوعیت پوست نیز گردیده اند، چنانچه پوست های قره قل امسال، چه از نگاه سائز و اندازه و چه از نگاه رنگ جلا و گل بسیار خوب و کفایت بخش بود.
شاعلی عبدالغفور رجا رئیس انستیتوت انکشاف قره قل سوال دیگرم را در باره لامل های بین المللی، اینطور پاسخ میدهد:
لندن امروز بحيث مارکیت جهانی پوست قره قل قبول شده، چه این شهر به بسیاری ممالک علاقمند این متاع نزدیک است. همه ساله دو لامل یکی در ماه سپتمبر و دیگری در ماه نوامبر در لندن

مجله علمی و ادبی

جدول کلمات متقاطع

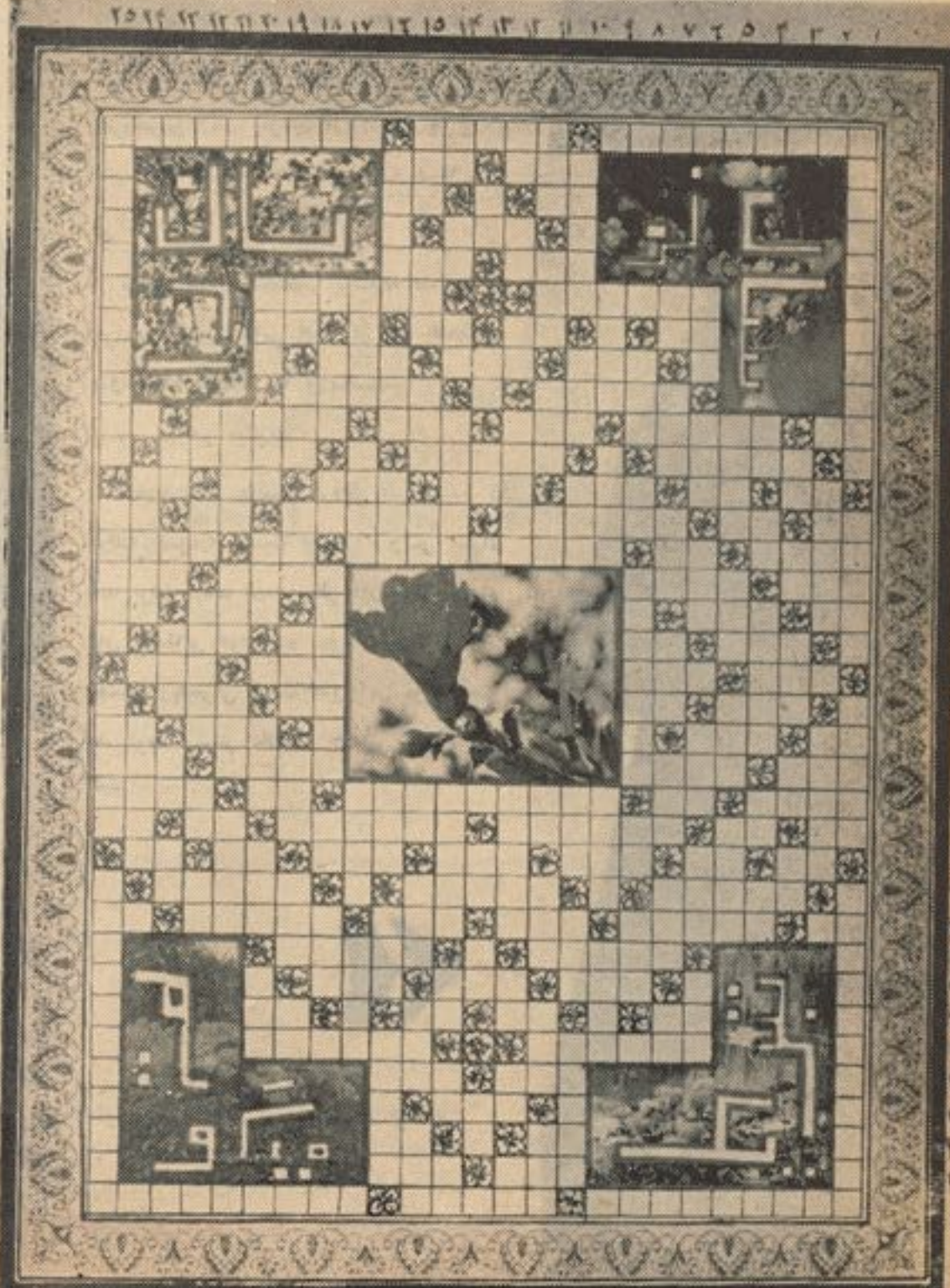
الفی :

۱- لقب آسیا - اولین روز سال نو - سرزمین آزادگان - یادداشت ونوعی از پول - دوست رفیق - ۳- اگر مخفف باشد - آخر اول الفبای ابجدی - ۴- لاله دردل دارد - ۵- پسر (عربی) - عشوی از بند - ۶- از ولایات کشور - از فلهای شرقی - ۷- مقابل روز است - توده خاک - حوت (پشتو) - کاهو (عربی) - ۸- از میوه های خوشبو - پرندگان دارند - با چنگیز آمده بودند - ۹- یکی از غذاهای خاص وطنی - تداوی - ۱۰- باغ وحش - برای یختن حیوانات بکار میبرند - قرص - پرنده ای که دشمن ملخ است - وسیله ایست برای تعیین سمت حرکت طیاره - جامش معروف است - ۱۱- فلز مایع - علامت - دلفی بر سر زبان است - ۱۲- بهار فصل آن است - مادر (عربی) - امر از رفتن - طلابه املاء غلط - گمگم - میزدون پایه - هستم (پشتو) - ۱۳- طرف - مقابل انس - از کشور های افریقای که در حال گرفتن استقلال است - اگر حرف اولش تبدیل به (ب) میشد یکی از ادویه یونانی میبود - کافی است - کسا را شاخص لچوج - ۱۴- هشتماد (پشتو) - این هم پرنده ایست - نام دیگرش سویس است - همراه (پشتو) - گردش دورانی - ۱۵- کم - یکی از آلات موسیقی - ترس - یک حرف مکرر شده - ۱۶- جیم بدون میم - برای نهادن چه ... وجه زرد - زیر پایت گریه دانی حال ... همچو حال تست زیر پای فیل - بالای آب قرار دارد -

۱۷- صاحبش مریض است - قبول نشده - تمام شد (عربی) - و این مقابل شب است - ۱۸- معدن - از ماههای عیسوی - جای گل و درخت - منفعت - ۱۹- یاری دادن - متکلم مع الفیر - ازادات حصر - کتابها - ۲۰- با سه سفرشش میشود - اقوام قدیم یونان - بازم یک حرف مکرر شده - علامت جمع غیر ذیروح - ۲۱- مخفف موسسه ملی متحد شیدا و حیران - گاهگاهی به عقب موتر می بندند تا باد بیشتر ببرد - هم اکنون شاید در دست شما باشد - ۲۲- آنچه از باران انتظار میروند - بز معکوس - بدون حرف آخر نام یکی از مثنویهای عاشقانه است - بوم سر بریده - از شعرای بزرگ کشور ما - ۲۳- شرر بی مقدمه - محتاج سمعک - از ولایات امریکا - از ولایات خود ما - شب عامیانه - ۲۴- ماده - ۲۵- پرنده ای زیبا که پر آنرا در ترمی و لطافت موضوع ضرب المثل قرار داده اند - از ظروف مایات - سختی - یک حرف در سه خانه - درنده است - از آلات قدیمی موسیقی - خوب نیست - ۲۵- هم شاعره بود هم مبارز - بدون یک حرف کارداست - مسافر (پشتو) - ۲۶- گل پشت و ... ندارد - بخوان بخوان ... فصل زمستان گذشت - در (عربی) - معکوس بره است - نوعی از ادویه - بند - ۲۷- خود کشی - مرکز لبنان - ۲۸- شهر (عربی) - هم غذاست هم دوا - سیرت - ۲۹- از سلاحهای خطرناک - دهان (عربی) - ماهی (پشتو) - غذای است وطنی - ۳۰- مراسم است با چینی اضافی - آسمانها - ۳۱- لین خراب - نکند دانام ... نخورد عاقل می - ۳۲- از خوانندگان معروف رادیو افغانستان - ۳۳- از بنای موسیقی - نیز - ۳۴- سرعت فهم - بین کوهها قرار دارد - ۳۵- طبر فاریابی آنرا زیر پای اندیش - میگذاشت تا به رکاب ممدوحش برسد - از ولایات سمت جنوب کشور - مثنوی شیوایی از ابو شکور بلخی .

عمودی :

۱- دانشمندی بزرگ از عصر غوریان که آرامگاهش در هرات است - نسبت سلمان شاعر معروف - غنی شاعر نازک خیال از آنجا بود - از آثار گورکی - ۲- کاشف کلر و فورم - از خوراکیهای کوهی و بهاری - ۳- عددی است (پشتو) - این هم عددی است (دری) - صیاد می نشاند - مرگ ناقص - ۴- بابت نیست - محل - از آلات موسیقی - همان عدد سابق است - دروازه دهان - ۵- داستان طولانی - بنام است - ماه یازدهم - مردان - انسان - هر کس بیشتر داشته باشد برفش هم بیشتر است - ضد صلح - چه خوش نازیست ... خوب رویان - اول و آخرش کم است و وسطش لبالب است - ۷- ماده حیاتی - نوعی طرف است - جلای معکوس - مرکز ایتالیا - بال شکسته - نیل در هم ریخته - مرد بدون پا - ۸- نوش بر شما مبارک باد - مرکز آلمان فدرال - کتابی از پسر مولانا جلال الدین بلخی - از آنطرف بیست است (پشتو) - بازم کتابها - ۹- دارای فرایند از گلهای خوشبو - امر لازمه تعمیر - بایک نقطه نشستن است - ۱۰- از ممالک اسکاندیناوی - سنگی که کارد را وسیله آن نیز میکنند - تکرار یک حرف در سه خانه - فهرست خارجی - بهاریش میوز - مرکز ولایت فاریاب - ۱۱- روشنی - این هم فهرست خارجی است - نومی و نام گلی است - تکرارش نام معشوق مجنون است - بسوک بابل - پیشرفت بدون آن ممکن نیست - حیوانی عظیم الجثه - نوعی سلاح است - ۱۲- فوت بی مقدمه - درنده - به غنچه تشبیه کرده اند - دارای امتیاز - پیدا نمیشود - تصحیف عم - امروز (پشتو) - تردید - ۱۳- مکان - اشاره به غایب - دیگر (پشتو) - شیر بی سر - از فلزات - حرارت شدید بدن - ۱۴- او - از شمادور باد - همه - ساحل ها - رسیده - صد هزار - طرف - زمستان - ۱۵- پرنده ایست - از ماههای قمری - از حروف الفبا - حرف تدا - عکس مو - دروازه - از شهرهای تاریخی ولایت هلمند - از آنطرف اره است - ۱۶- خیرها را از آن میشوند - تداست - منسوب به آن مدنی است - به بعضی دروازه هانصیب میکنند - از جوساخته میشود - مهمان (پشتو) - ۱۷- از سبزیجات است - شدت دارد - شهری در هند است - رو باه دم بریده - ۱۸- راه (پشتو) - علامت اشاره نزدیک (پشتو) - از مثنویهای شیوایی امیر خسرو - اگر ناتمام - از حیوانات مضر - ۱۹- ملخ بدون سر - خوردنی است - پلنگ (عربی) - خزنده خطرناک - با آن یونان است - بخته کرد - تکرار یک حرف - ۲۰- حیوان اصیل - حیوان اهلی - از حروف الفبا - درد (عربی) - این نیز در آن است - صحرا - ۲۱- عالم ادبیات - رنگ سرخ (پشتو) - بدون آن مزد نمیدهند - علی است - ۲۲- راه بی پایان - زهر - قریه - برادر گندم - حرف نفی (پشتو) - ۲۳- آلت موسیقی شبانی - روز گذشته - ذوب به املا - غلط - فالین بالین - موتر شهری - ۲۴- نرم و گوارا - از ولایات کشور - ۲۵- این هم اثری از گورکی است - نوعی از روز نامه - سطح مرتفع است در شمال کشور - اثری از ارنست همینگوی .



طرح کننده : صالح محمد کبیر

ازدوستکاران

شکست سکوت

از: هامون

زبای مرغکان بگسست
بهار همپای نظم نو
سرایای عروس آریانا را
بمزیور های رنگارنگ
از: م ، هامون
آذین بست

زمین ازسپهر
شکوه بی بدیل نوبهاران را
بیای شاخه های خشک
فرازبرگهای زرد
کنار برکه های سرد
میریزد
وخور شید جهان افروز
جراغ زندگی در دست می آید
ونفس چهره زنگی شب نابودمگرود

عقابان از ستیغ قله های نور
خروشان بال افشان
باز گردیدند
کلاغان ، لاشخوران ، ازکنار لاشه های
نیمه جان
بار سفر بستند

دگر ازکوچه های سپهر
واز قلب بیابان ها وازبهنای کپساران
صدای سهمگین تو فان
بگوش رهروان ناید
و شب هنگام
صدای زوزه ترس آور گرگان
نلرزاند حصار قلب چوپانان صحرارا

سکوت دیر پا بشکست
وزنجیر سپیده دی

بهار امسال رنگینست
وبوستانها نگار نیست
جهان گویی ز آتشبازی گلها
نگارین خانه چین است

چمنزاران شکوفان شد
ومرغان مست مست نغمه خوانیها
وگلها همفلس بانغمه های جانفزای باد
نهاده سربگوش کودکان سبزه های خام و
نورس
قصه میگویند
قصه کولاهای برف وبارانها وتوفانها
قصه پائیز غارتگر
قصه تاراج بانگستان

بهارآمد
وهمراه بابهاران

بهار

عالم بپر بار دیگر ز نو، دست جوان شد،
سبز شد، هجانی در میان مردم پدید آورده
درختان شکوفه کردند، خزه ها بر لب جویها
روئیدند، نهر ها روان شدند، همه جا شور
وغوغا برپا شد، درباغ بلبل برای شاخ
گل سرخی نغمه دل سر میدهد، قناری ها
پرو بال زنان ازین سو به آنسو به پروازدر
آمدند.

باغچه های پرگل شد نسترن ها یاسمن ها
بارایعه های بهشتی شان از هر زمین وازمیان
هرباغ وبوستان سربردار آوردند.
غنچه گل سرخ دلبری آغاز کرد، بر ای
بلبل که به فغان آمده بود آواز سرداد تا ز
فروخت غمزه درگارش افکند، تاوقتیکه دهان
گشود، ازهم باز شد، مثل یک دختر زیبا
که تازه ازبلوغ گذشته و به مراحل زیبا یسی
رسیده باشد....

بلبل شوریده حال ناله سر داد، اشک
ازدیدگان فرو ریخت زیرا که اوراخوا بملفت
درد بوده بود. وقتی گل باز می شود، او از
اول شب بیای گلبرگی که هنوز باز نشده بودند
نشسته بود خون دیده فرو ریخته بود، اما
الوس که هنگام باز شدن نو گل زیبا او در
خواب بود، چه می شود کرد زندگی همسطور
است گاهی انسان دچار اشتباه می شودولی
چندان آن آسان است هر چند که بلبل هرگز
نتوانستند اشتباه خود را چندان کند.

بهار آمد

بنال ای مرغ خوش الحان بهار آمد بهار آمد
کلهستان ازگوش گشت سرسبز و مد هوش
دو چشمان سیه مستی دل و دین بردازدستم
گریستم ازسر شب تاسحر شد خشک اشکم
جوسهل میطیم درزیر پایش کی نظر دارد
بگوید قطره خونم بمن، آن دلنگار آمد
نویس ای خمامه از آن موکمر هر چند میدانی
نمیدانم زبانت لال شد با آنکه یار آمد

از: سید ناصر (خامه)

با کشور های جهان آشنا شوید:

سرزمین گل و بلبل

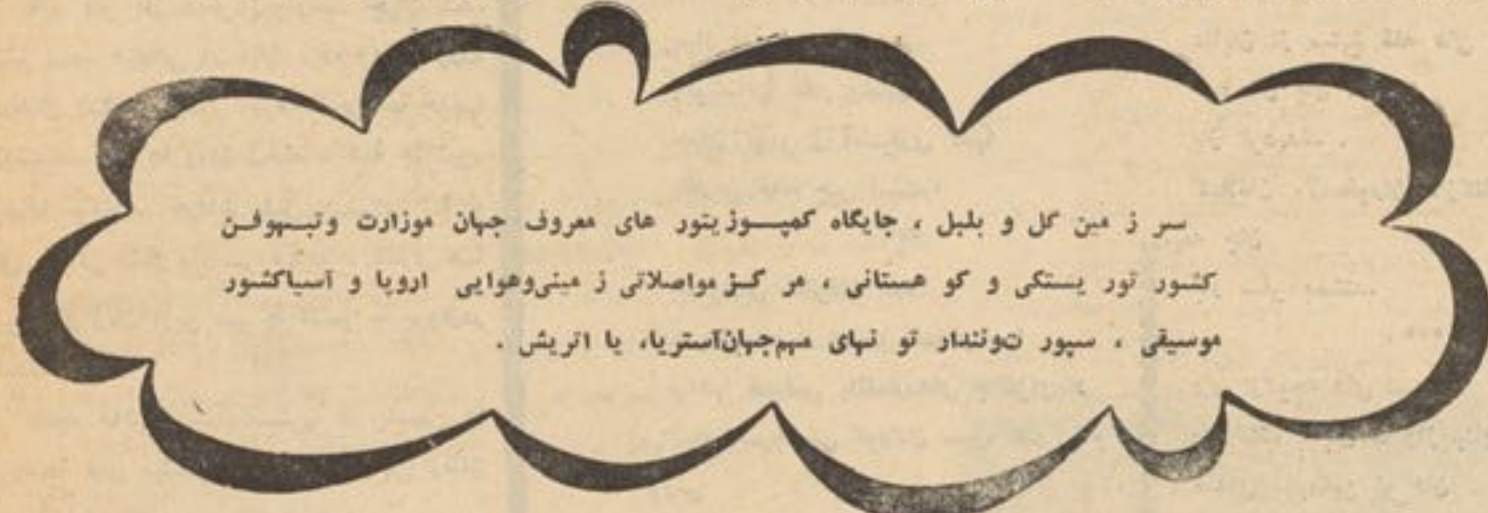
ترجمه و تهیه: دیپلوم انجیر عزیزالله کبگداه

معدن در لوبیز ، بو هنخی تجارت ، تکنالوژی کانولیک (رومان) در زا لسبور ک اکا د مسی موزیک و درامه ویانا ، اکادمی صنایع نفیسه و همچنان دیپلوم افتخاری زا لسبور ک از مهم ترین مراکز علمی اتریش بشمار میروند علاوه بر آن یکنه تعداد مکاتب حر فوی و مکاتب عالی تخنیک ، تجارت ، تربیه معلم ، هو تلداری و ارنستیکو دو هو شین ان دیده میشود که در مدت چهار یا پنج سال رشته های مذکور را پاس و دیپلوم های لازم را اخذ میدارند.

اتریش دارای کتابخانه های زیادی بوده که اکثر باسماهای قهرمانان و اشخاص برجسته کشور مذکور مسمی اند منجمله کتابخانه ملی ویانا از بزرگترین کتابخانه های این کشور به شمار رفته و در حدود دو میلیون جلد کتب میباشد که اکثر قلمی ، خطی و پر ارزش در همین کتابخانه تمرکز یافته اند در اکثر شهر

امپراتوری بزرگ اتریش - مجارستان بر اثر معاهده متار که (سنت جرمن انلی) به انگلستان و اتریش یک قسمت عمده ای - امپراتوری خود مجبور شد . سلطنت قدیمی اتریش ، هنگری مشتمل بر اتریش ، هنگری

تشکیل میدهد که در آن نواحی شپر ویانا پایتخت جمهوری اتریش نیز شامل است وادیهای دریای مشهور دنیو ب اتریش عبارت از اراضی تپه زار و جنگل زار است رود دنیو ب تقریباً تماماً ساحه اتریش را



سرزمین گل و بلبل ، جایگاه کمپوزیتور های معروف جهان موزارت و بتهوون کشور اتریش و کوهستانی ، مرگز مواصلاتی زمینی و هوایی اروپا و آسیا کشور موسیقی ، سپورت و تندرستو نهایی مهم جهان اتریش ، یا اتریش .

های معتبر تاریخی اتریش با معانی آسار نفیسه و نقاشی وجود دارد که بیشتر شهرت جهانی دارند. استیشن های رادیویی در شهر های بزرگ موجود و در پهلوی تلو یزیون به نشرات داخلی و خارجی خویش بزبانهای آلمانی ، فرانسوی ، انگلیسی و ایتالیایی می پردازند.



قصر شون بوهل که بالای صخره سنگی در کنار چیل آب د گردیده از زیباترین قصر های اتریش می باشد .

آب و هوای اتریش بصورت عموم معتدل و ببری بوده از طرف مغرب بعضی اوقات باد وزیده و در طول سال بارندگی دارد. در نواحی جنوب غربی زمستان شدید حکم فرماست کوه های اتریش از ارتفاع ۲۵۰۰ متر بالاتر دایماً از برف مستور است . اتریش جنگل های زیادی داشته در ارتفاعات بلند برف دایمی دیده می شود.

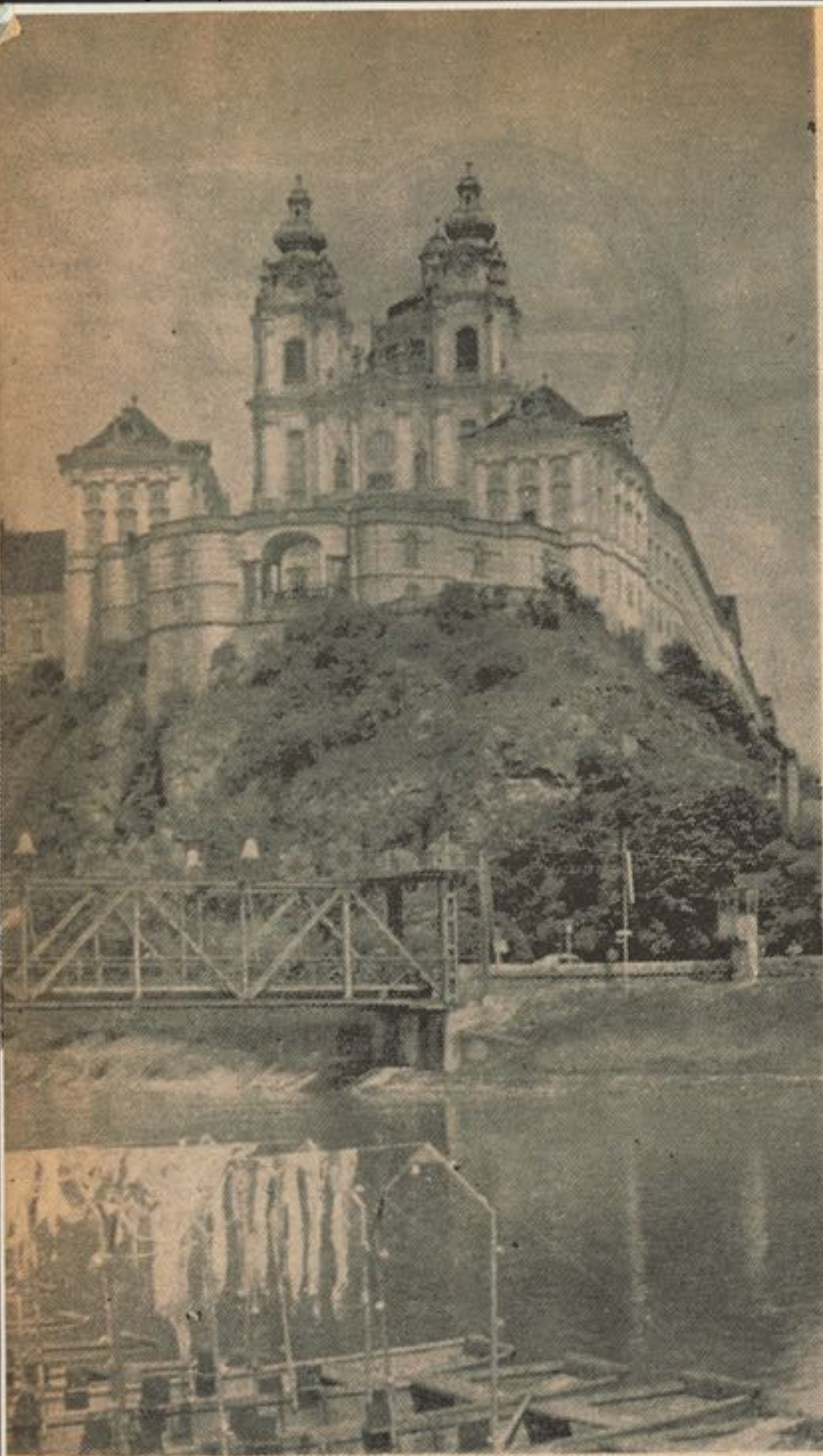
معارف درین کشور از زمانه های قدیمی رونق زیادی در بین کشور های اروپایی داشته تدریس در مکاتب متوسطه اجباریست اطفال بعد از سیری نمودن سن ۶-۱ داخل مکتب میشوند. اتریش امروز دارای ۱۲ هزار مکتب مسلکی بیش از یکپنجاه مکتب متوسطه ۸ یونیورسیتی حکومتی و مکاتب عالی تخنیک زراعت ، بیطاری و غیره گالی دارد. اکادمی سیاسی ، صنایع ، موسیقی و اکادمی علوم طبیعی ، تجارتی ، تخنیک در بسیاری از شهر های اتریش موجود اند. اکادمی علوم ویانا از بزرگترین اکادمی های این کشور محسوب می شود. بولی تخنیک ویانا و گرامی ، بوهنخی

چکوسلوواکیا و یوگوسلاویا زیر حکم فرمایی خاندان ساسی اتریش قرار داشت پایتخت آن شهر وین (ویانا) بود بعد از ختم حرب عمومی اول جهان سلطنت بزرگ اتریش - هنگری تجزیه شده بچکوسلوواکیا که در آن اقوام مختلف سکونت داشته اقتصادا یکی ، لکن از حیث وضعیت جغرافیایی و نژاد های مختلفه در آن وحدت دیده نمیشد و - جمهوری اتریش که اهالی آن نژاد آلمانی و یوگوسلاویا و هنگری تجزیه و تشکیل یافت نواحی سفلی اتریش بچکوسلوواکیا و قسمت جنوب با کوهستانی جنوب شرقی به یوگوسلاویا ملحق شد نواحی دره جنوبی و قسمت کوه آلپ اتریش بدولت ایتالیا تعلق گرفت باین ترتیب دولت اتریش از سهم داشتن به بحر محروم شد.

اتریش یک کشور کوهستانی بوده و سلسله کوه های آلپ در آن وجود دارد که بعضی قلل آن از ۳ هزار متر متجاوز است که اکثر از جنگلهای غلوه و قدیمه مستور اند. از نقطه نظر ساختمان بسمت کشور مجارستان سر نشیب بوده اراضی پست این مملکت را

- ۱- یکی از عمارات کشتنگ ویانا که مقر بلدی و پارلمان اتریش میباشد .
- ۲- اتریش کشور رقص و موسیقی - سنحه ای از سالون و رقص بال .





کیلومتر مربع ساحه میباشد که با آلمان ، -
 چکوسلواکیا ، انگری ، یوگوسلاویا ، ایتالیا
 سویس و لیختن شین همسر حد است .
 ۹۸ در صد نفوس این کشور اتریشی ۸۹۰
 درصد اهالی به دین عیسوی کا تولیک مسی
 باشند . عایدات ملی یکنفر سالانه ۱۱۰۰
 دالر میرسد . روز ملی جمهوریت اتریش به
 ۱۲۶ اکتوبر تصادف میکند . طرز حکومت -
 جمهوریت اتحادیه وی که در راس آن رئیس
 جمهور قرار گرفته و انتخاب آن هر ۶ سال با
 انتخابات عمومی صورت میگیرد .
 دولت اتریش از آشبار ها و دریا های

سرزمین خوش بقدر کافی فابریکات برقی
 تاسیس نموده است . صنایع آهن و ماشین
 سازی اتریش خیلی مهم است فابریکات -
 سامان برق درویانا امروز در قطار کشورهای
 عالی قرار گرفته است . صنایع قطار ، واگون
 سازی نساچی ، کشتی سازی در لنس ترقی
 خوبی کرده اند همچنین چینی سازی در شبر
 کنتل فلا رونق زیادی دارد چون مناطقی
 کوه آلب به نسبت کثرت جنگلهای غلومنیع
 و افرجوب است بنابر آن صنایع چوبی اتریش
 مخصوصا فرینچر سازی و سلولوز سازی
 ویانا و هکدا صنعت کاغذ سازی در سالهای
 اخیر انکشاف قابل ملاحظه نموده است .
 اتریش درسا ختن آلات موسیقی و ابزار
 جراحی و علمی که مرکز آن شبر ویانا است

پیش قدم و در تمام اروپا معروف است
 اتریش دارای ۴۰ هزار کیلومتر جاده ۲۰
 هزار کیلومتر راه آبی دریایی ۱۲۰ هزار کیلومتر
 متر راه آهن دارد اتریش بعد از اکتوبر
 ۱۹۲۰ بر اثر معاهده سنت جرمن حکومت
 شاهی منحل و بصورت یک کشور دیموکراسی
 جمهوری در قطار کشورهای جمهوری جهان
 درآمد .

کوه های آلب با دره های روما نیک ، -
 پوشیده از جنگلهای سرسبز و گلپای -
 رنگارنگ و هوای تلبا ، رستوران ها ، استراحت
 گاههای توریستی بسط ها کیلومتر شرقا و
 غربا درین سر زمین خوابیده اند . جویبارها ،
 دریاها و جیبیل های آن دایم آبر آب بوده برای
 سیاحت و شکار حیوانات و ماهیگیری خیلی
 مساعد است .

اتریش در چارهای سرکها ، راه آهن
 و خطوط هوایی اروپا قرار گرفته و یکی از
 مراکز مهم ترانسپورتی اروپا و آسیا بشمار
 رفته و مهمترین مراکز بین المللی رابهم
 وصل میکند از میدانهای هوایی مهم آن بر
 علاوه ویانا میتوان میدان هوایی تیرو ل ، -
 سالزبورگ ، سارتیا و استریا را نامبرد .
 ساینیا پایتخت گل کنتوت دارای مناظر
 فشنگ طبیعی بود ، بزرگترین جیبیل اتریش
 بنام ورت در همین شبر قرار دارد هزاران
 قایق و موتور کت در آن به گردش اند و مرکز

سیورت های زمستانی نیز بشمار میرود . -
 کلیسای معروف (بیرک گریشی) و جایگاه
 کمپوزیتور معروف اتریش چو زف هایدن
 در شبر ایژن اشتات که یک شهر تاریخی
 اتریش میباشد واقع شده است . آستریا پیش
 از ۱۲ هزار هو تل و جای رها یش و پنجمند
 استراحتگاه کوهستانی دارد که همه مجهز
 و با وسایل عصری آباد و میباشند . اتریش در
 طبابت و سامان طبی سرآمد دیگران بوده
 شفاخانه ها ، دکتوران فعال دارد چشمه های
 آبهای معدنی تقریبا در همه شهرهای اتریش
 موجود و رول بزرگی را در حیات طبی این
 کشور بازی میکند .

طوریکه قبلا ذکر شد آستر یا درسا ختن آلات
 موسیقی پیشرفت زیادی کرده است از اینرو
 مردمان این سرزمین را (ملت موسیقی و
 رقص) میدانند .
 عموما در موسم تابستان پروگرامهای
 کانسرت ، اوپرا و بازیها در اتریش برپای
 شود که درین نمایشات معروفترین هنر
 مندان جهان در اتمو سفر بسیار صمیمی
 اشتراک می ورزند که بعضی ازین نمایشات
 هنری و کلتوری شهرت جهانی دارند . دولت
 اتریش و موسسات هنری خصوصی سالانه
 درین فستوالبهای هنری از کشورهای دولت
 دعوت میکند تا در فستوالبهای مذکور اشتراک
 کنند .

فستوالبهای هنری اتریش از خود موفع
 و اوقات معینه ای دارند که سالانه در همان
 موقع و محل بر گذار میشوند .
 ویانا که بزبان آلمانی آنرا (وین) می نامند
 پایتخت جمهوریت اتریش است که بالای
 دریای دنیوب واقعیت دارد ساحه ۴۱۴
 کیلومتر مربع رادد بر گرفته است و از نگاه
 اداری به ۲۳ ناحیه قسمت شده است نفوس
 آن تکیه به دو میلیون میکند که ۲۲ فیصد
 نفوس اتریش درین شهر جمع شده و ۳۹۳۰
 نفر در یک کیلومتر مربع آن زندگی می
 کنند .

ویانا استثنای رول بزرگ و مهم اقتصادی
 کشور را بازی میکند که چهل فیصد تولیدات
 صنعتی و نود فیصد سرمایه بانکها در همین
 شهرتجموع کرده اند و از نگاه صنایع دستی
 ویانا پیشرفت زیادی کرده است . قبل از
 جنگ دوم جهانی ویانا شامل صنایع ضعیفه
 بوده که مخصوصا برای صادرات تخصص
 داده شده بود . بعد از جنگ صنایع مذکور
 ازین شهر رخت بسته و جای آنرا صنایع
 ماشین گرفت که عبارت از صنایع آلات -
 الکترو ، تخنیک ، اندازه گیری و انجیری ، -
 پولیگرافیک و غیره بوده بر علاوه صنایع
 کماوی ، نفت مواد خوراکی درین شهر پیشرفت
 قابل ملاحظه ای نموده است .
 ویانا دارای ۴۶۰ موسسه پولی -
 کربندی و بیمه ها میباشد دو بانک بزرگ و

یکی از حوض های شنا که جوانان اتریش
 سخت به آن علاقمندند .

تالوزی
 مسی
 نفیس
 از مهم
 نده علاوه
 عالی
 نداری
 و و که در
 کوروا
 اوند
 بوده که
 رسته
 ملی
 شوریه
 کتب
 زش در
 شهر
 سار
 سهرت
 ر شبر
 زبون
 انهای
 مسی
 شرم
 ترین

پنهان کردن خطاها و کمبودها...



سائیکه می آید



استدلال غیر منطقی یا منطقی سازی و یا دلیل تراشی عملی است که از روی آگاهی شخص صورت نمی گیرد و آن عبارت از آنست که شخص برای موجه قلمدادن عمل نامطلوب و نامعقول خود یا برای حفظ ارزش شخصی و یا به جهت فرار از سرزنش چه بوسیله نفس خود و چه توسط دیگران به دلیل آوردن غیر حقیقی می پردازد.

روش منفی بودن یکی دیگر از روشهای است که برای پنهان کردن خطاهای خودبکار میبرند. در این مورد شخص عکس آن میکند که از او انتظار دارند و با گفتن کلمه (نه) می خواهد خود را از زیر بار مسولیت خارج سازد. این روش وقتی بصورت یک عادت در آید موجب می شود که شخص منفی باف، بار

که سال خود را باید با کار آغاز کنیم و دشت و دمن دیار ما به بازوهای توانای جوانان ما محتاج است اجتماع ما از جوان امروز ایثار می خواهد و از خود گذری توقع دارد و در توانم در پر تو اتحاد همگانی در تحت پرچم زیبایی جمهوری خود جمع گردیم و جهانی خلق کنیم که بیش از همه در آن -

کنون که مادر استانه سال نو فرار گرفته ایم و بهار سال ۱۳۵۴ را با آرزوی های نوو امید های بی پایان استقبال میکنیم و امید داریم که طغنه بهاری برای وطن ما و اجتماع ملتت این حقیقت روشن کردیم که وظیفه مادر فیال وطن ما و اجتماع ما چه بوده و چیست. و کشور جمهوری ما از ما چه توقع دارد.

سعدت و خوشبختی، کار و درد ملی موجود باشد و اولاد آینده خاک ما متوجه خالیکاهای پارینه خود گردند و بگویند که بیش از همه متوجه این نکته گردند که سعادت آنها، سر فرازی، آنها آراستن آنها مربوط به اجتماع

ایمانوز موقع آن فرا نرسیده است که از خواب های پارینه بیدار گردیم و درین دمیکه ملتت می خندد و فضای طرب انگیز بهار از عطر های شکوفه مملو است و چهره پرتوگان در شاخساران بلند، بلند است ولی کنون نغمه آنها و صدای آنها نوید تازه بنامیدند آنها است.

یا گفتن کلمه نه، باید از مسولیت های خودشانه خالی نه کنیم

هدف دور میگردد و جبران آن ایست: بعضی اینکه خود را از غایب خود دور بسازیم و خطاهای خود را مخفی کنیم و کارهای نامطلوب انعام دهیم بهتر است یا تقایص رو پرستوییم و آنها را بپذیریم و اگر جبران آن امکان دارد بگوئیم که آنها را جبران نمایم.

گاهی اوقات شخصی برای رسیدن به هدف یا آرزو، کج خلقی را پیش میگیرد و علت عمده کج خلقی از آنجهت است که مانعی بسرای رسیدن به هدف خویش می بیند چنین روشی البته باعث عدم احترام و بی میلی می گردد و شخص به عوض رسیدن به هدف از

پیکهای بهاری



فضل احمد صیقل

صالحی فضل احمد صیقل فارغ التحصیل لیسه غازی که بیشتر به مطالعه کتابهای علمی علاقه دارد، می خواهد که سال نو، بیشتر به کتابخانه ها مراجعه و به مطالعه اش بپردازد. اوسالی را که گذشت، برایش یکسال دلچسپ و از هر نگاه خوش آیند خواننده گفت: (من درین سال نسبت بسا لهای گذشته بیشتر درس خواندم و نمره آنها هم برایم قناعت بخش بوده).



بیغله فوزیه واحدی

بیغله فوزیه واحدی فارغ التحصیل لیسه زرنگه طی صحبت سال ۱۳۵۳ را یکسال نیکو خوانده گفت: (آرزو دارم، تا در سال نو در کانکور پوهنتون موفق شده به فاکولته مورد نظر خودنا مل شوم و به این ترتیب سطح و اندخته علمی خود را بالا ببرم). به بهار علاقه خاصی دارم، میخواهم با تبادل خویش از مناظر زیبای کشورم بیشتر مستفید گردم و در قسمت بخت و بزم خواهم نوآوری های باورم.

عقاید جالب در باره مود

«عده از خوانندگان ما طی نامه های جداگانه درباره مود نوشته اند:

شاعلی محمد عثمان از قبرویان می نویسد: در بسیاری از مجالس خواه ناخواه صحبت از مود میشود ازین رهگذر بنظم مود مینی ژوب طرح براننده ای است. اما فقط برای دختران جوان که سن شان بین بیست و پانزده تا بیست و سه است نه برای خانمهای چهل ساله. بهتر است خانمها این مود را برای دختران شان بگذارند.

«شاهلی محمد نذیر از کارته پروان می نویسد:

(توتیکی) پدیده تازه است اما من آنرا قبول ندارم زیرا از نظر قانون کلی و تقسیم



آنها به دو جنس مرد و زن عقیده دارم ولی این دخترک (توتیکی) نه یک پسر است و نه یک دختر چون یک پسر تا حد او نمی تواند شکننده و ظریف باشد و یک دختر کامل هم مانند وی نمیتواند و نه باید فاقد جاذبه زنانگی باشد. پس بهتر است یا مرد باشد یا زن.

«بیگله ماری از لپسه زر گونه درین مورد نوشته است:

به عقیده من مود بیشتر برای زنان و دختران مورد بحث است تا به مردان ولی دیده شده که عده از پسران گوی سبقت را از دختران درین قسمت ربوده اند و چنان درین قسمت معلومات دارند که دست دختران را از پشت بسته اند.



مینی ژوب خوبست اما...

برگل و سبزه زارهای زیبای سال .

بهار لبخند میزند

کنون روزهای روشن و پرشور بهار آغاز میشود زندگی لبخند میزند.

کنون بهار است ماه حمل بهار میخندد ماه ویکتور هوگو!

روزهای آسنا که خاطرات دلفریب بهاران گلشسته را بیاد می آورد و از روزهای جوانی حرف میزند .

درختان چترهای گل بسر کرده اند در دشت ها گلپای سرخ روئیده است مرغکان آرام آرام نغمه زندگی را میسرایند .

تاج افتخار و سربلندی فصل سال بانسیم صبحگاهی و طلوع آفتاب بهاری توام شده در شاخهای درختان هوای عطر آلود آنرا بخوبی میتوان حس کرد .

غروب آن از عشقهای سر مست جوانی سرشار است زبانه های شب که به آسمان نگاه میکنم صدای فرخنده دل انگیز سازی را میشنوم که مینوازد بهار لبخند میزند.

مترجم : ر. اعتمادی

سخنران بر گزیده در باره عشق از

مردان بزرگ

خوشبخت آنکسی است که خداوند به او دلی بخشیده که شایسته عشق و سوز و گداز است هر کسی که اوضاع عالم و قلب انسانی را در آینه دوری عشق و درد ندیده باشد هیچ حقیقت ندیده و از دنیا چیز نفهمیده .

عشق سلطانی است که از مرکز قلب به سایر اعضای بدن حمله نموده زردی را در رخساره لکنت و رادر زبان و ضعف رادر عقل بیادگار میگذارد و معائب و خطایای معشوق را در نظر عاشق محاسن جلوه میدهد .



محمد عظیم هاشمی

همسپری گرامی!

البته طلعه بهار و سال نو برای همگان فرخنده و امید دهنده است درین ماه سال است که امیدها بیشتر و آرزوها بی پایان تر می گردد.

ببخشید که میگویم آرزو ها بی پایانترا زیرا یک جوان که پس از فراغ تحصیل قدم در مرحله اولین ماموریت خود میکند ارد می خواهد برای خود جهانی خلق کند که مطلوب اوست و به انتظار او درس خوانده و شبها روزهای رنج آوری را سپری نموده است



رحمت الله

یا پیامهای سال نو

شاهلی رحمت الله قرطاسیه فر و ش میگوید:

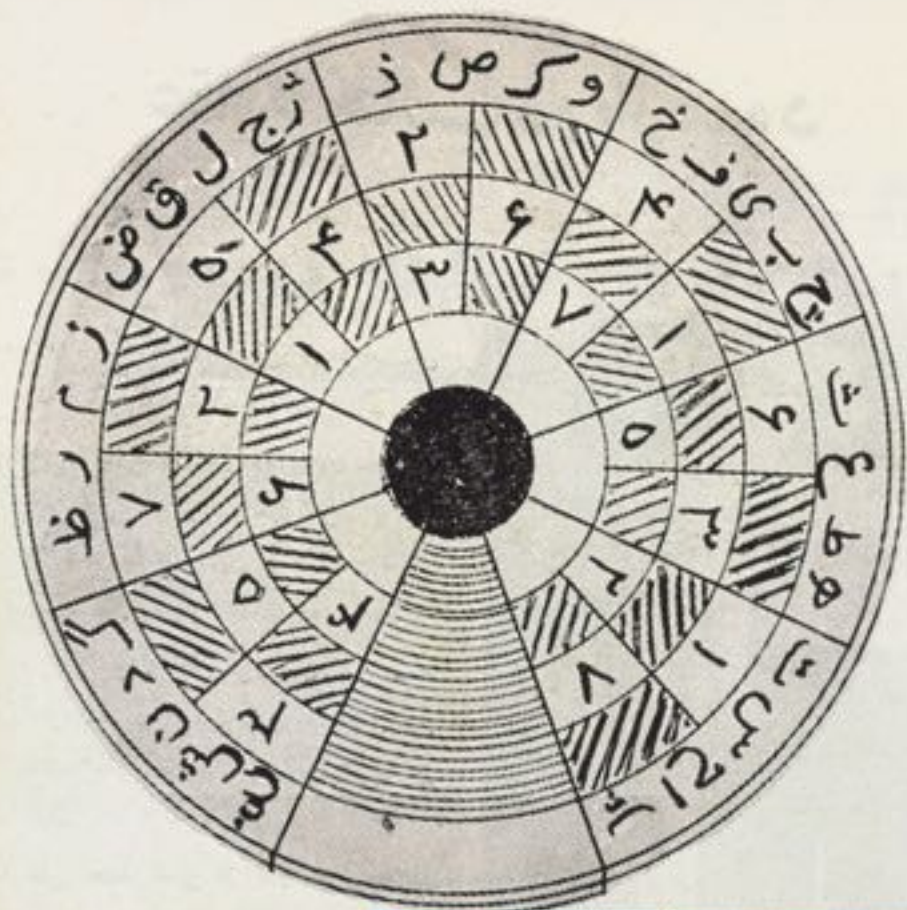
(آمد وارم بهاری را که در پیشرو داریم به همه هموطنان گرامی نیک و دلپسند باشد آرزو دارم که سال نو و بهار نو یکسال پسر خیر و برکت باشد من آرزو دارم که درین سال با استفاده از موقع از بعضی ولایات کشور دیدن کنم زیرا گفته اند که سفر خودش یک درس است. درس برای زندگی و درس برای یک زندگی پر تحرک .

فال حافظ

ترتیب از: من، بهنام

خوانند گمان گرامی!

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرق نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا مثلاً پنجم) در زیر همان حرف مثلثی قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنکام به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید. مثلاً روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس مربوطه به این حرف دیده میشود یعنی «۷» را اختیار نموده اید. باید به بیت مربوط به روز یکشنبه در صفحه اول حافظ مراجعه کنید.



بهارت را تبریک

میگویم

و به تمنای

سال بهتر

سال آرام

وزندگی خاطر

خواه

از چشم

کمره عکاس

دور نمی رویم



قال حافظ

شنبه

- ۱- شگفته شد گل جمر او گشت بلبل مست
صلای سرخوشی ای صوفیان باده پرست
- ۲- روتق عهد شبایست دگر بستان را
میرسد مژده گل بلبل خوش العان را

- ۳- گذار کن چو صبا بر بنفشه زار و بین
که از تطلو زلفت چه بفرار اند
- ۴- ساقی حدیث سرو و گل ولاله می رود
وین بحث با آلاله نماله می رود
- ۵- شد از خروج ریاحین جو آسمان روشن

- ۶- بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه شکن
به شادی رخ گل بیخ نم زد دل بر کن
- ۷- دیگر ز شاخ سرو سبزی بلبل عبود
گلپانگ زده چشم بد از روی گل بدور

یکشنبه

- ۱- کس ندیده است ز اشک متن و افدجن
آنچه من هر ره از بساد صبا می بینم
- ۲- خواهم شدن به بستان چون آنچه بادی تنگ
و آنجا بایک نامی پیراهنی دریدن

- ۳- آسایش دو کیتی نغمه میر این دو حرف است
دوستن مروت بسا دشمنان مدرا
- ۴- معاشران گره از زلف یار باز کنید
شب خوش برین قصه اش دراز کنید
- ۵- یارب کجاست محرم رازی که یک زمان

- ۶- ای صاحب گرامت شکر آه سلامت
روزی تفسدی کن در ویش بيشوا را
- ۷- زان باده که دو می گد عشق بفروشد
ما را دوسه ساغر بدهو گو رمضان باش

دوشنبه

- ۱- بر سر تربت من بامی و مطرب بنشین
تا بیویت ز لعلد رقص گسبان سرخیزم
- ۲- در خرابات مغان نور خدا می بینم
وین همه از نظر لطف شما می بینم

- ۳- پیران سخن ز تجربه گویند گفتند
هان ای پسر که پیرشوی پند گوش کن
- ۴- دلربایی همه نیست که عاشق بکشند
خواجه آنست که باشد نم خدمتگوش
- ۵- هر که خواهد که جو حافظ نشود سرگردان

- ۶- کس نیارد بر او دم زند از قصه ما
مگرش بساد صبا گوش گذاری بکند
- ۷- ببرد عشق بساز و خوش کن حافظه
رموز عشق مکن نش پیش اهل عقول

سه شنبه

- ۱- زیر بار است درختان که تعلق دارند
ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد
- ۲- مراد دل ز نماشای باغ عالم چیست
بسیست مردم چشم از رخ تو گل چین

- ۳- در بیان طلب گرچه زهر سوخ خطر است
م رود حافظ بیدل به تو لای تو خوش
- ۴- هر که خواهد که جو حافظ نشود سرگردان
دل به خوبان ندهد از پس خوبان نرود
- ۵- سخن درست بگویم نمی توانم دید

- ۶- ساقی بیا که یار و یار دیده برگرفت
در چراغ خلوت بیان باز در گرفت
- ۷- دوره منزل لیلی که خطر هست در آن
شرط اول آنست که مجنون باشی

چهارشنبه

- ۱- من ترک عشق شاهد و ساغر نمی کنم
صد بار توبه کردم و دیگر نمی کنم
- ۲- به زنگ سیه گردی هزاران رخنه در دینم
بیا گز چشم بعبارت هزاران درد بر چینم

- ۳- باغ بهشت و سبانه طوبی و فسر و حور
با خال کوی دوست برابر نمی کنم
- ۴- اگر آن ترک شیرازی بدست آورد دل ما را
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا
- ۵- من از آن حسن روز افزون که يوسف داشت دانستم

- ۶- محروم حسنت اجازت مگر نداد ای گل
که بر شوی نکستی غنایب شیدا را
- ۷- همه شب درین آمیسم که نسیم صبحگاهی
به پیام آستانیان بنوازد آستان را

پنجشنبه

- ۱- میان عاشق و معشوق فرق بسیار است
جو یار ناز نماید شما نساز کنید
- ۲- سخن سر بسته گفتی با حریفان
خدا را زین معما پرده بر دار

- ۳- بسا و خیال اهل درد بشتو
بلفظ اندک و معنی بسیار
- ۴- کام جان تلخ شد از صبر که گردیم بی دوست
عشوه زان لب شیرین شکر باد بیار
- ۵- عشق بازی کار بازی نیست ای دل سرباز

- ۶- دارم از زلف سیاهش کله چندان که میرس
که چنان زود شده ام بی سرو سامان که میرس
- ۷- زلف را حلقه مکن تا کنی در دینم
طره را تاب مده تا ندی بر بادم

جمعه

- ۱- طریق عشق بر آشوب و فتنه است ای دل
بیفتد آنکه در سن راه با شتاب رود
- ۲- ما در بیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

- ۳- زیر بارند درختان که تعلق دارند
ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد
- ۴- در بیان طلب گرچه زهر سوخ خطر است
م رود حافظ بیدل به تو لای تو خوش
- ۵- تلقین و درس اهل یک اشارت است

- ۶- هر سرو موی مرا با تو هزاران کار است
تا کجا بیم و ملامتگر بسکار کجاست
- ۷- منم مکن ز عشق وی ای مانی زهان
معلوم دارم که تو او را ندیده ای



صفت اخر

نوشته : الكسا ندر مژد بس

ترجمه : كاوشگر

شمعهای که در قلبم میسوزد



نان شب تیار بود. سطل های آب برای
 نستن سبب و آینه ها که در برابر آن
 دختران سبب پوست کنند و در آن ها
 سوهان آینده خود را ببینند. این رسم و -
 رواجی بود که در شب های لودین اجرا میشد و کنی.
 من به تعجب بودم که کنی را در آینه خواهم
 دید.

نامهان دینس بسوی من از گروه دختران
 روان شد. برایش گفتم:
 (فکر کردم می آید)
 جسمانش آرام بنظر می رسید. واعصابی
 نقره بی که چون شمع ها می درخشید.
 (می ترسیدم که نیامد ولی مردی دوا
 برایم آورد)

تبسم خفیفی بر لبانش بسته شد و برای
 بد لعهه جسمانش چنان نشان مباد که
 بگلشته دور می نگرد. بعد متوجه امشید.
 (اگر مادرم ترا نشان نمی داد نمی -
 شناختم. این لباس بکلی ترا تغییر داده
 است.)

و در همین لحظه لنتو کس پیداشد و برایم
 گفت:
 (نان برایت آوردم) رویش را بطرف
 دینس نموده گفت:
 (برویک دختر دیگر بیدار کن)
 دینس شانه هایش را بالا زد:
 (فکر میکنم بشراب ضرورت دارم) و لنگان
 به لنتو کس گفتم:
 (خوب نیست که با او چنین برخورد -
 در حالیکه بشقا بر بدستم می داد گفت:
 (ای آدم خوبی چقدر شله است.)
 و به این ترتیب من از زعه دو برادر آنماز
 یافت.

در این مدت حوادث عجیبی و شگفت
 آوری در قلعه گاللو مری رخداد. سرگذشت
 پدر خانواده به طرز فجیع و اسرار آمیزی -
 کشته شد و لوسی وضع بهتری یافت.
 یک روز که شام اول دینا میربود برای
 نان شب به گاللو مری رفتم. هیچکدام از
 مردان خانواده گرانث در آنجا نبودند. لیدی
 گرانث مرا با پیشانی باز استقبال کرد.
 ایزابل در حالیکه به من ابراز صمیمیت می -
 کرد گفت: (لباس سیاه برایت وقار و سنگینی
 می بخشد تو هم به سوگوار می ما شرکت
 کردی.)
 گفتم:
 (نمی دانم که منظور تان چیست)
 لیدی گرانث گفت:
 (او بقیه دارد که تو هم جز خا نوادمی
 هستی)

لیدی گرانث بانگاه پد برنده بمن دیدولی
 نمی دانست که من هلن کورین هستم. زیرا او
 متعلقه خانواده بز رگی بود و عرو سش باید
 به آن طبقه تعلق میداشت.

(امشب عجب هوا سرد است. فکر میکنم
 برف بیارد.) با این گفته شائش را بیشتر به
 دور کردنش بیچانده ادامه داد:
 (تو باید بفکر برگشتن نباشی ما جای
 زیاد برای خواب داریم و خو شحال خواهیم
 بود اگر بانی).

لوسی اضافه کرد.
 (درست است هلن. تو ازان آدم های -
 هستی که در هنگام غم شریک نیکی می باشی)
 ایزابل بسوی گلکین دید و گفت:
 (بین برف می بارد).

همه بسوی چار چوب کلکین های که بر آنها
 رنگ سیاه تار یکی پاشیده شده بود -
 تگریستیم.

برف باغنده باغنده می بارید و پروانه های
 بی بال برف بسوی زمین بال می گشودند.
 برف اعصابم را خراب کرد. نمی خواستم
 روی دلایلی به گاللو مری خواب شوم ولی آن
 شب مجبور شدم.

لحظات بعد مرد ها هم آمدند. دینس
 دستم را گرفت و بسوی میزنان برد. متوجه
 شدم که پایش مانند گلشته نمی لنگد. او
 بدون اعصاب برای لحظه ای قدر راست ایستاده
 شد و بعد لنگان به سوی اعصاب رفت و آنرا
 گرفت.

نان عالی بود. آتشپ یکی از آدم ترین
 شبهای بود که در گاللو مری گذشتانم و
 همین کار ترسی را از وجودم زدود فکرمی
 کنم خوشی بیشترم از حضور لنتو کس -
 ناشی میشد سعی میکردم تا به او بسیار نگاه
 نکنم تا رسوا نشوم. ولی ناگهان یکی از آن
 نگاه های عاشقانه ام بسویش پر و از -
 کرد.

بعد متوجه شدم که دینس ما را تحت نظر
 دارد و زما نیکه بسویش دینم بانگاه سرد
 کشنده ای بسویم دید. وضع بهم خورد و پس
 ازان از آنها معدرت خواستم و به لیدی -
 گرانث گفتم:
 (پس از آن شب های بیدار خوابی و خواب
 کمتر دارم).

مردی مداخله کرد:
 (آیا دواهای خوابی که دادم مؤثر تر واقع
 شد)

(آو، بلی) ولی دروغ می گفتم.
 اضافه کردم:
 من همه جا آنرا با خود دارم.
 (این دوا خواب از هیچ کرده بهتر است.)
 لیدی گرانث گفت:

(باید بعد از دوا یک نو سید نی داغ -
 بنوشی. هلن تو به اتاق زرد خواب خواهی
 شد اتاقی که کنار اتاق لوسی قرار دارد)
 با همه شب بخیری گفتم و باشمعی که به
 دست داشتم بمنزل دو م رفتم.

آتش کو چکی در اتاق زرد روشن بود و به
 اتاقم می می بخشید و به همه چیز از لباس
 خواب تابستر رنگ زیبا می بخشید.
 دوشیزه ای با پای های سنگینی چک آب
 داغ آورد و گفت:
 (بزودی سیر نیز برایتان می آورم. تشناب
 به آنسوی اتاق قرار دارد.)

اورفت و من لباسم را کشیدم و چین درازی
 در کوبیدم او یزان بود پوشیدم و بسوی
 تشناب رفتم. احساس کردم که بدنم صدای
 قدم ها ست و لی عقب تگرستم و کسی
 نبود. تشناب را یافتم. و هنگامیکه دو
 باره به اتاق خواب برگشتم دینم شبحی به
 زینه ها فرار کرد. با خود فکر کردم کسی
 پایین رفت.

به اتاق برگشتم همه چیز عادی بنظر -
 می رسید. ولی دینم که آب گرم نزدیک
 بسترم گذاشته شده بود و قاشقی کنار آن
 قرار داشت که بفکرم برای شربت خوابم
 مانده بودند ممکن سایه بیکی از نو گرهام تعلق
 بوده باشد.

قدیقه و چین را اویزان کردم و بطرف -
 دستکولم رفتم که در بین آن دوا قرار داشت
 ولی متوجه شدم که کمی تغییر یافته بود.
 بصورت یقین نو کرها به دستکول یکمهمان
 دست نمی زنند. به هر ترتیب دوا را گرفتم و
 بطرف بستر رفتم. آن ربا قدری شیسر
 نوشتیم.

به باریدن برف که روی شیشه کلکین
 چون پروانه ها نقش می یافتند تگریستیم:
 فکر کردم شمع را خاموش بسازم ولی احساس
 کردم توانایی این کار را ندارم.
 بنظرم چنان آمد چینی که به کوت بند
 اویزان بود بزرگ شده و بدرخت بز رنگ
 کاج بدل شد و خطوطی که بیخ و بر فیسر
 شیشه کلکین کشیده بود و حشتا که بنظرمی
 رسید. فریاد کردم ولی از گلویم صدا بر نیامد.
 شکل روشنائی و تاریکی از نظرم محو می شد
 و بعد همه چیز از برابرم فرار کرد...

ولی مژه هایم سنگینی می کرد
 و مثل اینکه بدنم نیز به این سر نوشت
 مبتلا شود. بعد صدای ز هزمه بگوشم رسید.
 این کابوسی بود که ازان بیرون شده نمی
 توانستم.



است ولی کلمات از دهانم خارج نشد. بر دیگر او رانیدیم .

روز بعد برف شروع به آب شدن نمود . نظرات آن از روی خانه های ویران کالسیوردی می چکید مانند اینکه بحال این خانواده می گریست .

لنوکس وادوش بستی شدند .

کنار بستر ایمنی گرانت نشسته بسودم . نامان دروازه اتاق خواب باز شد و ایزا بل برزین آمده پرسید .

(آدر جان خوب هستی)

ای گرانت باهنگی که از آن نفسرت بارید گفت .

بپتر است بر دیگر این کلمه را بزبانت نباری . جانی سعی کرد تو را بیاید و لی تو همه را زیر پایت گذاردی و فرار کردی . فکر نکن تو را شناختم . جانی بیچاره بتو علاقمندی پاک داشت . اونمی خواست قصه های نفرت آوردی که بر اطراف تو یغش شده بود باور کند . تو همیشه برای او یک لکه سیاه بودی . همه کس راجع به روابط تو و شوهرم می دانند .

وحتی همه همه مردانی که بدورت می گشتند . آن سفر طولانی به تو و خانواده ات تعبیل شده بود زیرا تو حامله دار بودی و آنهم از خسرت . بعد همه چیز رابه جانی گفتم و آن حادثه سوم رابار آوردی ولی حاله اردد بگری وجود ندارد که توبه آن عرو سی کنی . تو نتوانستی لنوکس را بچنگت بیاوری و به همین سبب تو اجازه نداری کلمه (مادر) را بکار ببری .

سکوت ترس آوردی بر همه جا بال گسترده بعد صدای خش خش بر راهسین بسته شدن دروازه شنیده شد . مانند ما اندیم .

چشمان ایمنی گرانت باز بود و لی از آن توری بیرون نمی چید . ولحظه بعد چشمانش برای خواب بسته شد .

بسوی اتاق لنوکس براف افتادم . وخواستیم که بر ایم بگوید که دوستم دارد .

دروازه راباز کردم . لنوکس بیدار بود و منتظرم . بسادگی گفت :

(آرا دوست دارم . هلن بامسین ازدواج می کنی ؟)

بسویس خم شدم . بعد لباش بن تماش نمود و بالاخره مزه آرامش رابعد از مدت های طولانی باز یافتیم .

کسی را از زینت ها پایین کرد . هوا سرد بود و انعکاس حلقه ای در برابر سگ ، بعد صدای شیشه ای وسعی کردم از دست این آروس غرد رادها سازم ولی تهری نبخشید . از لیام فریاد های بی شکل برآمد ، مغزیم به اهمیتگی هو شمار یش راباز می یالت ولسی لذت ج بهانی نداشتم . مغزیم بمن اظهارمیداد که چیزی انجام بده .

نامان چرخ زدیم (مرا افکار کردی) وچشممان باز شد .

باورم نمی شد ولی درد واقعا وجود داشت و همچنان بوی مشعلی به مشام میرسد و چیزی باکسی در گوشه ای مشغول کندن زمین بود . فریاد کردم و صدایم طنین عجیبی نمود و دوباره این کار را کردم شبیحی که مشغول کندن زمین در انظر ف (فعل باکره) بوده طرفم آمد . او دینس با صدای خشک و آمرانه گفت :

(چرخ نزن)

مرا به بیخ های آهین صلب و اریه دیوار بسته بودند و نمی دانم که در هنگام بیسویس چه بسر مانده بود و لی اکنون به صورت درست دینس و دیوا نگی هایش را درک می کردم .

برسیدیم :

راز من چه می خواهی . تو مریض هستی بگذار بتو کمک کنم .

(تو دیگر نباید از آن نگاه های که دیشب به لنوکس انداختی ، بیندازی تو باید از من باشی .)

در همین موقع صدای لنوکس آمد .

(دست نگه دار اگر او را آزار بدهی ترا می کشم) .

دست تپیدم که دینس سست شد و بروی چپه و گردنم سایه درازی انداخت .

(دینس تفنگچه ای که از جنگ گریه آمد آوردی بستیم است . آن را به پای لنگت آتش خواهم کرد و همینجا می گذارم تا با درد جانکه جان بد می)

(او جاتور فیه دی ؟)

دینسی درد که اتاق هلن روشن است و این ها کما که بسترش را خالی یافت . همه را بیدار کرد و متوجه شدیم که تو دینس نیز گذشته بودی . بعد تفنگچه ات را برداشتم و اینجا صدای هلن را شنیدیم .

تفنگچه را مانند و بند ها را از دستم هایم کشیدم . آن آزاد شدم .

• • •

انها سعی کردند اعتراض کنند و لی من گوش نکردم . بسوی ستون دود دیدم . جانی با کوبان از بین دود برآمد و روی دست هایش لنوکس فرار داشت . من و موری کمک نمودیم و در دوازه برای رفتن ایزابل بدرون آتش رفت . من سعی کردم بگویم او مخلوط

دیوانه در .

بقیه صفحه ۵۷

ده بغل گرفت وگریه کنده ده دامنه گزه برد و زیرخاک وستکها کش .
به او روز تا وقت گتیش بودم و گریه کنده سبل می کردم . ده آخر برش گفتم :
خراس دکه سگا پیدا شده از پایت کنده خوشتر و اورم گفت :
نی دکه سگا سرم خنده اکنن ، دکایش مره دیوانه ای کن .

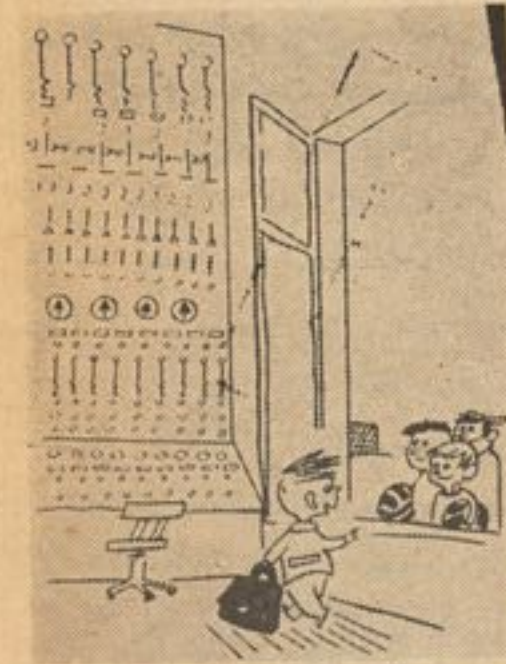
در روزی دوباره درخاطره ام زنده شد که :
سگم سرم خنده کنه ، گیایه گوسن
«کنه ...»
یک وقتی متوجه شدم که کریم هم بمن خیره خیره نگاه میکند ، خواستم بسویش لبخند بزنم که کریم با لحن شوخی گفت :
«آی که توام دیوانه شدی ، کمک بچیم تا حالتی سگ پیدا نکدی» .
چره نبود هر دو بلند بلند خندیدیم و آواز خنده های ما میان دو کان کریم با هم می خندت و جو می شد .
پایان
صفحه ۵۱



بدون شرح

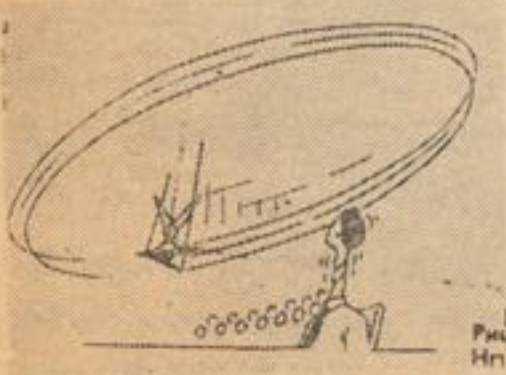
با چار پا

شخصی از دوستش پرسید:
- راست است که شما یکی رادو میبینید؟
در جواب گفت:
- آری! چنانچه شما را با چار پا می بینم!



من رفتم خدا تکمیل دار ... رفقا
تأثیر کتاب

شخصی گفت: زخم سه گانه دنیا آورده و
اتفاقاً روزی قبل از وضع حمل هم کتاب سه
تفنگدار میخواند، از این قرار تصور میکنم،
سه تفنگدار کتاب موثری است!
شنونده لبخندی زده گفت:
اگر مطالعه کتاب تا این حد موثر باشد،
پس باید خدا را شکر کنید که کتاب چهل طوطی
نمی خوانده است!



مردن درازی بالای جان آدمی

ژوندون



قرابت

يك وقت شخصی بر جعفر برمکی وارد شد و تقاضای کمک کرد، پس از چند روز که برای
اخذ نتیجه موفق شد جعفر را ببیند، به وی گفت:
چرا این قدر در پذیرفتن من و انجام مسئولیت تعلل میوزی؟ در صورتیکه بین من و شما
قرابت نزدیک وجود دارد!
جعفر با تعجب از چگونگی قرابت پرسید و مرد در جواب گفت:
پدرت در جوانی از مادرم خواستگاری کرده بود، و اگر ازدواج آنها سر می گرفت حالا من،
تو بودم.

بخل و امساک

شخصی بخیلی را گفت:
سبب چیست که با این دوستی و رفافت،
مرامهان نکرده ای؟
بخیل گفت: به جهت آنکه از قوه استیجاب
تو با خبرم! هنوز لقمه به دهانت نرسیده لقمه
دیگر برمی داری!
دوستش گفت: مرامهان کن، شرط میکنم که
در میان هر دو لقمه دورگت نماز بجای آورم

کارت ویزیت

روزی یکی از اشخاص از خود را می در غیاب
(ولتر) نویسنده اسپیر فرانسوی بدیدنش رفته
بود، برخلاف انتظار دید که وضع اطاق ولتر
بسیار درهم و آشفته و گردو خاک زیاد روی میز
تحریرش نشسته است!
از فرط ناراحتی با انگشت خود روی همان
میزگرد آلود نوشت (احمق) و رفت.
فردای آنروز تصادفاً ولتر را در سرک دید
و گفت:
دیروز خدمت رسیدم تشریف نداشتید!
ولتر بانگاهی فیلسوفانه براو گفت: بلی،
کارت ویزیت شما را روی میز تحریر دیدم!!

خرس و دزد

صاحب باغ انگور وارد باغ شد و دید يك
دزد و يك خرس مشغول خوردن انگور هستند،
صاحب باغ، دزد را گرفته به دوخت بست و
خرس را بیرون کرد و چوب را برداشت که دزد
را بزند.
دزد گفت: چرا تبعیض قایل شدی؟ کاری
به خرس نداری و مرا میزنی؟
صاحب باغ جواب داد: برای اینکه خرس
میخورد و می رود، مگر تو میخوری و هم می بوی



برخیز که بهار آمده !!

آرایش و پیرایش

اقسام کریم، پودر، لبسریسن، توریید بعضی مواد خام مانند اسپانس سرخی و غیره نیز تهیه و عرضه گردید

چون بار دیگر اموال خارجی بازار های مصر را پر ساخت صنایع محلی بایک رقابت شدید روبه رو شده کارگاه های دستی جای خود را به کارخانه های بزرگ گذاشت و عده یی هم در این رشته تخصص یافتند و میزان تولیدات بلند رفت. مثلا از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۰ از ۵۶۷۲ درجن لوازم آرایش به نه هزار درجن رسید. سر مایه های ملی برای تولید عطر های لوکس به کار افتاد و سه فابریکه بزرگ به وجود آمد.

صنعت آرایش پیش از هر چیز دیگر فن و هنر است ما ساز، توفی، و رنگ آمیزی موی و آرایش روی عملیاتی است که باهم اختلاف دارند و هر یک مستلزم وقت و اهتمام خاصی است. بالاخره متخصصین مصری به تمام اسرار صنعت آرایش پی برده اند و از سال ۱۹۵۶ به اینطرف تعداد متخصصین آرایش خارجی در مصر کاهش یافته است.

چون این فن در ممالک مترقی به موسسات آرایش منحصر نمانده به پوهنتونها نیز راه یافته است و به حیث یک علم فرعی در پوهنهای طب تدریس می گردد. با اینکه آرایش در جمهوریت عربی متحد از هر لحاظ پیشرفت نموده و لی بازم گاهی مشکلاتی مخصوصا از رهگذر

تورید بعضی مواد خام مانند اسپانس عرض و جود می کند. تصمیم گرفته شده است که تمام این مشکلات و لو به هر قیمتی باشد از میان برده شود چنانچه در این اواخر برای زرع بعضی نباتات خوشبو از قبیل یاسمن، نیلوفر و انواع مختلف گلها به پیمانه و سیمی در ناحیه شرقی اقدام به عمل آمده و این فعالیت در ساحه وسیع ناحیه نیز به سرعت روبه افزایش جریان دارد.

دختران جنگلهای سیاه در شب عروسی موی خود را در چنگ آرایش گران می گذارند تا تار از سرشان برکنند و رشته های مهره های رنگین را با چنان فشار بصورت های متقاطع به چهره های شان ببندند تا تادر گوشت رخسارشان فرو برود و بندیش جریان خون در ورید های چهره برافروختگی و آماسی به سیمای شان ببخشد.

این رنگ آرایش، زیبا ساختن باکندن موی و فشردن و بالاخره زیبا ساختن با استفاده از رنگ های گلها و گیاه های وحشی صورت بسیار ابتدایی آرایشگری بود که روزگاری هم دختران انگلیسی باگزیدن لب سرخی و رنگینی بدن میبخشیدند.

در مصر نیز هر چند مراحل تکاملی خود را پیموده است اما با مقایسه با فن آرایش اروپا نیان می توان اصالت های آنرا شناخت.

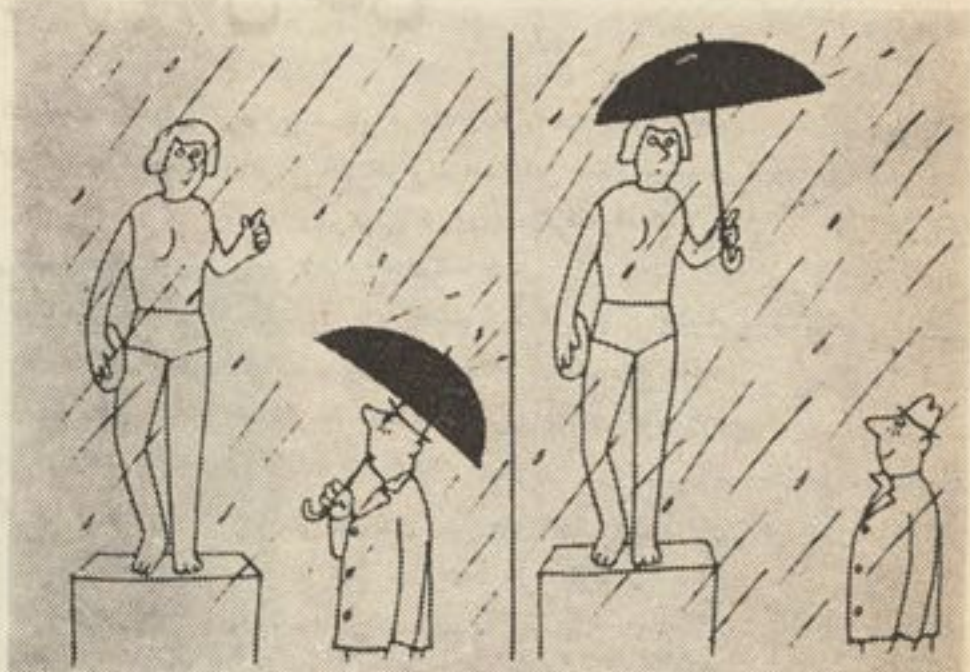
دختران جنگلهای سیاه در شب عروسی موی خود را در چنگ آرایش گران می گذارند تا تار از سرشان برکنند و رشته های مهره های رنگین را با چنان فشار بصورت های متقاطع به چهره های شان ببندند تا تادر گوشت رخسارشان فرو برود و بندیش جریان خون در ورید های چهره برافروختگی و آماسی به سیمای شان ببخشد.

این رنگ آرایش، زیبا ساختن باکندن موی و فشردن و بالاخره زیبا ساختن با استفاده از رنگ های گلها و گیاه های وحشی صورت بسیار ابتدایی آرایشگری بود که روزگاری هم دختران انگلیسی باگزیدن لب سرخی و رنگینی بدن میبخشیدند.

در مصر نیز هر چند مراحل تکاملی خود را پیموده است اما با مقایسه با فن آرایش اروپا نیان می توان اصالت های آنرا شناخت.

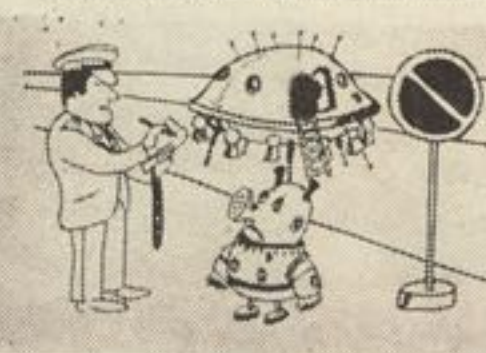
حق مشوره

خانمی وارد دارالوکاله می شد از وکیل دعوی پرسید : جناب وکیل، جریمه یک بچه یی که با سنگ شیشه پنجاه افغانی را شکسته چقدر است ؟ وکیل لحظه فکر کرد و گفت : پنجاه افغانی از پدرش مطالبه کنید ! خانم گفت : بسیار خوب، خواهش میکنم پنجاه افغانی مرحمت کنید زیرا این هنر از پسر شما سرزده است . وکیل بلافاصله گفت : ببخشید خانم، شما باید پنجاه افغانی دیگر لطف کنید، زیرا حق مشوره قضایی من در هر نوبت صد افغانی است !



بگیر که تو مستحق تر از منی !

دو افغانی دعا



بدون شرح

خانم بیماری دو افغانی به سائل داد و گفت این را بگیر و برای سلامتی من دعا کن ! سال نگاهی به دو افغانی و نظری هم به سرو صورت خانم انداخت و گفت : رنگ و رویت خیلی پریده، فکر نمیکنم دو افغانی دعا دردتورا دوا کند !؟

جواب انوشیروان

کسی مزه به انوشیروان عادل آورد و گفت : شنیدم که فلان دشمن ترا، خدای عزوجل برداشت ! گفت : هیچ شنیدی که مرا بگذاشت !؟ اگر بمرود علو جای شادمانی نیست که زندگانی ما نیز جاودانی نیست



بدون شرح

قصه های از غصه ها

خواهر : اکنون که نامه شما به اخیر می رسد میخواهم نظریات خویش را پیرامون افکار، نظریات و عقاید شما بنویسم . شما میدانید زندگی دوپهلوی دارد یعنی خوشی ها و غم ها این دو کلمه زشت و زیبا همیشه باهم رفیق اند هر گاه لذتی از تلخی ها و ناگواری و شکست های زندگی رانه بینم چطور ممکن است از خوشی ها و پیروزی ها و شادکامی های آن لذت ببریم . و اما عطف برگشته بزرگان که : هر قدر بر تجربه افزوده میشود بصیرت و آگاهی شخص گسترده تر و ژرف تر میگردد . پس آرزو مندیم گذشته هارا بباد فراموشی سپرده و از بهار عمر خویش که با بهار طبیعت یکجا از راه میرسد . صفحه جدیدی را در زندگی خویش گشوده و به امید اهداف عالی و زندگی سعادت مند پیش بروید .

به امید موفقیت

صفحه ۵۳

افسانه جهیل سیستان

دختر صابر شاه و پسر کمال خان

رود هامون هلمند با موقعیت جغرافیایی خود با اراضی پهناور مسیر خود از چندین هزار سال پیش مامن اصلی مردم ما بوده و با داشتن آب فراوان و خاک حاصل خیز شرایط مساعد زندگی مردم ما را فراهم ساخته و برای استقرار و تمرکز بیشتر نفوس امکانات بهتری را فراهم نموده است.

رود هلمند با شمول معاونین خود با سرعت زیاد به قلعه ی بست میرسد از اینجا به بعد از وسط دشت مرگومیر میگذرد. در حین عبور از این مناطق وضع جریان آن متغیر است. دشت مرگومیر به کنار راست رود هلمند واقع است، نسبت به حصص گرمسیر ارتفاع زیاد دارد، دشت مرگو و گرمسیر در حقیقت بعد از یک سطح مرتفع به ساحل سیستان افغانی گسترش یافته است. رود هلمند در وسط این دشت جریان دارد بعد از این رود هلمند خود را آهسته آهسته به ساحل کم ارتفاع و فرو رفته هامون هلمند میرساند و به آنجا میریزد.

بست، نادعلی و زرنج که شهرهای مهم تاریخی سیستان بوده اند، عامل اساسی شسرت تاریخی این مراکز اجتماعی و سیاسی و اقتصادی قدیم را میتوان در مساعدت و سازگاریهای طبیعی آبهای جاری رودخانه های این حوزه مطالعه کرد.

در وقت آبخیزی آب دریاچه هازیاذ شده هامون بزرگ هلمند (سیستان) را تشکیل میدهند در موسم بهار زمانی که مقدار آب هامون هلمند زیاد میشود، آب آن لیریز شده بیک حوزه فرو رفته دیگر که در چند کیلومتر شرق آن موقعیت دارد، سر از برگردیده، هامون دیگری را که بنام گودزره معروف است، بوجود می آورد.

رود هلمند در اوستا بنام (تومانت) یاد شده است، مورخان کلاسیک بناهای مختلف چون (انامند) و (انامندرس) آنرا یاد کرده اند. جغرافیه نویسان اسلامی این رود را رودخانه هزار شاخه خوانده اند. با اکتفا باین مطالعه ی هیلو گرافی بعد

از مقدمه مختصری افسانه فولکلوریک پیدایش جهیل سیستان رابه خوانندگان عزیز تقدیم میکنیم:

جهیل سیستان که در واقع کاسه آبهای باقیمانده دریای هلمند است به نامهای مختلف مانند هامون هلمند و هامون صابری نیز یاد میشود. این جهیل که قسمت زیاد سرحد افغانستان و ایران را میسازد. در گوشه جنوب غربی افغانستان میان (میل کرکی) و (سلیمان) واقع شده است.

عمق جهیل هنوز پوره معلوم نشده است و ملاحان و کشتیانیان از روی تجربه باین نظر هستند که چاهایی که آب آن کبود و بی گیاه به نظری آید عمیق تر است.

مردمیکه در اطراف و اکناف جهیل زندگی میکنند خانه ها و محل بود و باش افسانوی و جالبی دارند که بعد از نظر خوانندگان عزیز خواهد گذشت.

در چاهای عمیق جهیل، نی، نخ و توتک میروید. این گیاهها در بهار و تابستان آهسته آهسته روبه زردی میرود و تاقوس همچنان دوام میکند و بعد همانجا فرسوده شده از زمین میروند. در اطراف جهیل مالداران و صاحبان گله های گاو زندگی میکنند. بعضی از این ها سه ماه را آنجا ها گذرانده در تابستان و زمستان دو باره به خانه های خود بر می گردند.

گاو داران اکثر تمام سال در آنجا باشند و برای خوراک گاوهای شان از گیاه های خشک استفاده می کنند. خانه های این مردم از نی و لوتخ ساخته شده است.

برخی مردمان آنجا از نی چیری های میسازند که (اسیل) گفته میشود و به صورت عموم مردم کنار جهیل از خود خانه ندارند و در (اسیل) ها زندگی می کنند و غذای شان باشکارهای و دیگر برندگان دورادور جهیل تهیه میشود.

آواز فیرتنگ شکاریان در کناره های جهیل روزها و شب ادامه دارد و در لحظه ها آوای وحشی برندگان آبی آن گرانه هارا قطع میکند و خیل های بزرگ مرغان را برانگنده میسازد.

زندگی باشکار هر چند زیاد راحت بخش نیست اما مردم با آن خو کرده اند و این شکار شکل پیشه و سرگرمی ضروری را گرفته است.

افسانه جهیل

بود نبود یک پادشاه بود نام این پادشاه صابرشاه بود و در آن زمان در کنار رود هلمند و چهار برج پادشاه دیگری بود که کمال خان نام داشت.

دریای هلمند از زمین های کمال خان راهش را تا زمین های صابرشاه باز میکرد و فیضش را به هر دو می رسانید.

روزی کمال خان برای آبیاری زمین های بی حاصل خود زن و مرد را به ساختن بند بزرگی فرمان داد. هیاهوی مردم، روز ها از صبح تا شام در کنار هلمند پیچید و بند بزرگی آباد شد که نامش را بند کمال خان گذاشتند.

آباد شدن این بند بیکالها زمین صابر شاه را از آب رود بی بهره ساخت و او را برای سالها به خشک آبی گرفتار کرد. از قضا کمال خان بگری داشت که در دلیری و مردانگی بلند آوازه بود و صابر شاه هم دختری داشت ماهروی و مشکین موی. روزی چشم این پسر به صورت زیبای آن دختر افتاد و یک دل نه صد دل عاشق بقرار او شد. پسر کمال خان دست به دامن پدر انداخت و از آتش سوزانش رابه وی بازگفت. همان بود که اسپان خاصه با زور سیم آراسته شدند و خواستگاران با نطقه های گران بها راه حصار صابر شاه را پیش گرفتند.

گاهی که این خبر به صابر شاه رسید. خواستگاران کمال خان را نزد خویش خواست و گفت که دخترم رابه شرطی به پسر کمال خان میدهم که کمال نیم زو آب مرایک زو بسازد یعنی به اندازه نیم خشت آب رو رایک خشت بسازد چون پسر کمال خان نزدیکش نهایت عزیز بود این خواهش را کمال خان پذیرفت و نیم خشت آبرو را به اندازه یک خشت بزرگتر ساخت.

منجمان آن روزگار پیشگویی کردند که

علیشیر نوایی

ست. به گروه خود پیوست و بر فرس های یاری که زیاد زیر درختان گسترده شده بود اوزانو نشست. آدمهای خسته از کار در حالیکه دعا خواندند بزمبانی دری، ترکی و الوسته فری که برای ارسلانکول بیگانه میشود، به صحبت قبول بودند و گاه - گاه بسوی دیگ بزرگی بفاصله چهل - پنجاه قدم دورتر قرار ست و در اطرافش مردم حلقه زده بودند و بخار از رویش بر میخاست، نگاه میکردند . سرکار با بروهای درهم کشیده بعد از آنکه می به دوره افکنده اشیرا مخاطب ساخت: - شروع کن!

بیر مردی که وظیفه گسترش خوان و اس داشت، پیشروی هر کس یک، یک و زن ملایم گذاشت و بعد از آن در طبق سفالین گلدار «مستاه» کشیده شد . ارسلانکول بر طبق عادت از صرف غذا ستر از دیگران فراموش یافت و چون بسا ناراض خویشت «نان و نمک» شده بود، بدون در انتظار آنها بنشیند، از جا برخاست. در تمام ساحات کار، سرو صدا خفته شد. فقط بچه های شوخ در اطراف شترها لیلهایی که مصروف استراحت اند، گرد ، برای حیوانات مزاحمت ایجاد میکنند. اینجا و آنجا آدمهای بیکار برای تماشای رت جدید قدم میزنند .

از سلانکول به محل کار چند لحظه قبل آمد . اینطرف و آنطرف گشت و خودش منوجه نشد که چطور ناگهان از راه خوازه آمده است . از مهارت استادانی که ن گنبد با عظمتی را نظیر اطفالی که گنبد می سازند بدون کمترین تردد و تشویش تصاد و اطمینان خاطر بر پا میدارند، دچار می شد .

سبس به خوازه هائی که در اطراف گنبد با گردیده بود، تکیه کرد و بدور دستها هم دوخت . هر قدر به دقت بنگری، مدرسه باکین، مناره های سر افراشته به آسمان شک های قشنگ پرنقش و نگار شهزادگان کنگره های دزهای شکوهمند، در میان اج سبز درختان و سبزه ها، یکی بعد از در نظر مجسم میگردند . بسا اینکه سلانکول اکثر این جاهارا از نزدیک دیده ، با آنها از فاصله دور دست زیباتر و لوهمند تر بنظر میرسیدند . ناگهان در برابر او اوساحه بزرگی که با درختان سرو محاصره دیده بود مشاهده شد . از سلانکول خود بود گفت: «هان، مگر این «باغ جهان آرا» است ؟ فقط خود آنست ...»

آنجا ... خیابانها دیده میشوند: او خودرا به چوب خوازه تکیه داده، مانند بیکه خویشتن را از دست داده باشد، در دست ها چشم دوخت: «که میدانشاید

هنگامیکه بهار میرقصد

بقیه صفحه ۳۵



در تمام نمایشهای انفرادی او داخل گر دید. تماشا چنان همیشه برای باقی ما نمن بیشتر اوروی سنج کف میزنند تا این رقص (مناجات - رازونیا) را برای شان اجرا - نماید.

م. تورغو بنایوا بعد از آنکه بصفت رفاصه ای چیره دست شهرت یافت به طرح تنظیم و پرود یوس رقصهای دستجمعی - پرداخت. در سال ۱۹۳۶ بهر او هی استاد علیم رقصهای گروهی نمایشنا مه (کلسره) را تنظیم کرد.

در سال ۱۹۳۷ با ایگور مو سیف در گروهی که زیر نظر وی کار میکردند به کار آغاز نمود. در سال ۱۹۵۴ دسته کوچکی را از فارغان انستیتوت رقص متشکل ساخت. این دسته کوچکی هسته انسامیل (بهار) را تشکیل دادند.

در سال ۱۹۵۷ یعنی قبل از شروع - فیستوال جوانان و دانش آمو زان در مسکو، تعداد اعضای گروه دو چندان گردید. اکنون تعداد آنها به پنجاه نفر میرسد آنها پیشرا زده پروگرام و بیش از دو صد نمایش مختلف را اجرا میکنند .. هر سال به تعداد نمایش ها افزایش بعمل می آید. انسامیل در طی سفر های هنری خود به یا فتن رقصهای جدیدی موفقی میشود. این رقصها بر اساس سنن ملی که باز مانده قرون و اعصار گذشته میباشد، با آمیزه ای از رنگهای زندگی معاصر تنظیم میگردد.

م. تورغو بنا یوا تاکید مینماید که باید در اینجا تناسب و هماهنگی بعد اعلی رعایت شود تا رقص مورد نظر خصوصیت ملی خودرا از دست ندهد و اسلوب خاص آن مختل نگردد.

رقصهای نو

.. در آنجا دفترچه های یادداشت دلدرا من در اینجا بسر ببرد، شاید او همین حالا آراسته و پیراسته بسان پری، روی این خیابانهای سرو درگشت و گذار باشد. بالانکه صدمین همسر خاقان خواهد بود با آنها همهمه نمیرم مرا کاملاً از یاد برده باشد! .. سبیل نم و انبوه جانگاہ بر قلب جوان فشار آورد . آهی عمیق اژدل کشید . بعد از آن برای اینکه خویشتن را تسلی بخشد چنین سرود:

«ناتمام»

رقص زبان تنست ورقاصه گوینده ای آن .

کوچکی بنظر میرسد که روی ورقهای نفیشت با خطوط و نقطه های متعدد نقشبندی کشیده شده است - این نقوش عبارات از طرح ابتدایی رقصهایی است که هنر پیشه تورغو بنا یوا به ایجاد و ابداع آن دست می یابد.

رسوم و اشکال رقصهای جدید

هنگامیکه مصروف تمرین میشود آهنگ موسیقی در ذهن نقش می بندد نه تنها موسیقی ملی، بلکه بارچه های کلاسیک نیز درین زمینه با الهام می بخشد بعد از استماع موسیقی در حالیکه چشمها نم بسته میباشد، رقص جدید (متکامل) را در برابر خود (مشاهده) میکنم و بلا درنگ به کشیدن خطوطی نظیر اینها - گذاشتن نقطه هایی برای تثبیت حالتی چون قرار گرفتن رفاصه ها روی سنج .. حالت پراگندگی .. تلاقی در وسط .. والی آخر شروع مینمایم . هنگامیکه بار دیگر با آنها ملاقات میکنم، طرح رقص آینده تکمیل شده میباشد اما این کار کافی نیست، باید ادای حرکات را عمق بخشید و سیقل داد . طبعاً اینهمه ریزه کاریها در جریان تمرین و مشق بسر میرسد .

چنانچه بسر یک از رفاصه هاتو صیهمی شود تا هنگام اجرای نقش خود حرکت تمام رفاصه های گروه را در تصور داشته باشند .. فقط در چنین صورتی ممکن است انسجام و هماهنگی حقیقی را تضمین نمود. روی سن امکان (پنهان شدن) در عقب همباز پیدا وجود ندارد هر چند تعداد آنها به ۵۰ میرسد اما باز هم هر حرکتی بوضاحت در معرض دید و قضاوت تماشاچیان قرار دارد. بنا بر آن هر یک از اعضای گروه در دست هما نظیر بیکه به تنها می میرقصند، در هنگام رقص دستجمعی با کمال دقت و رعایت تمام ریزه کاریها باید برقصند.

مترجم: مهدی دعاگوی

ستاره

گان

افسانه

ساز



ماری شیلز و همکار دایمی او

رژیسور فرانسوی و ازدواج چهارم:

«رو گروادیم» رژیسور فرانسوی که شهرت بین المللی داشته و غالباً علاقمندان سینما و هنر پیشگان او را کاشف بر زیت بار دو هم خطاب میکنند سر انجام يك بار دیگر در دایره ازدواج قرار گرفته و تاجاییکه نشرات فرانسه گواهی داده است اینمرد چهل و شش ساله آرزو میکند که ازدواج او بصورت خیلی خصوصی و مخفیانه بشکل يك راز پوشیده صورت گیرد ولی این آرزوی او پوره نشد زیرا بعد از جدائی خیلی محرمانه از همسرش اخیراً دوشیزه «کاترین شنايدر» را بدم عشق خود انداخته است.

«کاترین» اصلاً دختر يك ميليونر پوره و صاحب چندین فابریکه های تولیدی و بافتندگی میباشد که تاکنون در حال تجردزندگی میکرد او ۲۹ سال عمر دارد که از همه جزئیات زندگي «وادیم» آگاهی داشتند و به جریده نگاران بصراحت گفته است هرگاه چیزی در باره ازدواج او می نویسد بی زحمت کلمه همسر چهارم وادیم را بپهلوی نامش علاوه نمایند.

زنان «وادیم» عبارت از بررژست بارو، انتی ستربرگ، جنی فوندا بودند که رسماً باوشان ازدواج نموده بود و حالا همسر چهارم او «کاترین شنايدر» است که بقول خودش تا آخر عمر باو بسر خواهد برد.

سیتو میک کوئین در محکمه :-
سیتومیک کوئین هنر پیشه معروف امریکائی این اواخر بیک مشکل بزرگ گیر شده است که گفته می شود این موضوع باعث رکود کار های هنری او شده و

مخصوصاً کار فلم نیمه تمام او را یکسره مختل ساخته است. جریان موضوع از این قرار است که «نیل آدفر» همسر سابق او که از کوئین دو فرزند هم دارد به محکمه شکایت برده و از محکمه تقاضا نموده تا به استغاثه او رسیدگی نموده و در مورد بیعدالتی که کوئین



«کاتیا» بدون عشق ازدواج کرد این موضوع بازار فروش ریکارد های او را گرم تر ساخت.

نسبت باو نموده حکم عادلانه صادر نماید. شکایت «نیل» از زندگی مشترک کوئین باستاره معروف فلم «لف ستوری» آلی میک گراف مایه میگیرد و در شکایت نامه تصریح شده که کوئین باید این حرکت خود را بایک مقدار پول قابل توجه جبران نماید. چون تاکنون حکم محکمه در اینمورد صادر نشده و کوئین مجبور است بپهلوی وکیل دعوی خود در محکمه حاضر باشد از اینرو کار های هنری او بر کوه مواجه شده است.

ازدواج بدون عشق :-
«کاتیا ایشیتین یکی از ستار گانی احجار کریمه ذوق و علاقه بخصوص المان بشماري آید که در گرد آوری

داشته و ستاره پخت او را درخشیدن گرفت که یکی از کریمه را دريك ساختمان نفیس بمعرض نمایش قرار داد و توجه واقع شد. «کاتیا» بعداً به آواز خوانی متوجه شد و مخصوصاً در امریکا هنر خوانی او بقدر کافی مورد تأیید گردید ولی این آواز خوانی های بدایره شهرت خواستنی نرسید که بیک ازدواج بی سرو صدا گیر شوهر او «کریستان برون» نام که آرزو ندارد همسرش باز هم بجهان هنر منسوب باشد. در دیگر این حادثه باعث گردید که ریکارد لانک پلی «کاتیا» بازار پیدا کند.

فلم بوبی و گلدن جوبلی آن :-
فلم بوبی محصول دایرکت پرو دیوس را جکپور یکی از پر صدا ترین فلم سال ۱۹۷۴ در قبول شده و با استقبال بی سابقه مواجه گردیده است. چنانچه همین استقبال گرم بود که چند قبل پنجاهمین هفته نمایش خود تکمیل و در دایره جایزه گلدن جوبلی واقع گردید.

گلدن جوبلی جوایز اختصاصی است و به فلم های داده میشود پنجاه هفته بصورت فول هاوس نمایش قرار بگیرد. جوایز گلدن جوبلی معمولاً از پرو دیوسر فلم تهیه و طی محفل مجللی بکار کنان فلم توزیع می شود و در خصوص گلدن جوبلی فلم



راچپور از همیل کپادیا هرو فلم بوبی فقط تشکر کرد.

حلقه های نزدیک سینمای هند عقیده بر این بود که راچپور بچه گلدن جوبلی فلم خود شاید دست کم يك هفته جشن پر شکوهی ترتیب



سیتو میک کوئن از زندگی مشترک با آلی میک گراف به مشکل

بزرگی مواجه شده است



حسابی پول مالیات دولتی که بعد از طرف مقامات مربوط قیمت اصلی فروش کشف شد پرو دیو سر به جرمه نقدی محکوم گردید.

«مای» در یکی از مصاحبه های خود گفته است از این رویداد جدا متاثر است و این جریان هم وابسته به شیوه کاریک موسسه تولیدی فلم های آزاد است که او را در آستانه یک اقتضاح قرار داد.

«مای» تصمیم گرفته بعد از این در موضوعات خرید و فروش شخصا خودش حصه بگیرد تا در آینده چنین یک موضوع تاسف آورو بدنام کننده خلق نشود.

«او گر وادیم» رئیسور معروف فرانسوی و همسر، چها ر ش «کاترین شنا یدر»

بگیرد و انعامات ابتکاری هم بکارکنان فلم تقدیم نماید.

او زلی علی الرغم این حدس راجکپور از ا... محفل ساده ترتیب واز عموم کارکنان میسر فلم ابراز امتنان نموده ودر اخیر طر... محفل اعلام نمود که بخاطر موفقیت فلم خود مبلغ يك لك كلكدار هندی فی متو را به مقامات دولتی تسلیم خواهد هنرا نمود تا دولت به حاجتمندان توزیع نماید کند راجکپور ضمنا گفته است این های کار را بخاطری نموده تا دیگر... رسید سازندگان فلم بعوض تشکیل محافل مداگیر خورد ونوش باید کاری کنند تا خدمتی نام به طبقه محروم و مستمند انجام شده از هر... بتواند.

برژیت بارو و عاطفه مادری :

«کاترین دینوی» ستاره افسانه بازار ساز فرانسوی که از چند سال باین طرف تصمیم داشت مادری باشد برای اطفالی که والدین شان آرزو ندارند آنها را داشته باشند بیاس این مفکوره میخواست ریکاردی در این موضوع قایم نماید. چنانچه در پهلوی چند طفلی که از دیگران گرفت یکی هم فرزند برژیت بارو بود که محصول از دواج او با روگروادیم میباشند.

کاترین از چندین سال باینطرف دخترک را تحت مواظبت و لطف خاص خود قرار داده بود که برژیت هم از آن رضائیت خاصی داشت.

ولی این اواخر که موضوع ازدواج کاترین با مار چلیو گرم شده برژیت بارو پیغامی به «کاترین» فرستاده که تصمیم دارد دخترش را از او بگیرد زیرا او نمیخواهد مادر دخترش که منظورش از کاترین است از دواج نماید.

ناظران اظهار عقیده نموده اند که برژیت بارو این پیغام را به کاترین صادر نموده که خود او نظر خاصی به مار چلیو دارد در غیر آن از برژیت بارو دو بعید خواهد بود که اسپر عاطفه مادری شود.

گریز از مالیات دولتی :-

«مای شیلز» پرو دیوسروسازنده سی ساله قلم های اخباری و مستند که چندی قبل يك فلم برای تلویزیون تهیه نموده بود اخیرا از طریق شعبات مالیاتی شدیدا مجازات شده است.

«مای» با همکار دیرینه اش از مدتیست که موضوعات جالب روز را برای تلویزیون انتخاب واز آن فلم تهیه کرده و فلم را بفروش میرسانند.

چنانچه چندی قبل فلمی بنام «من با دومی» تهیه و آنرا بقیمت دوصدهزار مارك آلمانی بالای دستگاه تلویزیون بفروش رسانید که بنا بعدم پرداخت

ترس در اطفال

وبه وضع تعرض دراید . در اینجا نخست موضوع ترس را مورد بحث قرار میدهم و بعدا راجع به خشم سخن خواهیم زد .

اطفال از چه میترسند -

اطفال خورد سال از بسیاری چیزها ترس دارند از آنجمله شنیدنی ها و دیدنی های است که برای آنها تازگی داشته باشد مانند رعد و برق - قیافه های ناشناس و بازیچه های که جاندار بنظر می آید و غیره . خیرگی نگاه و لرزش لب ها و گریه آنها دال بر این معنی است هم چنین از جابجاشدن میترسند و تنها در نتیجه عادت است که قرار گرفتن روی شانه یا پرتاب شدن به هوار امیتو انند تحمل کنند مشاهده حیوانات هم در و صله اول آنها را بسوحشت میاندازد و این ترس را (داروین) ارثی میدانند . از دیگر چیزهای که موجب ترس اطفال میباشد تاریکی است چه آنها مملو از موجودات عجیب و غریب می بینند علت آن این است که قوه تخیلی آنها قوی میباشند و افسانه های وحشت انگیزی را که شنیده و یا خوانده اند در تاریکی بنظر آنها میآورد و چون حس باصره آنها نمیتواند با آن مجار له نماید صور خیالی خود را دارای حقیقت خارجی میپندارند .

خطرات ترس -

ترس اگر شدید باشد هم از نگاه روانی و هم از نظر عقلانی و اخلاقی مخاطره انگیز و زیان آور میباشد تغییرات بدنی که همرا با این انفعال است نمایان ترین آثار ظاهری آن عبارت است از پریدگی رنگ صورت تنگی نفس - گرفتگی گلو - لرزه اندام - خشکی دهن و راست شدن موبرتن ترس پریشانی اعمال مختلف بدن را باعث گردیده شخص را مریض میکند و گاهی او را بطرف مرگ می کشاند .

ضرر عمده آن از نظر عقلانی اینست که غالبا سستی و ضعف حافظه و عقل را باعث شده و گاهی نیز استثنائا منجر به جنون میگردد . از لحاظ اخلاقی ممکن است سبب شود که اطفال پس رفته و موهوم پرست و ترسو بار آیند .



عیب پای مصنوعی

انلیس

یک نام مانوس

وصف میدی

در مطبوعات کشور

انلیس شما را با جریانات داغ روز

آشنا می سازد

از اشتراك انلیس پشیمان نخواهید شد

در ولایات پول اشتراك بحساب (۶۰۰۱) به نمایندگی دافغانستان بانک تحویل وسند تبادل توام بادخواست مشترک با آدرس واضح و خوانا عنوان مدیریت توزیع ارسال گردد .

مشترکین مرکز می توانند پول حق اشتراك خود را بمدریت توزیع در عمارت مطبعه دو لسی تحویل و رسید اخذ نمایند .

در مرکز سالانه ۱۲۲۰ افغانی
در ولایات ۲۴۲ افغانی
متعلمان مرکز ۱۱۵۰ افغانی
متعلمان ولایات ۱۶۰ افغانی

وسایل مجارده با ترس

در طفل ایجاد شود ممکن است بطور مختصر اینک راجع به آن چنان در تمهید اوریشمه بگیرد که تا بحث میشود .

اجتناب از تهدید - از همه امور رنج دهد .
مهمتر باید متذکر شد که تهدید وسیله تربیه برای اطفال قرار نگیرد اطرافیان طفل از هر حیث در تربیه او خصوصاء تهدید به چیزهای موهوم موثر هستند آنها را است که سرمشق مانند دیو - بیلو - مار آل و غیره و نمونه شجاعت واقع شوند .
ترسی که در نتیجه اینگونه تهدید

اظهارات متنان

بدینوسیله از دکتور اسعد احسان غبار متخصص امراض روحی و اعصاب دیپلومه لندن استاد فاکولته طب که در قسمت کم کردن وزن بدن اینچنان از هیچگونه سعی در ربع نهموده اند تشکر نموده وموفقیت بیشتر شان را تمنا دارم .

(عبدالمنیر و اتق)

(۱۹۸) ۱ - ۱

دکتور اسعد احسان غبار

پسر لی شه

پسر لی شو هری خواگی کلان بنگاری
مینان وبله عیش کا شادان بنگاری
خوا یوزه یم ، چی دهجر لمبو وریت گرم
سوی زره میوهر چاته له گومله بریان بنگاری
(غیثی)



راغی پسر لی

راغی پسر لی دبلانو له نفمو سره
ووتل شپانه دښت ولاښوته ترانو سره
غواړی هم له تانه ای خلمبه : هیواد زیاروکار
لاړل تیروختونه خپلو تیروافسانو سره

د پسر لی گله !

ستا بښایستم او گلالی خیره په جهان کی خومره قدر لری، آسمان له دومره لو یوالی
سره هر سحر دښمنم په پاکو اوړنو څاڅکوستا بڼکلی مخ وینخی اوزمکه دخپل زړه له
نمه اوبه درکوی.
دزمکی مخ په تانیا یسته دی، هو استاپه ستاینه په جامعه کی مقبول شوه، بڼکلوی بفلو
تاته پخپل اوربل باندی ځای درکړ، بو راستاپه مینه په غزلو کی وستایل شو.
په شعر اودب کی ستا برخه ډیره زیاته ده، دمیثی او محبت ډیر ښه سوغات ته یی .
مگر گوره چی پخپل جمال اوکمال مفروونه شی اوله باغه ونه وزی.
تاغوندی ډیر بڼکلی او بښایسته گلو نه دهیواد په غرو وغو کی پیدا شول، چی نه
چا ولیدل اونه چا وستایل .
که ته هم له دغه چمن نه ووتلی او په غرونو کی دی ځای ونیو، نه به بلبل پیدا کړی ،
اونه مالیار .

ته دخلقو له نظره مه لیری کیره اوڅا تته مالیار پیدا کړه !
دانسان دا عادت دی ، چی مطلق ښه نه ستایی ، اوهرښه خیزښه نه گڼی .
هو ! دی هماله شی ښه بولی ، چی ده ته نزدی وی، اودده خپل وبلل شی، دلته هر
څوک خپل ښاغلی گڼی اوهریو دخپل باغ گلونه ستایی .
ته هڅ کله دخلقو له نظره لری کیره! ستا بښایست دخلقو دتوجه او التفات
نتیجه ده.

که ته غواړی چی هرڅوک دی قدر وکړی، او دخپل سر دپاسه ځای درکړی ، لکه نرگس
هرچاته په ښه سترگه گوره اولکه دباغ غوټی هر سحر خلقوته خاندنه !
په دغسی التفات اویوه خوله خندا سپری دخلقو زړونه خپلولی شی، په یواز یتوب او
گلالتوب هیڅوک قدر او منزلت نه مومی ، اونه به تش بښایست دلیری او دلیریایی کیری .
راښه زما دبا غچی گل شه چی هر سحر دی په دین اوبه گومه
(الفت)

اوسنی ادب:

د پسر لی ننداره

شین زرغون شو شا او خوا واپره وطن یا
معطر په سوی د گلو شو چمن بیا
دید یاله سپر و څا ورو رابهر شو
غاټو ل خیری کړه دڅا ورو زور کفن بیا
دبلتون تنده یسی ماته په وصال شوه
دبلبل اود گل وشو لو دیدن بیا
گل ، بلبل ، نسیم ، شبنم ، بڼکلی ملگری
ټول راجمع شول په غوټی دگلشن بیا
ساز آواز او ترا نی د عشق سندی
چور ، دمیثی ، محبت شو انجمن بیا
خدا ږیرو څو مړه ډیر اتر دپسر لی دی
په راتگ یی کړ خو شعاله هرغمن بیا
مستو بیفلو په اوربل کښیښوه گلونه
آراسته په ښو جامو یی کړلن بیا
داشنا له لور چی مېرو وفا نشته
(رفیع) خیری کړ له غم خخه یخن بیا
(حبیب الله رفیع)

نوی کال مبارک

زې گو یی ستا شه نوی کال مبارک
لومړی بهار دی دوصال مبارک
ستا دماضی دناکامیو په یاد
ستا دکامیابی منی حال مبارک
په زیرو بڼم دزرو هیلوکی ستا
نوی آهنگ او نوی ټال مبارک
دنوی ژوند له ولو لوسره دی
دا نوی فکر او نوی خیال مبارک
دپښتو نخوا په هسک نیلی افق کی
ستاداحساس نوی حلال مبارک
چی بلو شو یی زما ژوند رهاکړ
په مادی شور نگین جمال مبارک
دوطن لاره کی غواړی زیار تالسه
تما می عمر په هر حال مبارک
دوکتور مجاور احمد زیار

بهار راغی

گل په سر بیاله په لاس کی تگار راغی
مبارک می پرستانو ! بهار راغی
دا کو چونه یی دحسن را بنگار یی
چی دخط یی په مخ باندی غبار راغی
په ورغوی به سرو نسو هو سی
که دلبر جیری په عزم دبنگار راغی
توری زلفی سپین غنچ وتری شونیدی
ورنه لری بد نظر په سینگار راغی
دایسی خط تر سرو لبانو راجا یی شه
که په قندو دمیثی یو قطار راغی
توری زلفی سپین رخسار یی گنج ومار دی
معزالله صرفه هڅ مه کوه وار راغی
(معزالله مومند)

ژاندارک

در حدود ۱۴۱۲-۳۰ تا ۱۴۳۱



عسکری راعلیه اشغال پاریس به نبرد انداخت بدست بورگنی ها اورابه انگلیس تسلیم کردند محکمه او تائیر شده بود اورا بجزای ننگین ر شرم آوری محکوم کرده بموجب آن به سیاه چال محبس وانگهی درین توده عظیم هیزن انداخته شد .

یوحنا (دختر جوان اورلیان) بعیث یسک دوشیزه ساده دهائی دردهکده دومیر عیای دسرحد لوئرینسکن حیات بسر میبرد . هنگامیکه درانای کار زار یکصد ساله فرانسه بورگنی وانگلستان درخشش تاج پادشاهی فرانسه رازوپروال مشاهده کرد احساس نمود که خداوند اورا برای احیای سرتوشت واقبال فرانسه برگزیده است او به کمال خلوص نیت واعتقاد این ندای درونی و دعوت آن ذات توانارابجان ودل قبول کردو بتعقیب دساتیر آن میان خدمت پرست تسان مبارزین قشون فرانسه رابه قوت قلبو توانایی جدید بازوی کاراز بدهد وفرانسه را با بیانیه جذاب خویش ازدعوت الهی آگاهی رساند .

در ۳۰ ماه می ۱۴۳۱ شعله های آتشزبانه روان بود . کشید وپیکر دوشیزه فداکار را پاک سوخت چند سال بعدپاریس آزاد شد . وفرانسه هم تجدید شد ودرسال ۱۹۲۰ مقدس خطاب در راه رسیدن بقدرت یکی ازممالک قوی اروپا گردید .

السیبیادس

۴۵۱-۴۰۴ قبل المیلاد

ترجمه ونگارش حسین هدی

اولا با استیزا ونسخر ، با تردید وامتناع پذیرایی شمولی باوجود آن توانست قلب ضعیف ولرزان کارل هفتم رابرم زنده وآترا بهحرکت درآورد وبه بیرق زنیق مانند قشون اعتماد واطمینانش راجلب کند . اوفرانسوی هاراباتجیز وسلاح شجاعانهی رهبری کرد تالبوت انگلیس هارابه شکست وعزیمت وحشتناک ودستجمعی مواجه ساخت و سپس پادشاه رابرای تاجپوشی به رابصو هدایت نمود وتقریبا تمام ساحه ارفلسی فرانسه رالزیر سلطه وفرمانروایی انگلیس وارهانید . اعتقاد فرانسوی ها برسالت او از عالمبالا برجرات وجسارت فرانسوی ها افزود وحس اعتمادبه نفس رادر آنها ایجاد واحیا کرد اما معاندانش به اونسبت سامری وجادوگری ر فریبکاری رامیداند . هنگامیکه ژاندارک درسال ۱۴۳۰ دسته های

من باید اعتراف کنم که فائد بساخصایل و فضایل انسانی هستم . باید اعتراف کنم که از خود غفلت کرده ام . (السیبیادس - در فضیلت الاطون)

الاطون فیلسوف وشاعر گرانمایه یونان در «فضیلت» خویش حلقه ای از اشخاص را که در پیرامون «اکاتون» نویسنده بسیاری از تراژیدی های آن در بزمی نشسته بودند ، توصیف میکند درلحظات آخر ، السیبیادس درحالیکه مستانه نعره میکشید غوغا میکرد ودرچنین حالتی دروصف سقراط فیلسوف واستاد نامدار که در مجلس حضورداشت مدحیه ای سرود و کردار سقراط حکیم را بزرگترین گواهنامه رفاقت ودوستی انسانی شمرد . این بسر باتر بسر آتی «۱» رالز نظر خصایل چنین توصیف کرده اند:



خوب ، شریک و بد - دارای فهم وادراک منجمد ، بعد افراطبه «بیشبایت» علاقمند ، صاحب استعداد و قریحه درخشان ، هرگاه بین او ودوستانش برسر مساله ای اختلاف ایجاد میشود این اختلاف تا سر حدی ادامه می یافت که احتمال پدید آمدن شکافی دردیوادوستی آنها احساس میشد ، بکمال شهامت درهروضعیه که قرار داشت با فداکاری و ایثار جلو آنها میگرفت .

السیبیادس بعیث پیشاهنگر ادیکال دیه وگرا تهای آن ، کشور ما لوف خویش را بسوی نبرد خونینی کشانید تادر قتلگاه پر آشوب بتواند شهیرت وافتخار رزم آوری را برای خودکسب کند . اندکی بعد از بیرون سازی کشتی های جنگی ، دولت آن به جزیره سسیلی (۴۱۵ ق.م) بعلت عدم اعتناء به اعیاد مذهبی که در آنها حرمت جنگ و خونریزی توصیه شده بود ، مخاصمان بشمار السیبیادس علیه او اقامه دعوی کردند تا از طرف محکمه ، بسرگت محکوم شود ولی السیپیادس بطرف اسپار تا متواری شد و سپس از آنجابه «ایت» دربار ساتراپها پناهنده گردید .

چندی بعد بار دیگر با مردم آن راه آشتی ومصالحت را پیمود وبه صف آرایی قشون یونانی اودا نامزد کرد .

دران نبرد که تقریبا دارای قدرت نامحدود فرمانفرمایی بر قشون آن بود موفق شد ، پس از جدو جهد زیاد بردشمنان خویش ظفر یابد اما بسوءعاقبت ، بار دیگر جانپداری عامه رالز او سلب کرد ومردم آن را علیه او برانگیخت و در نتیجه از کار برکنار ساخته شد و در سال ۴۰۴ قبل المیلاد هنگامیکه اسپارت رقیب آن برانگیخته شد ، علیه السیبیادس نیزفته انگیزی ودسیسه سازی خاطر ناکی آغازگردید این دسیسه سوم مردم آن بسلاخره دراین گمرو دار حاصلداد ودر فریبگانه واقع شهر ملبسه ، بقتل رسید .

قصه‌ای از غصه‌ها



دوستش پدرم .

این مرد فیک برادرم بود، زمانیکه برای اولین مرتبه اورادیدم بسان برق گرفته هادر سرا پا یسم نا گمان احساس گنگ و میهمی جوانه زد. با تکرار هر روز دید و بازدید ها نگاه های که ناشی از درد درونی ما بود این احساس عمیق و عمیق تر گردید و ما هر دو به هم نزدیک و نزدیکتر میشدیم تا جائیکه برادرم و دو خواهرم از موضوع اطلاع یافتند.

وقتی با وی خیلی صمیمی شدم قرار به این شد که به خواستگاریم بیایند. ناگهان ناپدید شد و درمانده و سرگردان مراد صحرای از یاس و ارمان رها کرد. گویی قطره آبی شلو به زمین فرو رفت. سربه‌اش خرد کننده و کشته بود. اما... دو ماه قبل اورادریکی از فروشگاه های بزرگ شهر دیدم، وقتی متوجه من شد نا خود آگاه تکانی خورد و لحظه متردد در چایش ایستاد بعدا چند قدم نزدیکم آمد و گفت :

- من خیال فریب ترانه‌اشتم ولی گناه از خودت بود ...

این را گفت و دوباره چون بار اول نا پدید گردید . اکنون این منم و این بار غمیکه سرنوشت بر ایم ذخیره نمود است . و این بار ننگینی راکه هر روز به و ز نش افزوده میشود بدوش می‌کشم و چون رهروان شب در تاریکی غم آلودیکه زندگی برایم قلم زد و (او) به تکاملش رسانید در حرکتیم و احساس می‌کنم نا خود آگاه ندای در درونم ناله میکند که :

دیگر بهاری برای تو وجود ندارد و زندگی برای تو چون سیاهچالی چیزی دیگری نخواهد بود.

بقیه در صفحه ۵۳

بنجره عارا بکشاید و بوستان هزار رنگ بهار راکه بادامن دامن گل به استقبال شما می آید، صادقانه بنگرید و با اولین نسیم سحری نوروز گذورت‌ها، اختلافات، جنگ - ها و جدالهای راکه آینه مصفای دلتانرا مکرر و تیره نموده است شستشو دهد و صمیمانه با لبخندی پراز خوش بینی و مملو از همنو می از فصل نویکه در فضایش عطر دل انگیزشگوفه های بهاری پراکنده است لذت ببرید.

این هفته در اواخر سال نامه ای داشتیم از یک خواهر همسپری که در مقدمه نامه ایشان تاکید کردند، که انتظار پاسخ و رهنمایی را از ما ندارند. بلکه میخواهند نشر نامه ایشان تسلی برای خودشان و هوشداری برای دختران جوان باشد و بس . نامه چنین آغاز می یابد :

۱۹ سال زیادتر ندارم و با بهار نو وارد بیستمین سال زندگیم می‌گردم. ولی چه بهاریکه متفاوت از بهاران گذشته است . در این بهار از آن همه شور و شعفی که وجودم را بهاران گذشته سرشار ساخته بود خبری نیست . اکنون در بهار زندگی احساس می‌کنم همه چیز رنگ اندوه و دردهای پایان ناپذیری را به خود گرفته است .

وقتی با او آشنا شدم چون کبوتری سرمست بسال زنان بسو یش شتافتم و فارغ و بیخیال از روز های مکرر که در انتظام بود. دانه های راکه برایم می پاشید چون گرسنگان دیرینه آنها را می چشیدم و (او) هر روز به من نزدیک میشد و دانه را مهربانانه بکامم میریخت و من عجلانه تراز او تلاش داشتم که هر چه بیشتر

مطالب جالب

آغاز اعمار اهرام :

عجایب هفتگانه جهان قرار داشته و هزاران شاهان مصر کار اعمار اهرام معروف و تاریخی شانرا که تا کنون در جمله می آیند . ۳۰۰۰ سال قبل از مسیح آغاز

کردند .
نخستین هرم که اعمار گردید بنام هرم
چیزه معروف است که آنرا «چیوپز» بنام
نهاد . دو من هرم از حیث بزرگی بنام
چفرین اعمار گردید و پس از آن ابوالهول
تقریباً در سال ۲۹۰۰ قبل از مسیح ساخته
شد .

۲۰۲۵ تا ۲۰۶۷ قبل از مسیح:

هومو رابی که قسمت غرب بابل پایتخت
کلده را اداره میکرد قوانین معروف بولارزش
تدوین نمود که تا امروز بنام قوانین
هومو رابی شهرت دارد .

سال ۱۴۵۰ قبل از میلاد:

در این سال حضرت موسی مردم اسراء
تل را در خروج از مصر را هتمونی نمود .

سال ۱۳۶۰ قبل از میلاد:

اخناتون عبادت نیایش خدایان را در آتن
و پرستش خور شید را در مصر آغاز
کرده مردم رابه این کار تشویق نمود .
بعدها جانشین او بنام توان خامین کسانیرا
که در عقاید شان شرک به نظر میرسید
تحت تلقین گرفت و سعی کرد که شرک را از
دل آنها بیرون کند اما اجل برایش مهلت
نداد و در سال ۱۳۴۴ بدرود حیات گشت:
اورا در تسمیز دفن گسر دند بعداً
از طرف هوارد کارتوولارد ، کار نارخو بن
مقبره بزرگی به پاس خدمات او اعمار گردید که
اکنون سیا حان زیادی از آن دیدن میکنند .
۱۳۴۴ ق، م مسیح:

درین سال بنابر نوشته هومر
مؤرخ معروف یونانی برای (حصار معروف)
بندست یونان فتح گردید .

این حصار غالباً ده سال در محاصره
یونان قرار داشت . پادشا هان
مختلف یونان در این ده سال زحمات زیادی
را برای درهم شکستن آن متحمل شدند .
هومر در اشعار ، حماسی و رزمی معروف
خودش شرح این جنگ را به تفصیل نوشته
است بنابر نوشته هومر جنگ های زیادی
برای فتح این حصار در یک گوشه ای
آسیای صغیر صد میل دور از هلکن یونان
(در دانیل) گنونی اتفاق افتاد بعداً شهر
(الیوم) مربوط به برای از طرف اسکندر کبیر
به حیث مرکز حملات استعمال گردید . سپس
باستان شناس آلمانی بنام «شلی من خسمن»
ضمن حفاریات خود آثار برای رادرتیه هیرارلیک
یونان پیدا نموده و مخصوصاً هفت شهر
معروف را (بنابر نوشته هومر) در آنجا
کشف کرد و بعداً به کشف دوشهر دیگر
نیز توفیق یافت .



دروازه های مکاتب راباز کشید تادرنندان هابسته شود . با سال نو ، سال جدید تعلیمی
مکاتب آغاز می شود .

مشاور مفید

یاری کردی و از دام حسد و بغض و ارستم
تمام سال با فکری مجرد از هر اغشوی
دیگر درس خواندم و بقدر کفایت بمعنی و
مطلب رسیدم، اینک که از کانکور بسا
موفقت گذشته ام آمدم تا مزده بدهم که
میتوانی مشاور مفید و دوست صدیق
باشی در آستانه سال نو این مقام کریم
برای تو و توفیق را هیابی بسوی اعدا ف
و منازل مقصود بر من مبارک گردد ...
هر دو توفیق جوانان کشور و نیرومندی
جامعه را از وجود آنان تمنا کردیم و سال
نو را برای همه سال پیروز و صمیمیت
ها و بجای هم چشمی ها سال یاری و
تعاون بیک دیگر آرزو نمودیم ...

انجمن

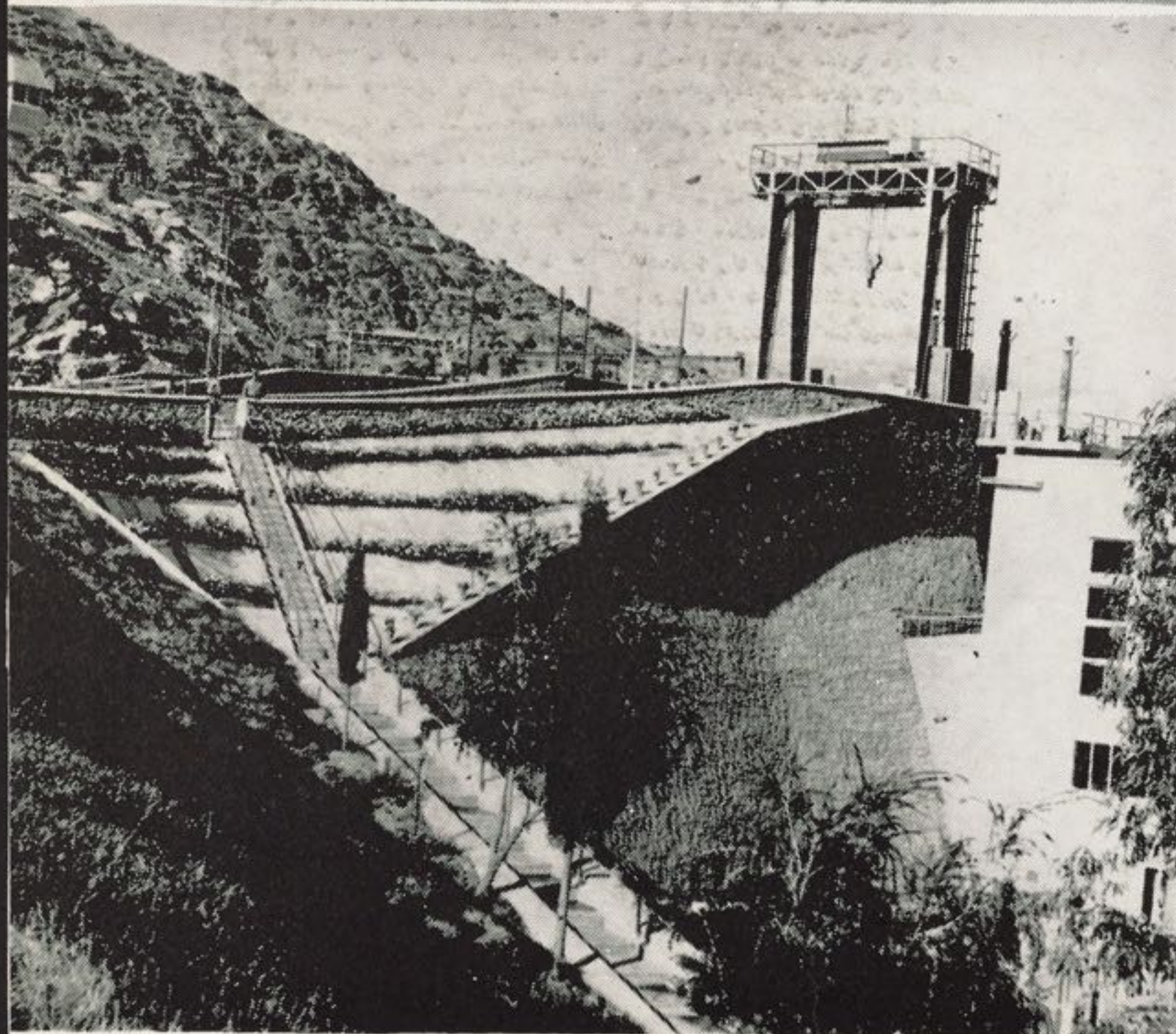
توندون

رئیس تحریر: محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا
معاون: پیغله راحله راسخ
مہتمم: علی محمد عثمان زاده
تلفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵
تلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹
تلفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹
تلفون منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳
سوچپورد ۲۶۸۵۱
تلفون ارتباطی معاون ۱۰
تلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰
مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴
آدرس: انصاری واپ
وجه اشتراک:
درداخل کشور ۵۰۰ افغانی
در خارج کشور ۲۴ دالر .



دو منظره زیبا از بهار جلال آباد
بالا: گوشه ای از بند درو نته
پایان: قسمتی از فابریکه برق
ننگرهار

دولتی مطبعه





**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**